



مجله ادبی، علمی، اقتصادی، تجارنی

سال اول

اسفند ماه ۱۳۱۲

شماره ۱۰

محل اداره

فوریه ۱۹۳۴

مؤسس و صاحب امتیاز

طهران - لاله زار

**MEHR**

مجید نوتر

A Persian monthly Review of Current Sciences & Literature, Teheran-Persia

# فهرست مندرجات

صفحه	نویسنده	موضوع
۷۲۱	آقای مجید موقر	فصلی از باب لغت
۷۲۷	« کمالی »	غزل
۷۲۸	—	قطار يك چرخه
۷۲۹	آقای میرزا محمدخان قزوینی	تاریخ بیهق
۷۳۴	« اقبال »	ابوالینبغی العباس بن طرخان
۷۳۷	« پور داود »	زمان زرتشت
۷۴۵	« رشید یاسمی »	آثار معاصرین (شعر)
۷۴۶	« حجازی »	خواب یریشان
۷۵۳	« نفیسی »	بابك خرم دین
۷۶۱	« گل کلاب »	زلزله
۷۶۵	—	فصل دروگندم
۷۶۶	—	جزائر آتش فشانی
۷۶۹	آقای شادمان	در راه هند
۷۷۶	مجید همگر	رباعی
۷۷۷	آقای هزیر	اختلاف روحیات ملل
۷۸۱	« فرزند »	به هان
۷۸۴	فرخی سیستانی	وطن پرستی
۷۸۵	ترجمه آقای میکده	بزرگمهر
۷۹۳	آقای ذبیح الله صفا	جشن مهرگان
۷۹۶	—	خسارات قلب در امریکا
۱۹۷	—	نفت عراق
۸۰۰	—	مطبوعات جدید
		<b>تصاویر</b>
۷۲۸		قطار يك چرخه
۷۶۱ و ۷۶۴		تصاویر مقاله زلزله
۷۶۷		جزیره کراکانوا
۷۶۸		ظهور جزائر آتش فشانی
خارج از متن		ادگار پو
۷۹۹		طریق استوار کردن لوله‌های نفت



سال اول

اسفند ماه ۱۳۱۲

شماره ۱۰

بحث لغوی

## فصلی از باب لغت

بمقام آقای مجید موقر

یکی از اهم آمال مات و از بزرگترین مسائلی که از بدو مشروطیت تا کنون مورد توجه خاص و عام واقع گشته و در آن موضوع هر چه بیشتر ابراز حرارت و علاقمندی شده اصلاحات معارفی است .

اهمیت این موضوع و شدت علاقه و دلبنندی مردم بآن همین بس که در این سی سال اخیر بسیاری مسائل اجتماعی، سیاسی و مالی مورد تعاقب خاطر مات بوده ولی امروزه همان مسائل و همان آرزوها یا در اصل منطقی شده و یا از شدت علاقه بآنها کم و کاسته شده است : حزب بازی و دسته بندی بطاق نسیان افکنده شد، تعادل بودجه مملکتی که اهم آمال مات بود فراهم آمد، بساط ملوک الطوائفی در هم پیچید و عدالتخانه ها ترمیم یافت .

بهمین نسبت هم معارف مملکت سیر ترقی پیمود ولی مات هنوز خواهان توسعه و ترقی معارف است، علاقه قاطبه مات نسبت بامر معارف نه فقط کاسته نشده بلکه روز افزون است .

حقیقتاً هم این علاقمندی مات بامر معارف و این جوش و خروشها بی نتیجه نمانده معارف مملکت در این مدت مختصر راه ترقی و تقدم

پیموده است، بهترین گواه، ازدیاد مدارس ابتدائی و متوسطه، تأسیس مدارس عالی، اصلاح مواد تدریسی، طبع کتب مفید، ازدیاد بودجه معارف، اعزام صدها مجصل باروپا، متانت و استقلال جراید و مجلات و غیره و غیره است. در قبال این ترقیات شایان که نصیب معارف ما گشته و تجاری که در طرز تسریع این امر حیاتی حاصل آمده است بدو اشکال بزرگ مواجه شده ایم: ۱ - محدود بودن دایره لغات و اصطلاحات فارسی خاصه در مسائل علمی جدید ۳ - نبودن فرهنگ جامع که محتوی مفاهیم و مصطلحات امروز و دارای الفاظ و لغات قدیم و جدید فارسی باشد.

بدبختانه تا کنون این دو نقیصه بزرگ لغوی بحال خود باقی است و حتی کوچکترین اقدامی در اصلاح آنها بعمل نیآورده ایم، این لاقیدی و خونسردی در قبال این دو امر مهم لغوی را میتوان دو قسم تعبیر نمود: یا حقیقتاً بی با اهمیت و لزوم آنها کما هو حقّه نبوده ایم و آنها را باز بچه میندازیم و یا آنکه برعکس آنها را بقدری بزرگ و مشکل میدانیم که از وارد شدن و شروع کردن بآنها بیم داریم.

فقر زبان فارسی در اصطلاحات علمی مخصوصاً بر محصلین کلاس های علمی و مترجمین مقالات فنی بخوبی مبرهن و آشکار است. همه میدانیم که اکثر و اغلب مسائل علمی و فنی نه فقط در کلاس های عالی بلکه متوسطه هم بزبان خارجه تدریس میشود. آیا حقیقتاً شرم آور نیست که ایرانی در وطن خود در ماشینخانه که باید روح ملی، عزت نفس، شهامت و استقلال در نهاد او مخمر و متمکن گردد مواجه بفقر و بیچارگی زبان مادری خود شده دروس علمی و فنی را بالسنه خارجه فرا گیرد و اولین درس اخلاقی او برتری و رجحان السنه خارجه بر زبان شیرین فارسی باشد؟ آیا رواست جماعاتی که مقدرات آئینه ممالک سپرده آنها خواهد شد و از امروز آنها را برای مبارزه حیات اجتماعی و بین المللی مهیا میسازیم در قدم اول درس بیچارگی و ورشکستگی و جمود بآنها موزیم؟

توسل بالسنه خارجه در تدریسات مدرسی غیر از این تعبیری دارد؟ یکی از اهم آمال ما در نشر مجله مهر درج مقالات فنی و آشنا ساختن خوانندگان محترم است بترقیات روز افزون دنیای امروز. سیل ترقی جهان را فرا گرفته و بنیان جهل را برافکنده، روزی هزاران اختراع واکتشاف میشود، چنان ولوله عجیبی در عالم عام برپا شده که هرگز دیده گیتی ندیده و بگوش هوش جهان نرسیده. ما باید این مخترعین را بشناسیم، از اسرار آنها آگاه شویم، نتایج مادی و معنوی این اکتشافات را مورد امان نظر و مذاقه قرار دهیم و سعی کنیم ما هم مخترع و مکتشف شویم. در قبال این همه اختراعات حیرت آور: تلویزیون، رادیو، تلگراف، تلفن، آتروپلان، انومبیل، تحت البحری ... ما کدام اکتشاف را کرده و ابراز لیاقت نموده ایم؟ یکی از آرزوهای مجله مهر بحث و فحص در این گونه مواضع است. ما میخواهیم نصف مجله را از مقالات علمی و فنی پر کنیم، از اختراعات و اکتشافات سخن رانیم و رموز کار آنها را در اوراق این مجله نشان دهیم. بحث علمی را بهر کس محول میکنیم شانه خالی میکند برای اینکه ظرفی که گنجایش مظروف افکار او را داشته باشد در دست ندارد، وسیله ای که معلومات خود را بیان کند فاقد اصطلاحاتی که نماینده رموز و اسرار این همه اکتشافات و اختراعات است موجود ندارد در ترجمه مقالات علمی و فنی هم به همین اشکال برمیخوریم. البته این اشکالات در مسائل علمی معارفی وارد نیست آنها را میتوان هر طور شده بفارسی در آورد ولی اشکال در تجریر مقالات فنی است.

در زبان عربی هم همین اشکالات موجود است ولی مصریها که بواسطه قرب جوار و سهولت مرآوده با اروپا بیشتر بعلم عصر معاصر آشنا هستند ضرر عظیم این مقصود لغوی را احساس کرده در صدد چاره جوئی برآمده سالهاست هیئتی برای تدوین لغات و اصطلاحات علمی و فنی بزبان عربی تعیین نموده پیشرفتهائی حاصل کرده اند. تمام مات عرب از برکت

انفاس این هیئت اتومبیل را «سیاره» و آئروپلان را «طیاره» میگویند. چه لغات ساینس و رسائی! ولی ما در زبان فارسی عین کلمات اروپائی را استعمال میکنیم.

بفتحواى «کهن جامه خویش پیراستن» به از جامه عاریت خواستن» ذوق سلیم هرمانتی حکم میکند مفاهیم خود را در لباس زیبای زبان ملی حلوه گر سازد و بحکم همین قانون طبیعی چون «دوربین» بجای تلسکوب و «بی سیم» بجای وایرلس یا سان فیل مصطاح شد قاطبه ملت ایران آنرا پذیرفته تعمیم یافت. «دوربین» عین ترجمه تحت اللفظی «تلسکوب» است که از دولت یونانی تر کیب یافته tele دور، skopeo دیدن. همچنین «بی سیم» ترجمه تحت اللفظی لغت wireless انگلیسی است: wire سیم less فقدان یا عدم. وقتی که همین تجزیه و ترجمه و تر کیب را رعایت کنیم تلفون<sup>۱</sup> «دورگو» تلگراف<sup>۲</sup> «دورنویس» و اتوموبیل<sup>۳</sup> «خودرو» حاصل میشود ولی اگر امروز نویسندة این لغات را استعمال کنند مورد استهزاء و تمسخر واقع میشود و حال آنکه کلمه «دوربین» و «بی سیم» مورد قبول و پسند همه واقع شده، این تاوان مزاج رای اینست که اذهان عموم مانوس باین لغت ها شده ولی «دورگو»، «خوردو» و «دورنویس» را نشنیده اند. اگر روزی که لغات اتومبیل، تلگراف و تلفون وارد سرزمین ما شده هیئتی میداشتم مخصوص وضع لغت و اصطلاحات و وظیفه سرحداری زبان فارسی را بعمل آورده این کلمات اجانب را در گمر کخانه بحث لغوی وارد کرده و با میزان استقلال ملی سنجیده و در ضرابخانه دانش ذوب کرده آنها را «دورگو» و «دورنویس» و «خوردو» بیرون داده بودند و مانوس ذهن ملت شده بود امروزه نه فقط از شنیدن این اسامی تعجبی نداشتیم بلکه این کالای ملی را بهیچ قیمتی بامتع اغیار معاوضه نمیکردیم. برخی مدعی هستند این گونه کلمات بین المللی شده و احتیاجی

۱ - tele ( یونانی ) دور phone ( یونانی ) صدا .

۲ - tele » دور grapbo » نوشتن .

۳ - auto » خود mobilis ( لاتینی ) متحرک بارونده .

باین تحولات لغوی نیست. بآنها باید گفت صحیح است که دنیا خواهان يك زبان بین‌المللی است و برای اجابت این تمناست که تا کنون چندین زبان بین‌المللی ساختگی وضع شده بشرح ذیل

## السنة بين المللی

Johann M. Schlyer	مصنف شلیر آلمانی	۱۸۷۹	Volapuk	ولاپوک
Zamenhoff	• زامنهف لهستانی	۱۸۸۷	Esperanto	اسپراتو
Kempton	• کمتن آلمانی	۱۸۸۸	Ēspelin	اسپلین
		۱۸۸۹	Myarana	میارانا
		۱۸۹۰	Mondolingue	مندولینگک
Eugene Heintzeler	• هینتزeler آلمانی	۱۸۹۳	Universala	اونیورسال
Eugene A. Landa	• لندا	۱۸۹۴	Kosmos	کسمس
Beerman	• برمان آلمانی	۱۸۹۵	Novilatin	نویلاتین
M. Rosenberger	• رزنبرگر روسی	۱۹۰۲	Idiom Neutral	ایدیوم نیوترال
Rev. E. P. Fester	• فاستر امریکایی	۱۹۰۶	Ro	رو
	• مجمعی از زبان‌شناسان نامی	۱۹۰۷	Ido	ایدو
Prof. R. E. Zachrisson	• زاچریسن	۱۹۳۰	Anglic	آنگلیک

« انگلیک زبان انگلیسی است که در تهجی آن اصلاحاتی بعمل آمده و دارای ۵۰ حرف است ۲۷ حرف اصلی و ۲۳ حرف عله. »

ولی تا کنون هیچکدام مورد پسند واقع نشده و عمومیت نیافته است. این تشبثات گوناگون و این نوع السنه ساختگی و زحمات بی‌پایانی که مخترعین آنها در تدوین زبانهای جدید و من در آوردی محتمل شده اند گواه صادقی است که بشر نیازمند و خواهان يك زبان عام و بین‌المللی است. امروزه سهولت مرادوات و توسعه معاملات و سرعت ارتباطات بقدری بشر را بهم نزدیک ساخته که تحصیل زبان خارجی از ضروریات عصر معاصر شمرده میشود ولی هر چند که در تحصیل زبانهای گوناگون مجاهدت و صرف وقت شود و هر چند زبانهای بیگانه فرا گرفته شود باز هم کاملارفع احتیاج نمیکند و ممکن است مواقعی پیش آید که تفاهم و مرادده مستقیم حاصل نیاید. میله و کوهن<sup>۱</sup> السنه مختلف عالم را ۷۶۰ و ۶ قسم ذکر میکنند

۱ - Millet aud Cohen در کتاب « زبانهای دنیا » تالیف سنه ۱۹۲۴

و آکادمی فرانسه زبانهای مهم دنیا را ۲۷۹۶ می‌شمارد. در هندوستان بتنهائی ۲۲۵ زبان مختلف معمول و متداول است که ۲۷ قسم مختلف آن از ریشه اریائی (زبان مادری ۲۵۷ میلیون نفوس) و ۱۴ قسم از ریشه دراویدی (زبان مادری ۷۲ میلیون) و ۱۵۶ قسم از ریشه تبتی و چینی (زبان مادری ۱۵ میلیون) میباشد. همین تنوع السنه باعث شده که زبان انگلیسی در میان ۳۵۳ میلیون نفوس هند رخنه کرده زبان رسمی بین المللی شده و معجون عجیبی را تشکیل داده است. عده ای از هندها زبان انگلیسی را قائم مقام زبان مادری خود قرار داده افتخار دارند که در خانواده خود زبان انگلیسی تکلم میکنند<sup>(۱)</sup>. عده دیگر هر چند هندی هستند ولی چون زبان یکدیگر را از روی حقیقت نمی فهمند ناچار رابطه انسانی خود را زبان انگلیسی قرار میدهند و بطور کلی زبان انگلیسی بقدری در السنه ۲۲۵ گانه هند نفوذ کرده که هر دو نفر هندی از هر قوم و نژاد که باشند چون باهم متکلم شوند بیست الی سی درصد لغات انگلیسی را استعمال میکنند. فرا گرفتن اینهمه السنه متنوع و گوناگون برای هر فردی محال و محدود کردن افراد بشر در یک دایره تنگ زبانی مشکل، لذا خواهی نخواهی دیر یا زود یک زبان عام بین المللی وضع خواهد شد و

۱- این رسم مخصوصاً در طبقه «نجسها»، متداول و معمول است. این طایفه بدبخت بانهایت فلاکت و بدبختی و نکبت در میان همکیشان خود بسر میبرند و هیچ تقصیری ندارند جز اینکه یکی از فرق کیش هندو هستند. آنها را در مجامع و حتی معابد راه نمیدهند، با آنها مواصات نمیکند و کار آنها منحصر آکارهای حیالی است از قبیل کناسی و زباله برداری... این قوم بقدری منفور و مردود هستند که اگر سایه یکی از آنها بر برهنمی افتد غسل طهارت بر برهنم مقدس لازم آید!

از طرف دیگر دعوات و مبالغین کیش مسیح آنها را بدین خود دعوت میکنند و نوید آزادی میدهند و چون بدین مسیح گرایند از این نکبت و فلاکت رهائی یافته بحریت اجتماعی نایل شوند و ناچار لباس شوم قومی را بدور افکنده شایو بر سر نهند و چندی بعد بزبان انگلیسی آشنا شده یادی از زبان مادری خود نکنند. پس از این تغییرات صوری، دست فشردن با «نجس» دبروز و «مستری» امروز بر خاطر مبارک برهن مقدس دغدغه را، نیابد و او را برازند؛ مجالست منیع خود شمارد.

عالم را فرا گرفته بشر را از آموختن السنه متعدد بغیر از زبان مادری بی نیاز خواهد ساخت. پس باید منتظر بود این زبان عام بین المللی از عدم پسا بعصره وجود گذارد و عالم را فرا گیرد سپس در اوراق پریشان فرهنگ این زبان عجیبلغات بین المللی رادیو، اتویوس، تلویزیون .. را کاوش نمود نه در زبان اختصاصی فارسی !  
 ناتمام

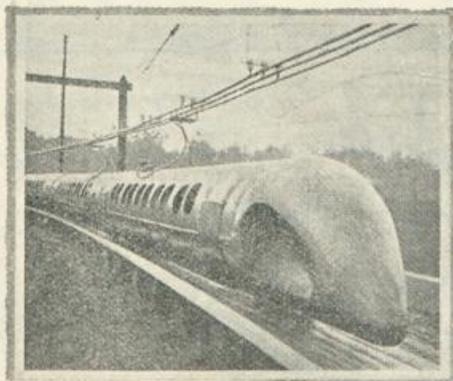
## غزل

اثر طبع آقای کمالی

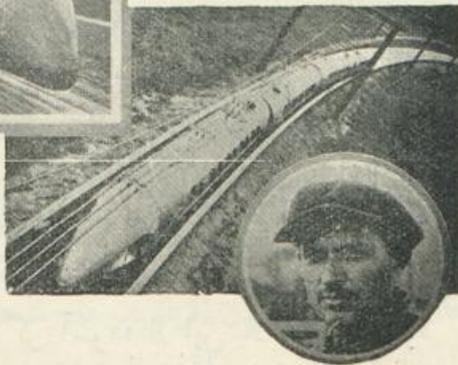
بخت گر با ما دو روزی یار میشد بد نبود  
 وین دم آخر کمی بیدار میشد بد نبود  
 تا بدانی شور ماهنگام پیری هم بجاست  
 یوسفی پیدا در این بازار میشد بد نبود  
 سر به تن باریست الحق گر نه در پائی رود  
 تن اگر آسوده از این بار میشد بد نبود  
 دوش در مسجد چه خوش میگفت ترسا بچه  
 کاین سراگر خانه خمار میشد بد نبود  
 حالیا کانتاد محراب ریا از اعتبار  
 جانشین سبچه هم ز نار میشد بد نبود  
 سرگران و چین بابروداده دوش از ما گذشت  
 ماجرای دوش اگر تکرار میشد بد نبود  
 گر چه میدانم کمالی عشق کاری غم فزاست  
 عمر ماگر در سر این کار میشد بد نبود.

## قطار يك چرخه

جدید الاختراع که در جاده مقعر بر يك چرخ حرکت میکند.



در دست چپ عکس قطار آهن  
يك چرخه‌ای است که بر جاده مقعر  
حرکت میکند.



در سمت راست عکس این قطار  
عجیب است در موقع حرکت  
و در زیر آن عکس مخترع  
قطار مزبور یار منچوک روسی  
است «M.I. Yarmanchuk».

یارمنچوک روسی اخیراً قطار آهنی اختراع نموده (عکسهای فوق) که سرعت حرکت آن ساعتی ۱۲۵ میل (قریب چهل فرسخ است) و هر اطاقی دارای يك چرخ خیلی قطور کروی در جلو و یکی در عقب است و قطار مزبور در جاده مقعر سیر میکند. مرکز ثقل این چرخها در پایین محور آنها قرار گرفته و از اینجهت از خطر واژگون شدن مصون است. جاده این قطار از سیمان و نادران مانند ساخته شده است. بنا بر اظهارات خود مخترع مزبور مخارج ساختمان این جاده بیش از مخارج ساختمان يك جاده اتومبیل رو معمولی نیست. مخترع مزبور برای نمایش دادن این اختراع عجیب خود قطار آهنی مشتمل بر بیست و چهار اطاق تهیه کرده و در جاده بطول يك میل و در نزدیکی مسکو بکار انداخته است.

اکنون در صد هستند جاده‌ای بطول سی میل (قریب ده فرسخ) بسازند  
و قطارهای ۱۲۰ قدمی (قریب ۴۰ ذرع) بر آن بکار اندازند.

# تاریخ بیهق

بقلم آقای میرزا محمد خان قزوینی

۲

ماخذ - بعضی از کتب که اسمی از مؤلف این کتاب ابوالحسن بیهقی یا از یکی از تألیفات او برده اند ذیلاً اشاره اجمالی بآنها میشود تا هر کس مایل باطلاعات بیشتری در خصوص مؤلف کتاب باشد بدانها رجوع نماید :

۱ - یاقوت در معجم الادباء ج ۵ ص ۲۰۸ - ۲۱۸ ترجمه حال جامع مبسوطی از بیهقی از قول خود او در کتاب مشارب التجارب و غوارب الغرائب او ذکر نموده است و فهرست جمیع یا اغلب مصنفات او را درین ترجمه حال بدست داده است و علاوه براین در مواضع مختلفه دیگر از معجم الادباء مکرر از همین مشارب التجارب و ازو شاح الدمیه تألیف دیگر بیهقی فصول متعدده نقل کرده است ، از جمله فصلی راجع ۳ بترجمه حال صاحب بن عباد<sup>۱</sup> و علی بن احمد فنجکزدی<sup>۲</sup> و باخرزی معروف صاحب دمیه القصر<sup>۳</sup> - و نیز همو در کتاب دیگر خود معجم - البلدان بسیار مکرر گو یا نه یا ده مرتبه<sup>۴</sup> از همین بیهقی مانحن فیه بدون تسمیه کتابی مخصوص از و فصولی راجع بجغرافیای قری و قصبات ناحیه بیهق و نیشابور نقل نموده است و بهمین مناسبت با احتمال بسیار قوی جمیع این فصول از همین تاریخ بیهق حاضر باید منقول باشد بخصوص که

۱ - معجم الادباء ج ۲ ص ۳۱۴ - ۳۱۵ نقل از مشارب التجارب.

۲ - ایضاً، ج ۵ ص ۱۰۳ ازو شاح الدمیه.

۳ - ایضاً، ج ۵ ص ۱۲۱ بدون تسمیه کتابی، و ص ۱۲۴ - ۱۲۸ نقل از

مشارب التجارب.

۴ - رجوع کنید بمعجم البلدان در تحت عناوین بشت، و بشتنفروش، و بیشک، و تکاف، و رخ، و ربوند، و زام، و زاوه، و زوزن، - و نیز رجوع بفهرست آن کتاب طبع لیبزک در تحت عنوان «البیهقی ابوالحسن (علی بن زید)» ص ۳۰۳

یاقوت بتصریح خود او تاریخ بیهق را شخصاً دیده<sup>۱</sup> بوده و بلاشک از آن استفاده نموده بوده است و اگر کسی فرصت مقابله منقولات یاقوت را با تاریخ بیهق داشته باشد البته صحت یا بطلان این احتمال را با آسانی میتواند معلوم نماید.

۲ - ابن الاثیر در تاریخ کامل<sup>۲</sup> در حوادث سنه ۵۶۸ فصلی راجع بتاریخ خوارزمشاهیان از مشارب التجارب مؤلف نقل کرده است.

۳ - ابن ابی اصیبعه در کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء فصلی از مشارب التجارب بیهقی با رسم نقل کرده است<sup>۳</sup>.

۴ - ابن خلکان تمام ترجمه حال شیخ رئیس ابوعلی سینا یا قسمت عمده آنرا بتصریح خود او از «تمه صوان الحکمه» مؤلف نقل نموده است<sup>۴</sup> و نیز در ترجمه حال علی بن حسن باخرزی معروف صاحب دمیه القصر اشاره اجمالی بوشاح الدمیه بیهقی کرده<sup>۵</sup>.

۵ - علاءالدین عطاء ملک جوینی صاحب تاریخ جهانگشا در جلد دوم آن کتاب در صفحه اول فصلی راجع بتاریخ خوارزمشاهیان از مشارب التجارب بیهقی نقل نموده است ولی سهواً این کتاب را ذیل تجارب الامم ابوعلی مسکویه پنداشته و حال آنکه بتصریح خود بیهقی در همین تاریخ بیهق ورق ۷۵ (ص ۱۳) کتاب مشارب التجارب ذیل تاریخ یمینی است نه ذیل تجارب الامم مسکویه، چنانکه گوید: «ومن از آخر کتاب یمینی تاریخی ساختم نام آن مشارب التجارب وغوارب الغرائب الی یومنا هذا». و همانا منشأ سهو جوینی ظاهراً کلمه «تجارب» در مشارب التجارب بوده است

۱ - در معجم الادباء ج ۵ ص ۲۱۳ در ترجمه حال بیهقی گویند: «قال المؤلف ووجدت له تاریخ بیهق بالفارسیه و کتاب ابواب الاسباب».

۲ - تاریخ اتمام کامل ابن الاثیر سنه ۶۲۸ است.

۳ - عیون الانباء طبع مصر ج ۱ ص ۷۲ - تألیف عیون الانباء فی طبقات الاطباء در حدود سنه ۶۴۳ بوده است.

۴ - «قلت نقلت هذا جمیعہ عن کتاب تتمه صوان الحکمه تألیف الشیخ ظہیر الدین ابی الحسن بن ابی القاسم البیهقی»، (ابن خلکان طبع طهران ج ۱ ص ۱۶۹).

۵ - «وقد وضع علی هذا کتاب ابو الحسن علی بن زید البیهقی کتاباً سماه و شاح الدمیه وهو کالذیل له» (ایضاً ص ۳۹۵).

که جوینی توهم نموده که اشاره بتجارب الامم مسکویه است، بخصوص که موضوع هر دو کتاب یعنی هم تاریخ یمنی و هم تجارب الامم مسکویه هر دو تاریخ است و هر دو نیز درازمنه متقاربه تألیف شده اند: تجارب الامم در حدود سنه ۳۷۰ و تاریخ یمنی در حدود سنه ۴۱۰. و شکی نیست که مراد از «تجارب» در مشارب التجارب معنی لغوی آنست که جمع تجرب به باشد.

۶ - حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده (مؤلف در سنه ۷۳۰) مشارب التجارب را در جزو مآخذ خود می شمرد (طبع اوقاف گیب ص ۸).

۷ - حاجی خلیفه در کشف الظنون در تحت عناوین تاریخ بیهق و دمیة - القصر و غیر الامثال و درر الاقوال و کتاب العروض و کنز الحجج فی الاصول و مشارب التجارب و غوارب الغرائب و وشاح دمیة القصر و قوام علوم الطب (و شاید در غیر این موارد نیز) ذکری از مؤلف و بعضی تألیفات او کرده است.

۸ - ذری<sup>۱</sup> مستشرق معروف هلاندی در فهرست نسخ عربی و فارسی و ترکی لیدن (هلاند) ج ۲ ص ۲۹۴-۲۹۵ بمناسبت نسخه که از اختصار تنمة صوان الحکمة تألیف بیهقی در آن کتابخانه موجود است شرحی مفید از مؤلف و از آن کتاب او مسطور داشته است.

۹ - ساخائو<sup>۲</sup> مستشرق معروف آلمانی در دیباچه کتاب الانار الباقیه لابی ریحان البیرونی صفحه سی الی سی و دو ترجمه حال ابوریحان را بعین عبارت از کتاب تنمة صوان الحکمة بیهقی نقل کرده است و باین مناسبت شرح حال مختصری نیز از مؤلف مرقوم داشته است.

۱۰ - ریو<sup>۳</sup> مستشرق معروف انگلیسی در ذیل فهرست نسخ فارسی موجوده در موزه بریطانیه ص ۶۰-۶۱ بمناسبت اینکه نسخه از تاریخ بیهق در آن کتابخانه موجود است شرح مفیدی از آن کتاب و از مؤلف آن نگاشته و عناوین مهمه کتاب را نیز بدست داده است.

۱۱ - پرچ<sup>۴</sup> مستشرق معروف آلمانی در فهرست نسخ فارسی

موجوده در کتابخانه دولتی برلین ص ۵۱۶ بمناسبت اینکه نسخه دیگر از تاریخ بیهق (که همین نسخه حاضر باشد) در آن کتابخانه موجود است شرحی از مؤلف و ازین کتاب او ذکر نموده است.

۱۲ - اهلورد<sup>۱</sup> مستشرق معروف آلمانی در فهرست نسخ عربی موجوده در کتابخانه دولتی برلین ج ۹ ص ۴۵۷ - ۴۵۸ بمناسبت اینکه نسخه از تمة صوان الحکمة مؤلف در آن کتابخانه موجود است ترجمه حالی از مؤلف و وصف مفید مشروحنی از خود کتاب با انتخاباتی از عناوین آن بدست داده است.

۱۳ - بارتسولد مستشرق معروف روسی در دایرة المعارف اسلام در تحت عنوان بیهقی (ج ۱ ص ۶۰۴-۶۰۵) شرح مفیدی راجع بترجمه حال مؤلف و وصف دو کتاب معروف او یکی مشارب التجارب و دیگری همین تاریخ بیهق و اهمیت فوق العاده این کتاب برای تاریخ ایران و لزوم حتمی طبع آن نگاشته است و همو در کتاب موسوم به «ترکستان» خود که اخیراً از روسی بانگلیسی ترجمه شده و در اوقاف گیب بطبع رسیده است باز از بیهقی و تاریخ بیهق و تمة صوان الحکمة و مشارب التجارب او شرحی مفید مسطور داشته است. و علاوه بر این در تضعیف آن کتاب یعنی ترکستان مکرراً از تاریخ بیهق فقراتی نقل کرده یا حواله بدان داده است.

۱۴ - در حواشی راقم این طور بر چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی ص ۲۱۷-۲۱۸ نقل از کتاب المظفریه و آن نیز نقل از فردوس - التواریخ مولانا خسرو ابرقوهی حکایتی ازین ابوالحسن بیهقی مؤلف تاریخ بیهق در خصوص ملاقات او با عمر خیام در سنه ۵۰۵ و سؤال خیام از او معنی بیتی از حماسه را مسطور است، ولی چون در اصل فردوس التواریخ یا در منقولات المظفریه از آن کتاب اسمی از مأخذ این حکایت برده نشده است عجالة معلوم نشد که خسرو ابرقوهی از کدام يك از مؤلفات بیهقی این فقره را نقل کرده است و در هر صورت از مقایسه تاریخ ۵۰۵ هجری

با تاریخ تولد مؤلف که چنانکه گفتیم در حدود ۴۹۰ بوده است معلوم میشود که بیهقی در هنگام ملاقات با عمر خیام ظاهراً جوانی بوده است پانزده شانزده ساله که بمجلس استاد معمر هفتاد هشتادساله حاضر شده بوده است و لابد بیشتر بقصد تیمن و تبرک و مباحث و افتخار و یا بقصد استفاده و استفاضه و تعلم، زیرا عمر خیام در سنه ۴۶۷ بتصریح ابن الاثیر در حوادث همین سال از مشاهیر منجمین عصر خود محسوب می شده است چه سلطان ملکشاه سلجوقی او را و جمعی دیگر از منجمین را در همین سال برای تأسیس تاریخ جلالی و بستن رصد مأمور نمود، پس اگر باقل تقدیرات در آن تاریخ سن خیام را سی ساله هم فرض کنیم باز بالضرورة در سنه ۵۰۵ که بیهقی او را دیده بوده خیام مردی بوده است اقل هفتاد ساله و شاید نیز هشتاد ساله یا نود ساله، و بنا بر این سؤال نمودن خیام از بیهقی در خصوص معنی یتیمی از حماسه بشرحی که در حواشی چهارم مقاله مستور است بلا شک از بابت تشویق و دل بدست آوردن آن طالب علم بسیار جوان بوده است از طرف آن استاد معمر محترم چنانکه در امثال این موارد مرسوم است، نه سؤال استفاده عالم از عالم و نظیر از نظیر چنانکه در بدو امر ممکن است توهم رود:

\*\*\*

بقیه این مقاله فاضلان که تکمله ایست در باب ملاقات ابوالحسن بیهقی مؤلف تاریخ بیهقی با حکیم عمر خیام و ترجمه حال او از قول خود بیهقی در کتاب دیگر وی موسوم به «تتمه صوان الحکمة»، و پس از آنچه صاحب چهارم مقاله عروسی در باب خیام نوشته قدیمترین ترجمه حالی درباره آن مرد بزرگست در شماره آتیه طبع خواهد شد. «مهتر»

۱ - وفيها | ای فی سنه ۴۶۷ | جمع نظام الملك والساطان ملكشاه جماعة من اعيان المنجمين وجعلوا النيروز اول نقطة من الحمل وكان النيروز قبل ذلك عند حلول الشمس نصف الحوت وصاروا فعاه الساطان مبدأ التقاويم، وفيها ايضاً عمل الرصد للسلطان ملكشاه واجتمع جماعة من اعيان المنجمين في عمارة منهم عمر بن ابراهيم الخيامي وابو المظفر الاسفزاری و ميمون بن النجيب الواسطي وغيرهم وخرج عليه من الاموال شيئي عظيم وبقى الرصد دائراً الى ان مات السلطان سنة خمس وثمانين واربعمائة فبطل بعد موته ( ابن الاثير در حوادث ۴۶۷ ) .

## ابو الیتبغی العباس بن طرخان

از شعرای ذواللسانین قرن دوم هجری

﴿ وفاتش در حدود ۲۳۰ هجری ﴾

### بقلم آقای عباس قسبل

در قرون اولیه استیلای عرب و مغلوب شدن آئین و زبان و خط و آداب قومی ایرانی شعر فارسی یعنی آن کلامی که بتعبیر خواجه نصیرالدین طوسی در معیار الاشعار « در نفس تأثیر کند بر وجهی از وجوه مانند قبض و بسط » و مثل اشعار عروضی عرب مقید بقید قافیه و وزن نباشد نیز بتدریج متروک افتاد و اگر چه عامه همه وقت الحان و سرودها و باصلاح امروز تصنیف هائی بهمان سبک و سیاق شعرهای قدیم خود داشتند و باواز خوش و نوای چنگ ورود میخواندند ولی شعر فارسی کتابی در ماوراءالنهر و خراسان از طرف گویندگان دری زبان متدرجاً بتقلید از شعرهای عروضی عرب شروع شد و بسعی ایشان نظم فارسی دری که اشعار امثال حنظله و ابوسایک گرگانی و شهید بلخی ورود کئی و دقیقی و استادان دیگر عصر طاهری و صفاری و سامانی نمونه های یخته آنست ایجاد گردید.

مابین دوره های که خط و کتب پهلوی و با آنها اشعار و سرودهای هجائی قدیم ایرانیان از میان میرفت و نظم جدیدی روی کار می آمد یعنی در قرن اول و دوم هجری چنانکه بدان اشاره رفت بهمان وضع قدیم اشعار و سرود هائی ترکیب میکردند و میخواندند که در موقع خواندن بنظر موزون و با آهنگ می آمد ولی چون آنها را بر روی کاغذ می نوشتند آشنایان بعروض عرب آنها را در ردیف کلام منشور می گرفتند و در تعریف همین نوع الحان قدیم فارسی است که ابوهلال العسکری میگوید: « قسمتی از الحان فارسی است که در قالبی غیر از قالب نظم شعر ریخته میشود، و در خواندن الفاظ را کش میدهند بشکلی که الحان منظوم است و الفاظ منشور ۱ ». و خواجه نصیرالدین در باب وزن شعر گوید: « وزن از فصول ذاتی شعراست الا آنکه هیئت هائی باشد که تناسب آن تام نباشد و نزدیک باشد بتمام مانند اوزان **خسروانیه** و بعضی **لا سگوویه**، و شاید که بعضی امم آن را بسبب مشابهت از اوزان شعر شمرند و بعضی بسبب عدم تناسب حقیقی شمرند؟ » و غرض خواجه از این هیئتهاى تام مانند همان الحان یعنی شعرهای هجائی فارسی است که قبل از اسلام تمام اشعار و سرودهای ایرانیان بهمان وضع بوده و بعد از اسلام فقط در میان عامه یا ولایاتی که هنوز شعر دری چندان در آنها نفوذ نیافته بود رایج مانده است و بهمین علت هم آن نوع اشعار را **فهلویات** میگویند یعنی اشعار ولایتی در مقابل سخن دری که زبان شهرها و دربار و علم و ادب بود و فهلویات در

۱ - کتاب الصناعتین ص ۱۰۳

۲ - معیار الاشعار ص ۴ - ۵

ولایات ساحلی بحر خزر و آذربایجان و قسمت غربی ایران از ری بطرف مغرب بسیار معمول بوده و شعرای معتبری مثل بندار رازی و باباطاهر عربان و کافی ظفر همدانی بآن الحان اشعاری سروده اند و هنوز هم در بعضی قسمتها از کیلان اهالی هر آوازی را که بزبان فارسی ترکیب شود «تصنیف» و آوازه‌های کیلگی را که باهجه خاص ایشانست «پهلوی» می گویند. در کتب تواریخ و ادب قرون اولیه اسلام جسته جسته نام بعضی از شعر ابا نمونه - هائی از اشعاری که در مایه اول و دوم هجری بفارسی سروده شده مذکور است که از نوع همان اشعار هجائی فارسی قدیم و شبیه بالحان خسروانی و لاسگوی و پهلویاتی است که در پاره ای ولایات معمول مانده، از قبیل سرود کر کویه مذکور در تاریخ سیستان ۱ و دو قطعه شعر هجائی که یکی در حدود سال ۶۰ و دیگری در سال ۱۰۸ هجری بفارسی سروده شده و استاد علامه آقای میرزا محمد خان قزوینی شرح آنها را نوشته اند ۲ و شعر منسوب بهرام گور مذکور در کتاب المسالك والممالك ابن خردادبه ۳ و از گویندگان قدیمی که نامشان در بعضی کتب برده شده و گویا از این قبیل شعر فارسی میساخته اند ذکر محمد بن البعیت بن جامس (متوفی سال ۲۳۵) که بگفته طبری پیران مراغه اشعار فارسی او را میخوانده اند ۴، و ابوالاشعث قمی از شعرای اوایل قرن سوم مذکور در معجم الادباء (ب نقل از کتاب اصفهان حمزه اصفهانی) ۵ باقیست.

یکی از جمله این گویندگان قدیم که بهر دوزبان فارسی و عربی شعر میگفته و باصطلاح از شعرای ذواللسانین بوده و نسبتاً از حال او نیز اطلاعات مبسوط تری باقی

مانده **ابو الینبغی العباس بن طرخان** موضوع این مقاله است .

نام این شاعر و يك قطعه از اشعار فارسی او را در باب سمرقند ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن خردادبه در کتاب المسالك والممالك خود ( تاریخ تألیف نسخه اولی آن سال ۲۳۲ ) آورده و در آنجا کنیه شاعر بجای ابو الینبغی سهواً ابوالنقیی طبع شده و آن قطعه اینست :

سمرقند کند مند

بزینت کی افگند

از شانش ته بهی

همیشه ته خهی ۶

از این شعری که ابو الینبغی در باب سمرقند گفته و از لقب پدر او طرخان که عموماً ماوک سمرقند را بآن عنوان میخوانده اند چنین برمی آید که این شاعر اصلاً سمرقندی است و ظاهراً از شاهزادگان آن دیار است که پس از استیلای مسلمین بر سمرقند و سغد بعد از قبول اسلام بعنوان مولی در خدمت مسلمین داخل شده.

- ۱ - رجوع کنید بمقاله نگارنده در باب موسیقی و شعر قدیم فارسی ۲ در روزنامه کاوه سال دوم (دوره جدید) شماره ۲
- ۲ - روزنامه کاوه شماره ۳۵ (دوره قدیم) و جلد اول بیست مقاله قزوینی
- ۳ - صفحه ۱۱۸ و روزنامه کاوه شماره اول از سال دوم (دوره جدید)
- ۴ - روزنامه کاوه شماره ۱ سال دوم (دوره جدید)
- ۵ - معجم الادباء ج ۶ ص ۴۲۱
- ۶ - درجایی : نه
- ۷ - درجایی : همی شه نه جهی ، المسالك والممالك ابن خردادبه ص ۲۶

غیر از کتاب المسالك والممالك ابن خرداذبه ذکر ابن شاعر در دو کتاب بالنسبه قدیم دیگر نیز آمده است یکی در کتاب طبقات الشعراء المحدثین تألیف ابوالعباس عبدالله بن المعتز عباسی (۲۴۷-۲۹۶) دیگری در کتاب الوزراء والکتاب تألیف ابوعبدالله محمد بن عبدوس الجهشیری (متوفی سال ۳۳۱) و صلاح الدین صفدی نیز در جلد یازدهم از کتاب الوافی بالوفیات مختصر شرح حالی از ابوالینبغی ذکر کرده که ظاهراً مقتبس از ابن المعتز وجهشیری است.

از تفصیلی که ابن المعتز در طبقات الشعراء از حال او بدست داده و از حکایتی که در کتاب الوزراء جهشیری مسطور است و عین آن نیز با اندک اختلافی در طبقات الشعراء ابن المعتز هست چنین معلوم میشود که ابوالینبغی از مختصین و خدمتگزاران برامکه بوده و بیش از ده سال متوالی خدمت ایشان را میکرده. روزی یحیی بن خالد برمکی بادویسر خود فضل و جعفر به راهی جماعتی در راه با ابوالینبغی مصادف شد این شاعر ابوالقاسم بن المعتز الزهری را که با یحیی میگذشت نزد خود خواند و این بیت را انشاد نمود:

صَحِبْتُ الْبَرَامِكَ عَشْرًا وَلَا  
وَيَّيْتِي كِرَاءٌ وَخَبْزِي شَرًّا

یحیی شنید و بفضل و جعفر گفت لعنت بر عقل این مرد که گرفتار حساب داری است. چون ابوالینبغی بخانه رسید فضل و جعفر هر کدام بدره‌ای زر پیش او فرستادند و هر يك خانه‌ای نیز باو بخشیدند و از مطبخ خود کفاف او را مستمراً مقرر کردند. ابوالینبغی از شعرای هجاء و خبیث‌اللسان بوده و بدیهه مردم را بهاد فحش می‌گرفته است. از اشعار عربی او این دو بیت را ابن المعتز سخت پسندیده:

صبراً علی الذل والصغار  
کم من حمار علی جواد  
من خالق الليل والنهار  
و من جواد علی حمار

و ابن المعتز گوید که بیت ثانی این قطعه در آفاق بر زبان مردم میگردد و در هر مجلس و محفل و کوی و برزن خوانده میشود و مضمون این ابیات همه وقت مصداق خارجی دارد. ابوالینبغی غالباً هجویات و اشعار خود را در لباس الفاظی رکبک و روان و زود فهم ترکیب میکرده تا عامه و اطفال باسانی آنها را فرا بگیرند و در کوجه‌ها بخوانند و از این راه غالباً متعرض اعراض مردم میشده و کسانی که در صدد آزار دشمنان خود بودند او را باین کار برمی‌انگیختند و او از این عمل ناپسندیده خیری نبرد چه وقتی وائق خلیفه (۲۲۷-۲۳۲) وی را بهجاء فضل بن مروان وا داشت و چون شاعر ساده لوح امر خلیفه را اطاعت کرد و اائق او را در حبس انداخت و در حبس ماند تا جان سپرد ولی تا حیات داشت او را مرتباً وظیفه ای نیکو میداده اند.

ابوهفان از رواة اخبار می گوید موقعیکه ابوالینبغی در حبس بود بر او وارد شدم و قصه او را بر سیدم در جواب گفتم: «انا ابو الینبغی، قلت ما الینبغی فجبست حیث ینبغی» و این عبارت دالست بر آنکه کنیه شاعر ابوالینبغی است بفتح باء اول و فتح باء نه ابوالتقی چنانکه ناشر کتاب المسالك والممالك ابن خرداذبه ضبط کرده. عباس اقبال

۱ - طبقات الشعراء ابن المعتز نسخه خطی ملکی نگارنده و کتاب الوزراء جهشیری

## زمان زرتشت - ۲ -

### بقلم آقای پور داود

داستانی که کتزیاس راجع به نینوس و زنش سمیرامیش ذکر میکند شاید در ایران شنیده باشد هر چند که این داستان اساساً سامی است ولی ضمناً یادآور داستانهای رزمی شاهنامه است چنانکه ملاحظه میشود در کتاب دیودوروس Diodorus نقل از کتاب کتزیاس پادشاه بلخ اوخسپارتس Oxyartes ضبط شده ولی شکی نیست که این پادشاه را اصلاً کتزیاس در کتاب خود زرتشت نامیده است زیرا در کتب گروهی از مورخین دیگر که ماخذ همه آنان کتزیاس میباشد این پادشاه زرتشت نامیده شده است، نه اوخسپارتس. کفالینون Kephalion مورخ یونانی که در نیمه اول از قرن دوم میلادی میزیسته و بتصریح خودش مأخذش کتاب کتزیاس بوده این اسم را زرتشت نوشته است. خبر کفالینون در کتاب از بیوس Eusebius استقف که در حدود سال ۲۶۴ در قیساریه از بلاد فلسطین تولد یافت و در سال ۳۴۰ در گذشت نقل گردیده است. همین خبر نیز در کتاب گورگیوس سنکلاوس Georgios Synkellos که در حدود ۷۷۵-۸۰۰ میلادی میزیسته نقل شده است. ژوس تینوس Justinus مورخ رومی که در سال ۱۲ میلادی بسر میرده در تاریخ خود از آشور و نینوس و زنش سمیرامیس و پسرش نینیباس Ninylas مفصلاً صحبت داشته ضمناً مینویسد: نینوس پس از رام ساختن آسیا آخرین جنگش بصد زرتشت پادشاه بلخ بوده است. میگویند که او آئین مغ آورده و از اصول کائنات و سیر اختران بحث نموده است. زرتشت در این جنگ کشته گردید و نینوس نیز پس از آن در گذشت؛ همچنین کلیه نویسندگانی که از داستان نینوس و لشکر کشی وی بسوی بلخ ذکر کرده اند پادشاه همانا او را زرتشت نوشته اند از آنجمله تئون Theon یونانی دانشمند بیان و معانی که ظاهر آدرسال ۱۲۵ میلادی میزیسته. و آرنوبیوس Arnobius رومی، عالم بیان و معانی، که در حدود ۲۹۵ نوشته و اگوستینوس Augustinus کشیش رومی که در ۱۳۳ نوامبر ۳۴۵ تولد یافت و در ۲۸ اوت ۴۳۰ در گذشت و مورخ ارمنی موسی خورونجی Moses Xoroc'i که

- ۱ - رجوع شود به Iranische Nationalepos von Nöldeke im Grundriss der iranischen Philologie Band II S. 432
- ۲ - سال ولادت از بیوس ۲۶۷ و ۲۶۰ نیز نوشته شده Eusebius, Chronicon, edit. Karts, 29, 1
- ۳ - Georgios Synkellos, Chro. edit. Dindorf 1, 345
- رجوع شود به Die Fragmente der griechischen Historiker von Felix Jacoby, Zweiter Teil, Zeitgeschichte A: Berlin 1926 S. 436-445
- ۴ - Marcus Junianus Justinus, Historiae Philippicae I.1. 9-10
- ۵ - Aillics Theon, Progymnasmata, 9.
- ۶ - Arnobius, Adversus Gentes I, 5
- ۷ - Aurelius Augustinus, De Civitate dei libri XXI, 14

در سال ۴۰۷ میلادی تولد یافت و در ۴۹۲ در گذشت و از زیوس Orosius نویسنده که در اسپانیا تولد یافت و کتابش در ۱۷ میلادی نوشته شده ۲ و ایزیدروس Isidorus اسقف اسپانیولی که در حدود ۵۶۰ - ۶۳۶ میلادی میزیسته ۴ و غیره از وفور این اخبار که گفتیم مأخذ همه کتزیاس میباشد ابتدا جای تردید نیست که کتزیاس پادشاه بلخ را زرتشت نامیده باشد. برخی از مستشرقین این زرتشت را بملاحظه اینکه پادشاه بلخ خوانده شده غیر از زرتشت پیغمبر پنداشته اند ولی هیچ جای شك نیست که مقصود کتزیاس و کلیه مورخین مذکور همان زرتشت پیغمبر بود. است در میان مورخین مذکور که برخی نینوس و برخی دیگر سمیرامیس را رقیب زرتشت نوشته اند صراحة از زیوس Eusebius و کورگیوس Georgios زرتشت را مغ و پادشاه بلخ دانسته اند. از زیوس Orosius مانند یوس تینوس که ذکرش گذشته مینویسد نینوس بلخ را فتح کرد و زرتشت مغ در آن جنگ کشته گردید. موسی خورونجی نیز این زرتشت را مغ دانسته چنین مینویسد: « وقتی که سمیرامیس (زن نینوس) تابستان را در ارمنستان گذرانید زرتشت مغ و امیر ماد را مرزبان آشور و نینوی نمود پس از چندی از همدیگر کینه گرفتند سمیرامیس از بیم زرتشت روی بگریز نهاد. نیناس Ninvas پسر سمیرامیس مادرش را در ارمنستان دستگیر نموده کشت و تاج و تخت آشور را بدست آورد اما اینکه در کتاب دیودوروس Diodorus برخلاف کتب دیگر اوخسیارتس Oxyartes بجای زرتشت ضبط شده سهوی است که وقوعش چندان دشوار نبوده است. این اسم در برخی از نسخ نیز Exaortes نوشته شده و در دو نسخه هم Zaortes مندرج است. این هیأت اخیر با اسم پیغمبر ایران زرتشت که معمولا نزد یونانیان Zoroastres گفته شده بسیار نزدیک است و گذشته از این در جای دیگر کتاب دیودوروس و در موضوع دیگر باز اسم اوخسیارتس موجود است. این اسم از اسامی معروف ایرانی بوده در اریخ مکرراً باشخاصی که چنین نامزد بوده اند بر میخوریم بخصوصه در اخبار راجع بلخ Oxyartes یا Oxathres هیأت یونانی است بجای کلمه فرس هخامنشی و اوستائی هوشتر Huxathra که لفظاً بمعنی شهریار خوب میباشد. در عهد هخامنشیان بسا اشخاص نامی باین اسم نامزد بوده اند از آن جمله پسر داریوش دوم و برادر داریوش سوم و دیگری یکی از سرداران داریوش سوم و غیره همچنین زن ایرانی که اسکندر پس از فتح بلخ در آنجا اختیار کرده اسم او را روخن Roxane نوشته اند دختر هوشتر Oxyartes بود است. Roxane نیز هیأت یونانی است بجای کلمه روخن یعنی روشن. چنانکه ملاحظه میشود

۱ - Collection des Historiens Anciens et Modernes de l'Armenie, Paris 1867 - 1869, Tome II p. 59, 69.

۲ - Paulus Orosius, Historiarum adversus paganos libri I, 4, 1. 3

۳ - Isidorus Hispalensis, Etymologianum libri VIII, 9, Chronichon - magn. 12

ابدأ بعید نیست که در کتاب دیود روس در خبری راجع ببلخ او خسیارتس بجای زرتشت آمده باشد لابد مدتها پس از زمان کتزیاس این اسم از تاریخ اسکندر برداشته شده است. بنا به خبر کتزیاس بایستی زرتشت در نیمهٔ دومی از قرن سیزدهم پیش از مسیح زیسته باشد زیرا که فتح بلخ بدست نینوس در سال ۱۲۰۰ پیش از مسیح روی داد هر چند که کتزیاس راجع بزمان زرتشت بهیچ نیرداخته که نتوان پذیرفت تقریباً یکصد سال با خبر خسائتوس Xantus فرق دارد. این دو خبر قهرآمارا در خصوص زمان پیغمبر بهمین حدود متوجه میسازد اما این خبر کتزیاس در طی داستانی باین همه رنگ و آب قابل تأمل است. نخست اینکه پادشاه داستانی نینوس همان نمرود معاصر ابراهیم است و باید از داستانی بدستان های دیگر در آئیم و بیش از پیش از زمینهٔ تاریخ دور شویم.

ابوریحان بیرونی در جدول پادشاهان اتور (آشور) از نینوس بهمین املاء اسم برده مدت سلطنت او را شصت و دو (۶۲) سال نوشته و او را بابی شهر بینوی دانسته میگوید ابراهیم در سال چهل و سوم پادشاهی وی متولد شد. از یوس Eusebius که ذکرش گذشته مدت پادشاهی نینوس را پنجاه و دو سال (۵۲) نوشته است زن نینوس که گفتیم سمیرامیس نامزد بوده نزد ابوریحان اشعمر شده و او بانى سامره است و مدت سلطنت وی چهل و دو (۴۲) سال بوده است. پسر نینوس که گفتیم نینیاس Ninyas نام داشته نزد ابوریحان زامیس قید گردیده و مدت سی و هشت (۳۸) سال پادشاهی داشته و از قهر و سخط وی گردیده بفسطین رفت. بنا به خبر ابوریحان ابراهیم در سن هفتاد و دو (۷۲) سالگی از بابل مهاجرت کرده است. در توراة نیز ابرام (ابراهیم) در همین سن مهاجرت اختیار نمود. شکی نیست که در جدول مذکور نینوس همان نمرود است که بنا بمندرجات توراة معاصر ابراهیم بوده است. داستان نمرود و ابراهیم پسر آزر در کلیه کتب تواریخ مشروحاً ذکر شده بخصوصه در تاریخ طبری که جامع داستان یهودی و اسلامی این دو است. کلمنت Clement که کتاب خود را در میان سنوات ۳۵۰-۴۰۰ میلادی نوشته مینویسد نمرود همان کسی است که یونانیان نینوس مینامند.

۱ - Geschichte Irans von Justi im Grundriss der Iranischen

Philologie B. II, S. 204.

۲ - رجوع شود بآثار الباقیه ص ۸۵ بجدول ماوگ بابل بصفحة ۸۷ آثار الباقیه

نیز مراجعه شود.

۳ - رجوع شود بتوراة سفر پیدایش باب ۱۲ ققرة ۵

۴ - رجوع شود بتوراة سفر پیدایش باب ۱۰ ققرة ۸ و آیاهای ۱۱-۱۳

۵ - Journal of the Cama Oriental Institute, No. 14

ایپیانوس Epiphanius که در سال ۳۱۵ میلادی در فسطین تولد یافت و در

۴۰۳ در گذشت زرتشت را همان نمرود دانسته که بمشرق ایران زمین آمده در آنجا

شهر بلخ را بنا نهاد Adv. aerisis 1-106.

زمان ابراهیم معاصر نمرود نظر بمندرجات تورا در حدود هزار و نهصد (۱۹۰۰) پیش از مسیح بر آورده شده در صورتی که زمان نینوس معاصر زرتشت در خیر کتزیاس در حدود سال هزار و دویست (۱۲۰۰) پیش از مسیح پنداشته شده است. ارزبوس Orosius که ذکرش گذشت زمان نینوس را هزار و سیصد (۱۳۰۰) پیش از بنای شهر رم دانسته است چنانکه میدانیم بنا بسنت مشهور شهر رم در سال هفتصد و پنجاه و سه (۷۵۳ یا ۷۵۰) بنا نهاده شده نظر باین نینوس در دو هزار و پنجاه و سه (۲۰۵۳) سال پیش از مسیح بسر میبرده است. دو اینکه سمیرامیس معاصر زرتشت که در داستان بابلی نامی تر از شوهر خویش نینوس میباشد در تاریخ بابل و آشور زنی باین نام و نشان سراغ نداریم مگر سمورمت Sammuramat که زمانش بسیار متأخرتر از زمان نینوس است. نزد جمعی از دانشمندان همین سمورمت است که رنگ و آب داستانی گرفته زن نینوس و ملکه زبردست و جهانگشا تعریف شده است. سمورمت زن پادشاه واقعی آشور زمان نیراری Rammanirari سوم بوده که در سنوات ۸۱۱-۷۸۳ پیش از مسیح سلطنت نمود. این زن لابد در عهد مذکور مقام بزرگی در سیاست مملکت داشته که اسمش با اهمیت مخصوصی با اسم شوهرش در يك کتیبه ذکر شده است ۱ بهر حال داستان نینوس و زنی سمیرامیس یا قصه نمرود و معاصرش ابراهیم در هر کجا که ذکر شده باشد طوری نیست که بتوان از آن بوقایع تاریخی رسید و از آن نتیجه گرفته زمانی از برای زرتشت که بگفته کتزیاس هم‌اورد نینوس بوده معین نمود گذشته از این کلیه مطالب تاریخی که از مأخذ کتزیاس بمارسیده بیک طرز شگفت آمیز ذکر کرده شده است. این طبیب که بگفته خودش بسیار طرف توجه پادشاه ایران بوده و بساهم در امور کشوری سمت رسالت و سفارت داشته بیک راوی راستگوئی م‌روف نیست. بیشتر مطالبش را با درست و برخلاف واقع دانسته‌اند ۲ با اینکه مکرراً به هرودت و کزنفون نسبت دروغ داده معلوم نیست که خود تا بیچه اندازه پای بند راستی و درستی بوده است و اسناد دولتی ایران را که میگوید مورد استفاده اش بوده بدرستی نقل کرده باشد ۳ کتزیاس با وضاع درباری ایران یعنی دسایس زنان خانوادۀ اردشیر دوم اهمیت مخصوصی داده ولی بآنها هم باید در کمال احتیاط نگریست و ارزش تاریخی نباید بآنها داد. با وجود اینها بسیار جای افسوس است که کتاب

۱ - رجوع شود به Chronologische Untersuchungen von Marquart

Leipzig 1899 S. 642

۲ - رجوع شود به Die Assyriaka des Ktesias, Philologus Supplement Band VI 2. Hälfte S. 503-658, Doktordissertation Vorgelegt im Jahre 1892.

۳ - رجوع شود به Das Iranische Nationalepos von Noldeke im Grundriss der iranischen Philologie B. II, S. 132.

کتزیاس از میان رفته فقط قطعاتی از آن در کتب نویسندگان متأخر بجا مانده است چون او مدتی در ایران و در دربار زیسته میتوان گفت که يك رشته از سنت و روایت قدیم را شنیده و یادداشت کرده بوده است. اما مطالبی که راجع بزرتشت نوشته از چند جهت قابل توجه است. نخست، چنانکه گفتیم، بعهدی نیرداخته که نتوان پذیرفت دوم اینکه زرتشت را از بلخ دانسته است در سنت مزدیسنان این قسمت از ایران زمین یعنی مشرق وطن زرتشت دانسته شده و بنا بسنت دیگر مغرب، آذربایجان، و وطن اصلی پیغمبر است. سوم اینکه بوجود سلطنتی در بلخ قائل شده و این ابداً مخالف تاریخ نیست.

شکی در این نیست که پیش از بسر کار آمدن دولت ماد در مغرب ایران در مشرق دولتی کم و بیش مهم وجود داشته است. سرودهای مقدس پیغمبر که گاتها باشد بوجود چنین سلطنتی در ممالک شرقی ایران دلالت دارد چنانکه میدانیم در سنت هم معروف است که پیغمبر بکی گشتاسب پادشاه بلخ پناه برد و دین خود بدو نمود. در خود گاتها پیغمبر او را دوست و حامی خود خوانده است.

چهارم اینکه از خبر کتزیاس برمیآید که در آغاز قرن چهارم پیش از مسیح که کتزیاس کتاب خود را مینوشته هنوز سنتی که پیغمبر را از قرن هفتم پیش از مسیح بدانند وجود نداشته است.

در انجام یادآور میشویم نویسندگانی که در جزو خبر کتزیاس از آنان اسم بردیم و نوشته اند که زرتشت در جنگ نینوس در بلخ کشته شد یادآور يك سنت دیگر قدیم ایرانیان است و آن شهادت یافتن پیغمبر است در بلخ در هنگام لشکر کشی پادشاه توران از جاسب بحد کی گشتاسب.

**افلاطون** پس از کتزیاس شاگردان افلاطون قدیمترین نویسندگانی هستند که ذکرى از زمان زرتشت کرده اند. افلاطون فیلسوف معروف یونانی که Platon در سال ۴۲۷ میلادی تولد یافت و در ۳۴۷ پیش از مسیح در گذشت زرتشت را مؤسس آئین مغ دانسته است. این آئین بعقیده او بهترین طرز ستایش پروردگاران و دارای افکار عالی است. فلسفه افلاطون در بسیاری از موارد با تعالیم دین زرتشتی توافق دارد. بخوبی میداند که این فیلسوف یونانی از مزدیسنا اطلاع خوبی داشته است. در ضمن توضیحات و حواشی که بعدها به الکی بیادس Alkibiades کتابی که با افلاطون منسوب است نوشته اند، زمان زرتشت را شش هزار سال پیش از وفات افلاطون یادداشت کرده اند.

۱- ترویا Troia (Troie = Troya) امروزه حصار لیک نامیده میشود و در آسیای صغیر بمسافت يك کیلومتر از کنار دریا آتار آن موجود است. جنگ دهساله یونان که موضوع اشعار رزمی هومر Homer میباشد معروف است.

رجوع شود به Griechische Geschichte von Ettore Ciccotti, Gotha 1920 S. 22-27.

در کلیه اخباری که راجع بزمان زرتشت از شاگردان افلاطون بما رسیده سخن از عهدی است که دست انتقاد تاریخی بآن حدود نمیرسد. این شاگردان عبارتند از ارسطاطالیس Aristoteles فیلسوف معروف یونانی از مقدونیه که در سال ۳۸۴ پیش از مسیح تولد یافت و در سال ۳۲۲ در گذشت و دوست و مربی اسکندر بوده است؛ دومی ادکسوس Eudoxus همشهری کنزیاس از شهر کنیدوس (Cnidus) سومی - هرمدروس Hermodoros معاصر دو فیلسوف اولی. اخبار حکماء مذکور در کتب نویسندگان دیگر بجای مانده است. پلینیوس را Plinius را باید در سر این نویسندگان شمرد. پلینیوس رومی که از برای امتیاز پلینیوس بزرگ نامیده میشود در سال ۲۳ میلادی تولد یافت و در ۷۹ در هنگام آتش فشانی کوه وزو Vesuve هلاک گردید. از این دانشمند کتاب بزرگی موسوم بتاریخ طبیعی Naturalis Histeria مشتمل بر ۳۷ جزو بجا مانده است. در این کتاب که یک قسم دائرةالمعارفی است از جغرافیا و ملل و اقوام و آدمی و جانور و گیاه و انواع داروهای نباتی و حیوانی و معادن و غیره سخن رفته است. در ضمن مکرراً از ابران یاد شده است. در جزو بیست و نهم (۲۹) این کتاب از داروهای حیوانی و نباتی سخن رفته استخراج برخی از آن ادویه بمغان نسبت داده شده است. باین مناسبت پلینیوس در جزو سی ام کتاب خود از مغان و مؤسس اصلی این آئین زرتشت صحبت میدارد. پلینیوس در مندرجات خود مغان ابران و پیروان آئین زرتشت را از مغان کلدانی که بهمین اسم بساحری و جادوگری شهرت داشته اند امتیاز داده مینویسد: ادکسوس Eudoxus و ارسطاطالیس زمان زرتشت آورنده آئین مغ را که عالی ترین و مفیدترین فلسفه است شش هزار (۶۰۰۰) سال پیش از مرگ افلاطون دانسته اند و بعد مینویسد: بگفته هرمیپوس Hermippus زرتشت پنجهزار (۵۰۰۰) سال پیش از جنگ ترویا Troia میزیسته است ۱. پلینیوس نظریان دو خبر میافزاید: موسی چندین هزار سال پس از زرتشت بسر میروده است؟ همچنین پلینیوس در انجام این مبحث از معنی موسوم به اوستانش Ostanes که در هنگام لشکر کشی خشیارشا بطرف یونان با او همراه بوده اسم برده مینویسد: زرتشت دیگری اندکی پیش از اوستانس میزیسته است ۲. پلینیوس مأخذ این خبر اخیر را ذکر نمیکند. نظر باینکه لشکر کشی خشیارشا بطرف یونان در سال ۴۸۰ پیش از مسیح بوده و شهادت زرتشت بنا بسنت در سال ۵۸۳ پیش از مسیح اتفاق افتاده فقط صدوسه (۱۰۳) سال میان این دو واقعه فاصله است و میتوان گفت که میان این خبر اخیر پلینیوس و تاریخ سنتی که از برای زرتشت قائل شده اند ارتباطی است. بنابراین تاریخ سنتی زرتشتیان در خصوص زمان پیغمبر در عهد پلینیوس که قرن اول میلادی است موجود بوده است. خبری که پلینیوس از هرمیپوس Hermippus نقل کرده از اینکه زرتشت پنجهزار سال پیش از جنگ ترویا میزیسته بایستی از مأخذ

۱ - زمان موسی پیغمبر: بنی اسرائیل در قرن یازدهم پیش از مسیح مین شده است

۲ - Plinius (Maior), Naturalis Historia XXX 2, 1

قدیمی و بشاگرد سومی افلاطون هرمدروس منسوب باشد هر میپوس خود از بزرگان فلاسفه یونان از شهر از میر بوده و در سال ۲۵۰ پیش از مسیح بسر میبرده است. راجع بمنع کتابی داشته که بدبختانه از دست رفته است مأخذش در این موضوع همان مندرجات ارسطاطالیس و ادکسوس بوده است. خبرش راجع بزمان زرتشت باید از هرمدروس باشد که در قرن چهارم پیش از مسیح میزیسته است زیرا که دیوژنس لرتیوس Diogenes Laertius (در حدود ۲۱۰ میلادی) که ذکرش گذشت از همین هرمدروس نقل کرده مینویسد زرتشت پنجهزار (۵۰۰۰) سال پیش از جنگ ترویا بسر میبرده است. همچنین پلوتارخس Plutarchos مورخ و نویسنده یونانی که در سال ۴۶ میلادی تولد یافت و در ۱۲۵ در گذشت زمان زرتشت پنجهزار سال پیش از جنگ ترویا بوده است. ۲.

بنا بخبری که زرتشت شش هزار سال پیش از وفات افلاطون میزیسته زمان پیغمبر ایران بسال ۶۳۴۷ پیش از مسیح میافتد. در صورتی که بنا بخبر دیگر عهد پیغمبر را پنج هزار سال پیش از جنگ ترویا بدانیم زمان وی بسال ۶۱۸۴ پیش از مسیح میافتد. زیرا که معمولاً فتح ترویا Trôja را بدست یونانیان در سال ۱۱۸۴ دانسته اند. چنانکه ملاحظه میشود تفاوت این دو خبر از همدیگر فقط صد و شصت و سه (۱۶۳) سال میباشد. این تفاوت نظر باین اعداد گراف بسیار نیست. میتوان گفت که مأخذ هر دو خبر یکی بوده است. گفته خود پیدا است که اخبار فیلسوفهای مذکور در خصوص زمان زرتشت ارزش تاریخی ندارد یتیم است در عهد آنان هم اسنادی که گویای تاریخی باین همه قدمت باشد در دست نبوده است. همینقدر میدانسته اند که زرتشت در يك عهد بسیار کهنی میزیسته. وفات استاد خود افلاطون را شش هزار سال پس از ظهور زرتشت نوشته اند، بدون اینکه نظری بپیان واقعه ای تاریخی داشته باشند.

هر چند آنان از بزرگان هستند و آنچه از آنان در کتب نویسندگان یونان و روم راجع بائین مغ یا زردیستا نقل شده بهترین دلیل اطلاع آنان است بکیش ایران اما از خبر راجع بزمان مؤسس این دین جز ازین نتیجه نمیتوان گرفت که تاریخ سنتی در زمان آنان هنوز وجود نداشته و زمان پیغمبر را در قرن چهارم پیش از مسیح بالاتر از قرن هفتم میدانستند قریبی که بعد ها در سنت از برای زرتشت قائل شده اند. شکی نیست که فیلسوفهای مذکور از خود چنین عهدی از برای زرتشت نساخته اند بلکه سنت ایرانیان را راجع بطول زمان که مدت ۱۲۰۰۰ سال باشد شنیده بودند و فروهر زرتشت را در نیمه این عهد قرار دادند. ۳.

اخباری که نویسندگان در کتب خود از برسوس Berossos نقل کرده - برسوس اند پس از اخبار شاگردان افلاطون قدیمترین مأخذی است که در آنها Berossos از زرتشت و زمان وی یاد شده است برسوس مورخ و پیشوای معروف

Diogenes Laertius, Proem. 2.

- ۱

Plutarchos de Isid. et Osir. XLVI

- ۲

Jackson, Zoroaster P. 151

۳ - رجوع شود بچکسن

بابل در قرن سوم پیش از مسیح میزیسته. تاریخ بابل و آشور او که قدماء خلدئیکا Xaldaïka یا بابیلونیاکا Babyloniakā نامیده اند در عهد سلطنت انتیوخس اول Antiokhos Soter (۲۸۰-۲۶۱ پیش از مسیح) تألیف شده است. چون بروسوس پیشوای معبد بل، پروردگار بزرگ بابل، بوده بکتابخانه پرستشگاه راه داشته و اسناد بسیار قدیمی در دست داشته است. این کتاب نفیس بدبختانه از میان رفته فقط قطعاتی از آن در کتب مؤلفین بعد بجا مانده است. از جمله نویسندگانی که از کتاب مذکور مطالبی حفظ کرده، بوده، آلکساندریولی هیستور Alexander polyhistor بوده است که در قرن اول پیش از مسیح میزیسته و از یونانیان آسیای صغیر از شهر میله Milet بوده است. از این مورخ قطعاتی در کتب نویسندگان دیگر مانده است: یکی از آنان از بیوس Eusebius اسقف معروف فلسطین است که در سنوات ۲۶۴ - ۳۴۰ میلادی میزیسته و دیگری گئورگیوس سینکلوس Georgios Synkellos که در حدود ۷۷۵-۸۰۰ میلادی بسر میبرده است. اینک شرح این خبر بنا بمندرجات از بیوس: بروس در کتاب مذکور خود از آغاز آفرینش سخن رانده از اینکه در جهان نخست جانوران میزیستند از این دوره گذشته از پادشاهان داستانی یاد کرده است. نخستین خدیو روی زمین الاروس Alaros بوده ۳۲۰۰ سال پادشاهی کرد. پس از او پادشاه دیگر در مدت ۳۲۰۰ سال شهر یاری داشتند. در عهد خیستروس Xisthrus آخرین پادشاه این دوره طوفان روی داد. بل، پروردگار بزرگ جهان را نابود کرد. چون خیستروس خسروی خدایرست بود پیش از طوفان از عالم غیب بدو دستور رسید که چگونه کشتی سازد و خودوزنان و فرزندان و کسان و جانوران از آسیب برهاند. طوفان خیستروس با تمام جزایرش یاد آور طوفان نوح است که در توراة از آن سخن رفته است. بنا بتاریخی که بعد ذکر خواهد شد این طوفان در سال ۳۵،۳۷۱ پیش از مسیح روی داد و طوفان نوح بنا بمندرجات توراة در سال ۲۵۰۰ پیش از مسیح واقع گشت. الاروس در داستان بابلی بجای هوشنگ پیشدادی ایرانیان است که نخستین پادشاه بود و با بجای کیومرث است که در شاهنامه نخستین خدیو خوانده شده است ۲. بروس پس از ذکر طوفان و دیگر باره آباد گردیدن جهان از عهدهای داستانی گذشته از دوره های تاریخی وطن خود خبر میدهد از این قرار: پس از طوفان خیستروس هشتاد و شش پادشاه که از همه نام برده در مدت ۳۳۰۹۱ سال شهر یاران بابل بودند. پس از آن مادها این مملکت را گرفتند هشت تن از پادشاهان این سلسله که نیز از همه نام برده شده در مدت ۲۲۴ سال در بابل پادشاهی کردند پس از سپری شدن این دوره چهل و نه پادشاه کلدانی بسر کار آمدند و طول سلطنت آنان مجموعاً ۴۵۸ سال بوده است ۲.

۱ - رجوع شود بمقاله هوشنگ در جلد اول یشتها ص ۱۷۸ - ۱۷۹ و بمقاله

کیومرث در جلد دوم یشتها ص ۴۱-۴۵.

Eusebius, Chronikon, hg. von Schoene, S. 25 - ۲

تولد از بیوس بنا باختلاف در سال ۲۶۰ یا ۲۶۴ میلادی در قیساریه از بلاد فلسطین بوده است.

## مهر

## اثر طبع آقا شیخ یاسمی

هر روز کافتاب سر از کوه برزند  
در انتظار دیدن رویش نشسته ام  
فراش خواب را ز شب دوش گفته ام  
هر آندهی که شب بسرم لشکر آورد  
بسیار جسته ام بجهان و ندیده ام  
ای خرم آن دمی که در او جیش آفتاب  
ناگله تیغ مهر درخشان و بیقرار  
کحل سیاه شب بزاید بآب نور  
کوه پلاس پوش ز تشریف آفتاب  
هر سنگ را که بینی از کیمیای شمس  
در ابر نور او چو فتد گوئیا کسی  
خونین شود سحاب که فساد آفتاب  
گوید فاك بماه که دیگر مزن تو تیغ  
دانی چكاوك از چه خروشد بامداد  
کاین مهر چرخ آیت مهرست و مردمی  
نزدیک او تفاوت پست و بلند نیست  
گر آن مغاك تیره پذیرفت نور مهر  
آنکو چو مهر مهر جهانی بدل گماشت  
زین کیمیای مهر هر آنکو زند بدل  
گر این هنر ندارد بی مایه جاهلیست

اول شعاع خویش برین چشم ترزند  
زان پیشتر که مرغ سحر بال و پر زند  
تا خیمه نزول بجای دگر زند  
چون نور مهر بیند کوس سفر زند  
خوشتو ز ساعتی که در او مهر سرزند  
بر بازماندگان سپاه سحر زند  
از خاوران بر آید و بر باختر زند  
وانگاه در دو چشم جهان کحل زر زند  
چندین هزار دامن زر بر کمر زند  
صد طعنه بر فروغ و جمال قمر زند  
در توده های پنبه بعمدا شرر زند  
از صد هزار جای برو نیشتر زند  
بگذار تا که او زند او خوبتر زند  
این بانك عبرتست که بر بی صور زند  
کاینسان شعاع خویش بهر بوم و بر زند  
هم در مغاك تابد و هم بر کمر زند  
خور را زیان ندارد خود در اضر زند  
هر چند ذره باشد پهلو بخور زند  
خاکی دلش چو زر شود اما اگر زند!  
بیچاره که لاف ز فضل و هنر زند

رشید یاسمی

# خواب پریشان

بقلم آقای حجازی

بخودم وعده داده بودم این جمعه را بجزران شش روز حبس جانکاه راحتی کنم و لذت آزادی را بهیچ نفروشم. در خلوت نشستم و گفتم هر که آمد ولو آن یار جانی باشد بگوئید فلانی خانه نیست. برای آنکه بچشمک کتابها دل نیازم پشت بکتابخانه کرده چشمها را بستم و اعضاء کوفته را یکایک در آغوش صندلی نرمی تسلیم نمودم. آنی نگذشت رفیق لوس و بی ادبم بیخبر و بحمله و هجوم وارد شده بنای تاخت و تاز و هرزه گوئی گذاشت.

مقصودم از رفیق لوس و بی ادب قوه تخیل و این فکر پر از حیا و عشوه است، هر جا که نخواهدش حاضر است تا تمنای کردی با هزار ادا و ناز فرار میکند. بی هنگام میآید و خواهی نخواهی شخص را با خود از قلّه کوهها بقعر دریاها میکشد. صدها شکل مسخره در یک لحظه بصورتمان میگذارد. شما خودتان این احوال را دیده اید من چه بگویم.

خلاصه. برای آنکه بریش عزم جزم من خندیده باشد چون گفته بودم از رفقا کسی را بمن راه ندهند هر چه از ابتدای عمر رفیق داشتهام همه را پیش رویم آورده بگفت و شنود و بادلّه خاطرات و ادا میگرد. مثلاً یادم آمد در این اواخر یکی از نویسندگان که بامن دوست است بدید نم آمده بود همچو فیلسوفیکه معشوقش از دست رفته باشد لبخند محزونی داشت. حال و حکایت را پرسیدم گفت دیشب خوابی دیدهام.

البته اگر ممکن بود که هر چه امروز از رفقا بیاد آوردم برای شما بگویم مضایقه نمیکردم زیرا هر کس در زحمت باشد دیگرانرا در رنج میخواهد اما چون از عهده چنین مزاحمتی بر نمیآیم بنوشتن این حکایت خواب اکتفا میکنم. ضمناً میخواهم باین بهانه گریبان را از دست فکر هرزه گرد خلاص کرده باشم.

گفت « دیشب پیش از خواب مدنہا در بہم آمیختن موضوعات کتاب مہمیکہ در نظر دارم بنویسم آنقدر بخود تیدم و در خاطر کاوش کردم کہ ناتوان گشتہ بخواب رفتم . خواب دیدم دہ تور حکمتی نوشتہ ام کہ دنیا را پر از شور و غوغا کردہ همچو آفتاب روحانی خفایای دلہا را روشن نمودہ و در عالم بشریت یک ذرہ تاریکی و وحشت بجا نگذاشتہ است . ہرچہ نشان افتخار است نصیب من گشتہ اہل جہان مرا همچو معبود آسمانی میپرہنند ہمگی یک صدا عنوان قدسی « پایندہ و جاوید » بر من نہادہ نامہ را در ردیف ارباب انواع و فنا پذیران گذارده اند .  
البتہ شما عاقلید و باین آرزو نمیخندید بخصوص کہ در خواب بودہ و خواب و آرزو ہر دو از اختیار ما بیروند .

دیگر از مرگ نمی ترسیم زیرا خود را پایندہ میدانستیم یقین داشتیم کہ اگر امروز بخواست خداوندی برای نوشتن چنین کتابی بصورت انسانی در آمدہ ام فردا کہ این قالب را تہی کردم بصورت ملک خواہم بود و باز ہر وقت بخواہم برای تماشای اثر نوشتہ خود بزمین باز خواہم گشت . بدون وحشت و برضا تن بمرگ دادم . گمان ندارم پس از مردن ، ملک شدہ باشم ، یا آنکہ یادگارہای عالم ملکوتی چنان است کہ در خاطر نمیماند ، بہر حال یادم نیست چہ مدت غائب بودم شاید غیبتم صد ہزار سال یا بیشتر طول کشید . بمحض آنکہ بخود آمدم دوبارہ بزمین باز گشتم تاخویشتن را بچشم اہل جہان بکشم و بگویم نویسنده این کتاب کہ قبلہ آمال و دستور مقدس زندگانی شماست من !

میخواستیم بدانم در حق شناسی کہ مزاحم ترین وظیفہ انسانی است آدمیان چہ اندازہ جلورفتہ اند آیا مثل معروف « سزای نیکی بدی است » را باز شوخی میگویند و بجد عمل میکنند یا آنکہ این مثل بالمرہ فراموش شدہ و نیز میخواستیم ہزاران تغییر دیگر را در حال بشر مشاهده نمایم . صورت را زیر کہ اہل پنهان کردہ در معارف و میدانہا از گوشہ چشم تجسس میکردم کہ مجسمہ خود را بانواع مختلف بینم . اتفاقاً ہیچ همچو چیزی

ندیدم. با خود گفتم البته مجسمه‌ها در معاوی نمیگذارند... کلاه را بالا گذاشته چهره‌ها را روشن بعا برین نشان داده منتظر شدم که در يك لحظه هر چه آدم است بر دست و پایم بریزند. هر چه جبهه را خندان و گشاده کردم ثمری نبخشید: نشناخته از کنارم میگذشتند و هیچ اعتنائی نکردند. البته قدری مالول شدم ولی خیال کردم لابد قیافه من دیگر گون گشته تقصیر از کسی نیست.

رفتم که در کتابفروشی نسخه‌های مزین کتاب خود را تماشا کنم و با حاضرین سخن را بانجا که میخواهم بکشانم. هر چه بالا و پائین شدم و بدر و دیوار نگاه کردم از کتابفروشی اثری ندیدم. خسته و مانده یکی متوسل گشتم گفت ما کتابفروشی نداریم!

خواهید گفت بچه زبان پرسیدی لباست چه بود آنها بچه لباس و هیئت بودند چگونه بود که از دیدنت تعجب نمیکردند...

از این قبیل سؤال اگر هزارها داشته باشید بجاست اما پادتان نرود که من خواب میدیدم و اگر رؤیا خیلی صادق باشد فقط دنباله يك خیال را آنهم پاره پاره نشان میدهد باقی همه محو و درهم برهم است.

گفت ما کتابفروشی نداریم! یقین کردم یا دیوانه است یا خیالی بیسواد. گفتم اشتباه میکنی در چنین شهری البته پنج هزار کتابفروشی باید باشد. گفت خیر، در این شهر يك محل برای کتاب بیشتر نیست اما کتاب را نمیفروشند میدهند. گفتم بسیار خوب، را بآن محل هدایت کن.

لحظه بعد در کتابخانه بودیم. بخلاف انتظار، يك عده مختصر کتاب کوچک دیدم بیک شکل و اندازه یکی را برداشتم پراز علامات و خطوط عجیب و غریب بود در چند نسخه دیگر سر کردم عین همان طاسمات را دیدم. یقین شد کار تعلیم بجدی بالا گرفته که در این دکان مثلا فقط کتابهای سال اول معارف را میفروشند. خیال خود را بمر دراهنما که در کنار من ایستاده بود گفتم. گفت ما بغیر این کتاب و این کتابخانه نداریم!..

بی اختیار دستهایم با آسمان بلند شده فریادم برخاست گم‌ای امان  
کتاب فلانرا ندارید؟!

بی شرم و حیا گفتم خیر، فلانبر انمی شناسیم و کتابش را لازم نداریم...  
شبطان حسادت آهسته بگوشم گفت یقیناً شهرت نوشته دی‌گران  
کتاب تو را از بین برده .... با صدائی از خشم گرفته گفتم از نوشتجات  
شکسپیر، ولتر، هوگو، دانت، گوته و ووجه دارید؟

در نهایت خونسردی گفتم ما این اشخاص را نمیشناسیم و نوشتجاتشان  
را لازم نداریم. گفته‌های این اشخاص برای زمان بربریت خوب و لازم  
بوده انسان امروز بدانها هیچ احتیاج ندارد. ما یک کتاب بیشتر نداریم  
و آن همین جزوه مختصر است که می‌بینی، تمام معلومات بشری در این  
کتاب جمع است و ما را کفایت میکند. هر کس بسن شانزده سال رسید  
دو ماهی این کتاب را میخواند و بعد بتفکر و مطالعه در طبیعت میپردازد.  
این چند صفحه، الفبای کتاب بزرگ طبیعت است اول هر سال عوض  
می‌شود کشفیات جدید را بجای معلومات کهنه میگذارند و کتابهای سال  
پیش را معدوم میکنند که خانه را کثیف نکند چون اشیاء زیادی مخالف  
حفظ الصیحه است.

گفتم شرم نداری که نام مقدس گویندگان و بزرگان را نابود کرده  
آثارشان را برای زمان بربریت خوب میدانی! همین نویسندگان و علماء  
و مخترعین بزرگند که زندگانی پیروز شما را فراهم آورده‌اند. آیا  
پاداش نیکی را اینطور باید داد!

گفتم شما شرم نداشتید که نام علما و بزرگان و مخترعین پیشین  
را که باعث تمدن شما بودند نمیدانستید! گفتم کجا همچو چیزی بوده  
ما اسامی تمام بزرگان را در دفترها ثبت کرده بافتخارشان جشنها می گرفتیم  
مجسمه‌ها و یادها بنا می کردیم جمعی از دانشمندان ما متصل در احوالشان  
دقت و فحوص می کردند و اگر گنج پنهانی می یافتند آن گنج را در خزانه  
دلها جامیدادیم. خندیده گفتم عجب اشتباهی میکنی آن عدل را که شما

می شناختید متعلق بزمان کوتاهی بوده اند و البته هر چه از يك طرف طومار را دراز میکرده اید از طرف دیگر کوتاه شده .

از این یاوه سرائی بجان آدمم دو مشت را بگونه هایش نزدیک کرده دندانها را بهم فشار داده گفتم مگر دلیلی هم برای این مزخرفات داری! گفت بگو بدانم این بزرگان بشما چه میآموختند و چه کشفیات مفیدی داشتند که شما دنیا را تا ابد مجبور بشت و تذکار اسامی آنان میدانید . گفتم گویند گان بمامیگفتند بمال دیگران چشم نداشته باشید باهم کمک کنید خوب باشید .

گفت آیا اسامی گویند گان پیش از آنانرا که ب مردم میگفتند «در وقت گرسنگی زن و بچه تانرا نخورید اگر کسی خواب باشد دماغش را نجوید بشوخی انگشتهای رفیقان را زیر سنگ له نکنید» در دفاتر شما ثبت بوده ؟ گفتم ... نه ...

گفت آیا باور ندارید که این گویند گان از آنها که میگفتند باهم کمک کنید و بمال دیگران چشم نداشته باشید مفید تر و قبول شما بزرگترند ؟ جوابی ندادم . باز پرسید آن مخترعین که ناهشان را میدانستید و تعظیمشان میکردید چه کرده بودند ؟ گفتم کشف قوه بخار ، ماشین ، الکتریسته و ... گفت آیا کاشفین آتش و مخترعین درو تیر و کمانرانی شناختید ؟ گفتم ... نه ...

گفت آیا اذعان ندارید که کشف آتش و اختراع درو تیر از کشف قوه بخار و الکتریسته برای بقاء بشر لازمتر بوده ؟ مکشی کرده ناچار گفتم ... چرا ،

گفت بزرگان شما چه کارهای شایانی کرده بودند که لایق دوام باشند . گفتم بزرگان ما مملکت را از شرق و غرب بزرگ میکردند همسایگانرا بشمشیر تیز مطیع و منقاد میساختند و هر کس تن بقضایمیداد و بزرگی ما سر تعظیم فرود نمیآورد سرش را از تن بر میداشتند ، نام مارا این بزرگان در صفحه روز کار برجسته و درخشان ساخته اند . گفت آیا

نام آن بزرگانیکه پیش از بزرگان شما میرفتند و بچه های زاغه مجاور را بزور آورده قرمه درست میکردند و پوستشان را از کلاه پر کرده بعلاوت حشمت و ظفر بد ز زاغه اجساد شما میآویختند بیاد داری دیدو آنهارا تجلیل میکنید؟ گفتم تو را بخدا بس است دیگر از این پرسشها نکن .

گفت در زمانهای توحش و بدویت که تا وقت شما و خیلی بعد از آن ادامه داشته مردم، بعضی از متکفرین خود را می شناخته و تجلیل میکردند و بعضی را نیز در زحمت و ذلت میداشته اند . امروز ما بجائی رسیده ایم که خود را حقیقتاً اجزاء یک بدن میدانیم . مانند اعضائی که تن هر فرد ما را تشکیل میدهد هر یک وظیفه داریم که در سعادت این بدن بکوشیم و از عمل خود بریکدیگر هیچ تفاخر نمیکنیم و اسممان جائی ثبت نمیشود . ادوار بر بریت در تاریکی گذشته مخفی است همینقدر میدانیم که بشر بنا بقانون طبیعت برای بقاء و تکامل خود همه وقت کوشش کرده و زحمتهای کشیده و مایه سعادت امروز ما را آوده ساخته این دانستن برای ما کافی است خاطر ما شریفتر از آن است که باسامی افراد بشر مشغولش بداریم .

گفتم آخر این جزوه مختصر که سرمایه دانش و معلومات شماست که چیزی معلوم نمیکنند من خیال میکردم پس از صد هزار سال، عده کتاب باید با آن سرعتی که پیش میرفت لا اقل به پانصد و پنجاه کاترلیون رسیده باشد . گفت در این صورت میبایستی بجای جنبده و گیاه ، روی زمین کتاب باشد یا آنکه یکی از سیارات را بعنوان کتابخانه ، بدنبال کره زمین بست . خیال شما درست مخالف حقیقت بوده این یک جزوه کوچک خلاصه و نتیجه آن کتابهاست .

پس از تامل بسیار گفتم در خصوص عده کتابها حق با شماست اما من هرگز باین یک جزوه مختصر قانع نمی شوم زیرا مثلاً کسیکه فقط در ادبیات کار میکند باید لا اقل ده هزار کتاب بخواند . گفت در این ده هزار کتاب چه نوشته اند . گفتم صحبت همه از اخلاق و نیکی است .

گفت آیا شخص ادیب این يك موضوع نیکی را در ده هزار کتاب میخواند که ده هزار دفعه نیک بشود؟ گفتم خیر، برای آن میخواند که سبکهای مختلف نویسندگان را بشناسد و طرز نوشتن خود را محکم و مؤثر کند تا بتواند باز همان موضوع نیکی را برای دیگران بگوید.

پرسید آیا برای اثبات گرمای آتش هم کتاب مینوشتند؟ گفتم چه لازم بود! امر بدیهی محتاج به اثبات نیست مابعدیات آتش ایمان داشتیم. گفت پس معلوم میشود به نیکی ایمان نداشتید و آنهمه نوشتن، اسباب دست نویسندگان بوده و الا همانطور که برای ثبوت سوزاندن آتش نه میگفتید و نه مینوشتید اگر به نیکی هم مؤمن بودید در اینخصوص هیچ دلیل نمیآوردید و سخن نمیگفتید... ولی ما به نیکی ایمان داریم و باین جهت هیچ از آن نمیگوئیم. کار ما درك خوشی است چشم و گوشمان بزبانههای طبیعت باز است دائماً به نغمه افلاک در سماع و تفریحیم و جانمان همه چو آئینه آسمانی پراز نقش و نگار طبیعت است. خود نمائی ورنجهای بیهوده مخصوص زمان توحش بوده.

گفتم علوم طب و ریاضی و شیمی و باقی را چگونه در این چند ورق گنجانده اید؟ گفت چون حفظ السجده طبیعی ماست ناخوش نمیشویم و چون روح ما با عدالت یکی است از قانون بی نیازیم. محاسبه و جنگی نداریم که محتاج به ریاضی و شیمی باشیم. خلاصه آنکه فطرت و عاوم ما غیر آن است که شما داشته اید. این يك کتاب مختصر، کلید علم ماست و مخزن عام ما این دل حساس.. گفتم آیا ممکن است من هم از این کتاب بخوانم؟ گفت خجالت میکشم، برای فهم این کتاب دماغ شما بقدر صد هزار سال نارس است. خواب رفقیم تمام شد. گفتم حالا بگو آن کتاب مهمل را که بنا بود مشکلات بشر را حل کند و یکذره تاریکی در دنیا بجانگذارد کی خواهی نوشت. گفت حقیقت این است که من خیال میکردم تا دنیا هست ناهم باقی خواهد بود حالا که انسان آینه را اینطور حق ناشناس دیدم، هیچوقت... گفتم اما اعتراف کنیم که حق با آنهاست.

بابك خرم دین

بقلم آقای سعیدی

۲

قطعا بابکیان یا خرم دینان منحصر باتباع بابك در آذربایجان نبوده اند بلکه در سایر نواحی ایران مخصوصاً در مرکز ایران و در اطراف اصفهان و ناحیه جبال یعنی تمام قلمروی که میان آذربایجان و طبرستان و خراسان و بغداد و فارس و کرمان و خوزستان واقعست و شامل ناحیه نهاوند و همدان و ری و اصفهان و کاشان و قم و سمنان و دامغان و قزوین است خرم دینان بوده اند و بیشتر در روستاها و کوهستانها زندگی میکردند و هرگاه که فرصت می یافتند خروچ میکردند و مخالفین خود را چه بی خبر و چه در میدان جنگ میکشیدند و چون ازین حیث و بیشتر از آن جهت که قلمرو ایشان همان قلمرو باطنیان در قرن پنجم و ششم بوده است ایشان را جزو باطنیان شمرده اند. از قراین میتوان حدس زد که مذهب خرم دین از دو عنصر اصلی مرکب بوده است نخست يك عنصر ایرانی پیش از اسلام که شاید بعضی از عقاید مزدك جزو آن بوده و دوم يك عنصر ارتجاعی ایران بعد از اسلام که مانند تمام نهضت های دیگری بوده است که در گوشه و کنار ایرانیان و وطن پرست برای کوتاه کردن دست توانائی خلیفه عرب پیش آورده اند و این نهضت جاویدان و بابك هم مانند نهضت های ابو مسلم و ماه آفرید و مقنع و سنباد و قرمطیان و صاحب الزنج و کرامیان و سایر شهب خوارج ایران و شعیبیه ایران بوده است و بهمین جهت است که مورخین و دیگر کسانی که در باب ایشان سخن رانده اند درست نتوانسته اند حقیقت را بدست آورند.

ابو منصور بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق در باب مزدکیان مینویسد که صنف اول از اصحاب اباحه مزدکیان بودند و صنف دوم خرم دینان که در دولت اسلام ظاهر شدند و ایشان دو طایفه اند بابکیان و مازیاریان و هر دو بمجموعه معروفند و بابکیان پیروان بابك خرمی اند که در کوهستان بزین در ناحیه آذربایجان خروج کرد و پیروان بسیار یافت و مجرمات را میباح میدانست و مسلمانان بسیاریرا کشتند و خلفای بنی العباس سپاه بسیار بریشان فرستادند باافشین حاجب و محمد بن یوسف تهری و ابودلف عجلی و دیگران و این سپاه مدت بیست سال با ایشان روبرو

بود تا اینکه بابک و برادرش اسحق بن ابراهیم را گرفتند و در سرمن را در زمان معتصم بدار کشیدند.

همین مؤلف جای دیگر در باب باطنیان گوید: که دعوت باطنیان نخست در زمان مأمون آشکار شد و سپس در زمان معتصم انتشار یافت و گویند افشین که صاحب سپاه معتصم بود دلش گروگان بابک خرمی بود و دعوت وی را پذیرفته بود و این خرمی در ناحیه بزن خروج کرد و مردم آن کوهستان خرمی بر طریقه مزدکی بودند و خرمیان و باطنیان همداستان بودند و خلیفه افشین را که دوستدار مسلمانان شناخته شده بود بچنگ وی فرستاد و او در باطن با بابک دست یکی داشت و در کشتار و هتك زنان او را یار بود پس افشین را یاری فرستاد و محمد بن یوسف ثقیری و ابودلف قاسم بن عیسی عجلای بوی پیوستند و سپس سران سپاه عبدالله طاهر نیز ایشان را یاری کردند و شوکت بابکیان و قرمطیان بر سپاه مسلمانان افزون شد تا این که شهری که معروف بود ببرزند از ترس بابکیان برای خود ساختند و چند سال جنگ در میان بود تا خدای مسلمانان را یاری کرد و بابک اسیر شد و در سرمن را بسال ۲۲۳ او را بدار آویختند و برادرش اسحق نیز گرفتار شد و او را در بغداد با مازیار خداوند سرخ علمان (مجره) طبرستان و گروگان بدار زدند. صرف نظر از خطاهای فاحشی که در بسیاری از کلمات روی داده و تحریف شده است این مؤلف در این سخنان دو اشتباه بزرگ کرده نخست آنکه نام برادر بابک را اسحق بن ابراهیم نوشته و در تمام مراجع دیگر همه جانام برادر بابک را عبدالله ضبط کرده اند چنانکه پس از این خواهد آمد، هر چند که ابن الندیم در کتاب الفهرست نام پدر بابک را عبدالله آورده است. اسحق بن ابراهیم ابن مصعب یسرعم طاهر ذوالمینین (طاهر بن حسین بن مصعب) از رجال معروف خاندان طاهری است که امیر بغداد بوده و عبدالله برادر بابک را از سامرا نزد وی فرستاده اند و او در بغداد وی را بدار آویخته است. دیگر آنکه برادر بابک را در بغداد با مازیار بدار زدند چه عبدالله برادر بابک را در سال ۲۲۳ در بغداد بدار آویختند و مازیار را در سال ۲۲۵ دو سال پس از آن در بیرون شهر سامرا بر تلی که با اسم کنیسه بابک معروف شده و پس از این ذکر آن خواهد آمد در جوار دوچوبه دار دیگری که بر یکی از آنها جسد بابک و بر دیگری پیکر یاطس رومی بطریق عموریه را آویخته بودند بدار زده اند.

نظام الملک در سیاست نامه گوید: بهر وقتی خرم دینان خروج کرده اند و باطنیان با ایشان یکی بوده اند و ایشان را قوت داده که اصل هر دو مذهب یکی است و جای دیگر گوید: اما قاعده مذهب ایشان آنست که رنج از تن خویش برداشته اند و ترک شریعت بگفته چون نماز و روزه و حج و زکات و حلال داشتن خمر و مال و وزن مردمان هر چه فریضه است از آن دور بوده اند هر گه که جمعی سازند تا جماعتی بهم شوند یا مهمی بنشینند و مشاورت کنند ابتدای سخن ایشان آن باشد بر کشتن ابو مسلم صاحب دولت دریغ خورند و بر کشتند اولعت کنند و صلوات دهند بر مهدی فیروز و بر هارون یسر فاطمه دختر بومسلم که او را کودک دانا خوانند و بتنازی الفتی العالم و از

اینجا معلوم گشت اصل مذهب مزدك و خرم دين و باطنيان همه يكي است .  
 ياقوت در معجم البدان در كلمه « بَدَ » گويد در آنجا محمره معروف بخرميه  
 آشكار شدند و بابك از آنجا بيرون آمد و منتظر مهدي بودند .

ابن اثير در وقايع سال ۲۰۱ گويد: درين سال بابك خرمي بر مذهب جاويدانيه  
 بيرون آمد و ايشان بيرون جاويدان بن سهل خداوند بَدَ بودند كه دعوي كرد كه روح  
 جاويدان در ورفته و ايشان از فروغ مجوس اند و مردانشان مادر و خواهر و دختر را نكاح  
 كنند و بهمين جهت ايشان را خرمي خوانند و بمذهب تناسخ معتقد بودند و مي گفتند  
 روح از حيوان بغير حيوان مي رود . اعتماد السلطنه در منتظم ناصري در همين مورد  
 گويد: ابتداي امر بابك خرمي و ظهور او در ميان طايفه جاويدانيه كه معتقد بتناسخ  
 بود و مي گفت ارواح نقل بابدان ميشمايند .

سيد مرتضي داعي رازي در كتاب تبصرة العوام در باب فرق غاليان گويد:  
 بدان كه اين قوم را در هر موضعي بلقيمي خوانند در اصفهان و نواحی آن خرميه در  
 قزوین و ري مزدكي و سنبادي و در آذربايجان ذقوليہ و در ماوراءالنهر مغان و سپس  
 در باب فرق اسمعيليه مي نويسد: چهارم بابكيه اند و بابك ملعوني بود از آذربايجان قوم  
 بسيار بروي جمع شدند و در زمان معتصم خروج كرد و بعد از مضاف بسيار او را گرفتند  
 و هلاك كردند و اندكي بعد گويد: فرقه هيچدهم اسمعيليه و ايشان را باطنيه و قرامطه  
 و خرميه و سيفيه و بابكيه و محمره خوانده اند .

شهرستاني در كتاب الملل والنحل در باب هاشميه گويد: اتباع ابي هاشم محمد  
 ابن حنفيه و از بيرون امامت عبدالله بن معاويه بن عبدالله بن جعفر بن ابي طالب و خرميه  
 و مزدكيه در عراق از ايشانند و نيز جاي ديگر در باب غلات گويد: غاليه هر کدام را  
 لقبی است در اصفهان خرميه و كودكيه و در ري مزدكيه و سنباديه و در آذربايجان ذقوليہ  
 و در جاي ديگر محمره و در ماوراءالنهر مبيضة خوانند .

سمرقاني در كتاب الانساب گويد با بكيه منسوب ببابك بن مرداس اند و او  
 مردی بود كه در زمان مامون در آذربايجان بيرون آمد و در زمان معتصم كار او بالا گرفت  
 و سپاه بسيار از مسلمانان بچنگ وی فرستادند و افشين سپهسالار معتصم بر و ظفر يافت و  
 او را بسامرا برد و معتصم گفت كه او را زنده بدار زنند و علمای سامرا او را صب كردند و  
 از بابكيان تا امروز گروهی در كوههای بدين مانده اند و دست نشانده امرای آذربايجانند  
 و ايشان خرميه اند و هر سال شبی دارند كه زنان و مردان گرد آيند و چراغ را خاموش  
 كنند و هر مردی كه بزني دست يافت از آن اوست و مردی داشته اند بيش از اسلام  
 كه او را شروين نامند و از محمد و پيامبران ديگر بالاتر مي شمارند و تا اين زمان در  
 محافل و خاوتها و مناجات خود براي وی نوحه مي خوانند و در كوههای همدمان جائيست  
 كه آنرا شهر شروين نامند كه باو نسبت دهند. پس از آن در جاي ديگر گويد خرميه  
 طايفه ای از باطنيان اند كه ايشان را خرم دينيه نامند يعني هر چه خواهند و ميل ايشان  
 بدان باشد بكنند و اين لقب از آنست كه مجرمات را مباح دانند و از خمر و ساير لذات  
 و نكاح ذوات المحارم و آنچه لذت رند روا دارند و از اين جهت بمزدكيان از مجوس

شبه اند که در ایام قباد بیرون آمدند و تمام زنان را مباح کردند و مجرمات دیگر را نیز مباح دانستند تا اینکه انوشیروان بن قباد ایشان را کشت.

نکته مهمی که از این گفتار سمعانی بر می آید اینست که خرم دینان تا اواسط قرن ششم که زمان زندگی سمعانی بود است در همان نواحی که بابک بوده و پس ازین توضیح خواهیم داد بوده اند زیرا که سمعانی در شهر مرو روز دوشنبه ۲۱ شعبان ۵۰۶ ولادت یافته و در همان شهر شب اول ربیع الاول ۵۶۲ رحلت کرده است.

اما جاویدان استاد بابک که نام وی را باختلاف جاویدان بن سهل یا جاویدان ابن شهرک یا جاویدان بن شهرک نوشته اند پیشوای خرم دینان پیش از بابک بوده و نام پدر وی ظاهراً شهرک بوده است و شهرک و سهل هر دو تحریفی است از کلمه شهرک که گویا از کاتب و ناسخ ناشی شده است. یعقوبی در کتاب البلدان می نویسد که مردم شهرهای آذربایجان مخلوطی هستند از عجم آذری و جاویدانیه که مردم شهرک باشند که بابک در آنجا بود. طبری در وقایع سال ۲۰۱ می نویسد درین سال بابک خرمی بر مذهب جاویدانیه بیرون آمد و ایشان بیرون جاویدان بن سهل خداوند بن بودند و دعوی کرد که روح جاویدان درو دمیده شده است و فتنه آغاز کرد.

قلمرو خرم دینان و بیرون این مذهب تقریباً تمامت ایران بوده است: از یک سو بطبرستان می رسیده چنانکه در باب مازار می نویسد که چون بر معتمم خروج کرد تمام مسلمانان را از کار دور کرد و بجای ایشان زرتشتیان و خرم دینان را گماشت و بر مسلمانان مساط کرد و ایشان را گفت که مسجد ها را ویران و نشانه اسلام را نابود کنند. از سوی دیگر بلخ میرسیده است چنانکه ابن الندیم در کتاب الفهرست گوید بعضی از مردم بومسلمیه را خرم دینیه می نامند گویند در بلخ جماعتی از ایشان هست. از سوی دیگر در آذربایجان و نواحی اصفهان و کرج و لرستان و خوزستان و همدان و بصره و ارمنستان و قم و کاشان وری و خراسان نیز بوده اند چنانکه مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف گوید: در باب جاویدانیه که بیرون جاویدان بن شهرک خرمی استاد بابک بودند در کتاب خود فی المقالات فی اصول الدیانات و در کتاب سرالاحیاء گفته ام که مذاهب خرمیه و کوزکیه و کوزک شاهیه و غیره از ایشان در نواحی اصفهان و برج و کرج و ابی دلف و وزین یعنی ززمعقل و زز ابودلف و روستای ورسنجان و قسم و کوزشت از اعمال صیمره از مهر جان قنق (۱) و بلاد سیروان و از بوجان از شهرهای ماسبدان و همدان و ماه کوفه و ماه بصره و آذربایجان و ارمنستان و قم و کاشان وری و خراسان و سایر نواحی ایران بوده اند.

در میان صاحبان مذاهب در ایران بجز بابک خرم دین دیگری هم بنام بابک بوده است که بعضی از مؤلفین این دورا اشتباه کرده اند و ابن الندیم در کتاب الفهرست در باب این بابک دوم گوید: خولانیه بیرون ملیح خولانی اند و او شاگرد بابک بن

(۱) تقریباً در تمام کتابهای فارسی و عربی نام این محل را که در حدود خرم آباد امروز بوده است بخط «مهر جان قنق» ضبط کرده اند و مسلمست که باید «مهر جان قنق» نوشت زیرا که معرب کلمه فارسی «مهرگان کده» است

بهرام بود و بابك شاگرد شبلی بود و او با شبلی موافقت داشت و بر مذهب بهود می‌ایستاد. ناحیه‌ای که بابك خرم دین در آن فرمانروائی می‌کرده و دین خویش را در آن رواج داده است ناحیه وسیعی است در شمال غربی ایران که قسمتی از آن جزو آذربایجان قفقاز ( ایران ) و قسمتی جزو آذربایجان ایران است ، از جانب جنوب به حدود اردبیل و مرند از جانب مشرق به دریای خزر و ناحیه شماخی و شیروان و از جانب شمال بدشت مغان و سواحل رود ارس و از سمت مغرب بنواحی جلفا و نخجوان و مرند میرسیده یعنی شامل ناحیه اردبیل و دشت مغان و ارس وارد و با دو جنفا و نخجوان و مرند بوده و محل اقامت وی در قسمت شمالی کوهستان سیلان بوده است و بواسطه دشواری راهها و سردی این ناحیه و کوههای بلند منتهای مدید کسی بر ایشان دست نیافت و بیش از ۳۰ سال هر چه سیاه بچنگ ایشان فرستادند کاری از پیش نبرد و عاقبت بخیانت بر بابك دست یافتند. مورخین زمان اقامتگاه بابك را کوهستان بڈ ( بفتح بار تشدید ذال ) نام برده اند و بعضی بتئنه « بڈین » می‌نویسند و ظاهراً کوهستان بڈ یا بڈین همان ناحیه کوهستانی جنوب دشت مغان بوده است . ابن خردادبه در کتاب المسالك و الممالك مسافتات را از اردبیل تا شهر بڈ که اقامتگاه بابك بوده است چنین می‌نویسد : از اردبیل تاخس ( بضم خا و سکون شین ) هشت فرسنگ و از آنجا تا برزند شش فرسنگ ، ( پس از اردبیل تا برزند چهارده فرسنگ بوده ) برزند ویران بود و افشین آنرا آبادان کرد ، از برزند تا سادراسب که نخستین خندق افشین آنجا بود دو فرسنگ ( پس از اردبیل تا سادراسب شانزده فرسنگ بوده ) از آنجا تا زهر کش که خندق دوم افشین بود دو فرسنگ ( پس تا اردبیل هیچده فرسنگ مسافت داشته ) از آنجا تا دوال رود که خندق سوم افشین بود دو فرسنگ ( پس از اردبیل تا دوال رود بیست فرسنگ بوده است ) و از آنجا تا بڈ شهر بابك يك فرسنگ ، ازین قرار از اردبیل تا بڈ شهری که بابك در آنجا می‌نشسته بیست و يك فرسنگ مسافت بوده است .

از این آبادانی ها که ابن خردادبه نام می‌برد امروز فقط دو آبادی باقیست نخست خش که امروز در آذربایجان ایران با اسم کشا ( بضم اول ) معروفست و دوم برزند و این هر دو آبادی در شمال غربی اردبیل بر سر راه مغان واقعست و ظاهراً از شهر بڈو کوهستان بڈو یا بڈین بهیچ وجه اثری نیست . ناحیه بڈ همان ناحیه جنوبی مغانست و رود ارس از آن جاری است چنانکه مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد که جریان رود ارس از بلاد بڈین است که بلاد بابك خرمی در آذربایجان بود ، منتهی مورخین عرب اغلب ارس را « الرس » نوشته اند .

یاقوت در معجم البلدان در کلمه بڈ می‌نویسد ناحیتی در میان آذربایجان و ایران و بابك خرمی در زمان معتصم از آنجا برون آمد ... مسعر شاعر گفته است که در بڈ محلی است که نزدیک سه جریب مساحت دارد و گویند آنجا جایگاه مردی است که هر کس خدای را دعا کند او اجابت بخشد و یابین تر از آن نهر بزرگی است که کسانی که تب مزمن دارند در آب آن خود را بشویند شفا یابند و در کنار آن رود ارس است و انار خوب دارد که در همه جهان مانند آن نیست و انجیر نیکو و انگوری دارد که باید در تنور خشک کنند زیرا که آن دیار همیشه پوشیده از ابرست و آفتاب در آن نمی‌تابد.

نیز با قوت در مجسم البلدان در کلمه ایرشتویم گوید بفتح و سپس سکون و فتح راء و سکون شین و فتح تا و کسر واو و باء ساکن کوهی در بند از قلمرو مرقان در نواحی آذربایجان که بابک خرمی آنجا بود ...

در باب برزند ابن الفقیه می نویسد که قریه ای بود که در زمان امشین بابک آنرا لشکرگاه ساخت و حصار کرد و بنا نهاد.

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب در «تومان اردبیل» می نویسد: «و در شیدان که متابل بابک خرم دین بوده در کوه اردبیل است بجا نب جیلاز».

از این قرار ناحیه بند و شهر بند و کوهستان بند در جانب شرقی دشت مغان نزدیک ناحیه طالش و مجاورت سواحل غربی دریای خزر بوده است ولی چنانکه پیش ازین هم اشارت رفت بابک از یکسو تا اردبیل و مرند و از سوی دیگر تاشهاخی و شروان و از یک سوی تا اردویاد و جلقا و نخجوان را بدست خویش داشته است و درین ناحیه وسیع که قسمتی از مغرب و مرکز آذربایجان امروز و جنوب غربی ازان قدیم باشد حکمرانی می کرده و دین خود را درین ناحیه رواج داده است.

مدت تسلط بابک را درین نواحی مورخین عموماً بیست سال نوشته اند و طبری سی سال می نویسد. مدت جنگهای خرم دینان بشمار درست ۶۱ سال بوده است زیرا که در سال ۱۶۲ خروج کرده اند و در سال ۲۲۳ بابک دستگیر و کشته شده است. مامون و معتصم کوشش های بسیار در دفع ایشان کردند و مدت سی و نه سال چندین بار سیاه فراوان بجنگشان فرستادند و تمام کسانی که درین مدت بلشکر کشی و کار فرمائی در دربار بغداد معروف بوده اند هر یک بنوبت خویش با ایشان جنگ کرده و ناکام بازگشته اند و بعضی در زد و خورد با ایشان کشته شده اند و سبب ناکامی این همه لشکرکشان در جنگ بابک در ظاهر چنین می نماید که سرمای سخت و تنگی راههای ناحیه شرقی آذربایجان و کوهستان سیلان بوده ولی اندک تأملی در باطن امر معلوم می کنند که سبب کامرانی بابک و ناکامی دشمنان وی اتفاق کلمه مردم آذربایجان و همدستانانی ایشان در پیروی نکردن از ساطه تازیان بوده و حکمرانی بابک در حقیقت جنبش ملی ایرانیان در برابر تازیان بوده است.

ابوعالی بلعمی در ترجمه تاریخ طبری در سبب برخاستن بابک چنین می نویسد: «و این بابک مردی بود که خرم دینی در آن عصر یدید کرد و مذهب او مذهب زنادقه بود و اندر آن هیچ مخالفت نبود جز دست بازداشتن مسلمانان و حلال داشتن نبرد و زنا و خواسته و هر چه بمسلمانان اندر حرام بود او حلال کرد بر مردمان و مرصانع را و نبوت را انکار کرد تا امر ونهی از خلق برداشت و خلق بسیار از اهل ارمینیه و آذربایجان هلاک کرد و بکفر خواند و مسلمانان را همی کشت و سیاههای سلطان را همی شکست و سی سال هم بدین مذهب بماند و خلق بسیار تباه کرد و سبب دراز ماندن بابک آن بود که مردمان جوان و دهقانان و خداوندان نعمت که ایشان را از علم نصیب نبود و مسلمانان اندر دل ایشان تنگ بود و شرایع اسلام از نماز و روزه و حج و قربان و غسل جنابت بریشان گران بود و می خوردن و زنا کردن و از لواطه و مناهای خدای عزوجل دست باز

داشتن ایشان را خوش نمی آمد چون در مذهب بابك این همه آسان یافتند او را اجابت کردند و تنع او بسیار شد. دیگر سبب آن بود که چند کورت سیاه سلطان هزیمت کرده بود و مای گاه او در کوههای ارمینیه و آذربایجان بود جایهای سخت دشوار که سیاه آنجا در نتوانستی رفتن که صد پیاده در گذاری بایستادندی اگر صد هزار سوار بودی باز داشتندی و کوهها و دربندها سخت بود اندر يك دیگر شده، در میان آن کوهها حصار می کرده بود که آنرا بد خواندندی و او ایمن آنجای در نشست بودی، چون لشکری بیامدی گرداگرد آن کوهها فرود آمدندی و بدیشان راه نیافتندی و او آنجا همی بود تا روزگار بسیار بر آمد؛ چون سیاه امن یافتندی يك شب شیخون کردندی و خاکی را هلاک کردی و سیاه اسلام را هزیمت کردی تا دیگر باره سلطان بصد جهد لشکر دیگر باره گرد کردی و بفرستادی و بدین جملت بیست سال بماند و آن مردمان که در آن کوهها بودند از دهقانان و دیگران همه متابع او بودند گروهی از تنع و گروهی از بیم ...»

روی همرفته موزخین ایرانی و عرب که در دوره های اسلامی تألیفات کرده اند در هر موردی که يك تن از پیشوایان ملت ایران جنبشی برپای کرده و بر تازیان بیرون آمده است نتوانسته اند که مقصود وی و حقیقت نهضت او را بدست آورند و همین جهت جنبش وی را جنبه بد مذمبی و بی دینی و زندقه داده اند و هر کس را که بر خلیفه تازی سرخاسته است زندق و ماجد و کافر و بد دین خوانده اند و نام شریف و خاطره گرامی او را بتهمت و افترا آلوده اند، درباره بابك خرم دین نیز همین مامات را رو داشته اند ولی درین زمان که ما از آن تعصب خلیفه پرستی و قبول ساطه بیگانگان وارسته ایم و بدیده تحقیق بر تاریخ دیار خویش می نگریم بر ما آشکار می شود که این مردان بزرگ را اندیشه ای جز رهائی از یوغ بیگانگان نبوده و این همه طغیانهای بیایی که مخصوصاً در سصد سال اول دستبرد تازیان بر ایران در تاریخ نیاکان خویش می بینیم جز برای نجات ایران نبوده است.

از سال ۱۶۲ که خرم دینان بخروج آغاز کرده اند تا سال ۲۲۳ که بابك کشته شده است پیوسته باعمال بغداد در زد و خورد بوده اند. تا سال ۲۱۷ با فرستادگان مامون می جنگیده اند و تا سال ۲۲۳ با سیاه معتصم در جنگ بوده اند.

مؤلف مجمل فصیحی آغاز خروج خرم دینان را در سال ۱۶۲ مینویسد و گوید: ابتدای خروج خرم دینان در اصفهان و باطنیان بابیشان یکی شدند و از این تاریخ تا سنه ثلثمائه (۳۰۰) بسیار مردم بقتل آوردند.

ظاهرأ سال ۱۶۲ نخستین سال است که خرم دینان در ایران ظاهر شده اند و در حدود اصفهان بیرون آمده اند و سپس سی سال بعد یعنی در سال ۱۹۲ خرم دینان آذربایجان جنبشی کرده اند و سپس نه سال بعد یعنی در سال ۲۰۱ بابك پیشوائی ایشان بیرون آمده است. گویا نه سال اول یعنی از ۱۹۲ تا ۲۰۱ مدت پیشوائی جاویدان بن شهرک است که پیش ازین ذکر او رفت و از آن پس تا ۲۲۳ مدت بیست و دو سال بابك پیشوای ایشان بوده است و اینکه طبری مدت استیلای ایشان را

سی سال می نویسد از آغاز خروج جاویدان شمار کرده است و مورخین دیگر که بیست سال نوشته اند مدت پیشوائی بایک را تخمین کرده اند .

ازین قرار تقریباً مسلم می شود که خرم دینان نخست در نواحی اصفهان ظاهر شده اند و پس از آن در نتیجه سخت گیریهای خلفا با تمام آن گروهی که در حدود اصفهان بوده اند بدین نواحی آذربایجان گریخته اند و در کوهستان سخت خود را پناه داده اند یا اینکه تنی چند از ایشان بدان ناحیت رفته و مردم آن دیار را بآئین و مسلک خود جاب کرده اند . تا زمانی که مامون زنده بود چندان بر ایشان سخت نگرفتند زیرا که مامون از میان خلفای بنی العباس این امتیاز را داشت که سلیم النفس و مهربان بود و از خواریزها و سخت گیریهای بی حد که دیگران از خاندان وی بد آن بدنام شده اند پرهیز می کرد و چون از مادر ایرانی زاده بود و بکوشش ایرانیان بر برادر خود چیره شده و بخلافت رسیده بود و رجال بزرگ دربار وی فضل و حسن بصران سهل و احمد بن ابی خالد و خاندان حسین بن مصعب یعنی طاهر و برادران و بصران و برادرزادگان وی که رشته سلطنت او بدست ایشان بود همه ایرانی بیدار و دلسوز نسبت به موطنان و آب و خاک پدران خود بودند او را هم بدین خوی و خصالت رانگیخته بودند ولی چون معتصم بخلافت رسید آن سیاست دگرگون شد و چند تن از پیشوایان نوک چون شناس و ایباخ و بوغای کبیر در دربار وی راه یافتند و آن بگریزی و اتحادی که خانوادۀ برمکیان در میان ایرانیان دربار بغداد اساس نهاده بودند و پس از ایشان مانده بود پس از مامون بنفای بدل شد و میان افشین و خاندان طاهریان رقابت شدیدی آشکار گشت . افشین خیدر بن کاوس شاهزادۀ ایرانی بود که از ماوراءالنهر با سمیری بغداد آورده بودند و تعصب ایرانی شدید داشت و از آئین و آداب پدران خویش دست نهشته بود حتی قرابن در میان هست که مذهب مانی داشته و در تمام مدتی که در بغداد بوده همواره اندیشه دیار خویش می بخت و از دور بودن از خاۀ پدران خود دلگیر بوده و آرزو داشته است که بخراسان و ماوراءالنهر باز گردد و قلمرو پدران خود را بدست گیرد و چون عبدالله بن طاهر حکمرانی خراسان داشت و او را از این اندیشه مانع بود و سرع یندرش اسحق بن ابراهیم بن مصعب امیر بغداد و یکی از متنفذترین رجال دربار معتصم بود و وی نیز رقیب بزرگ افشین بشمار می رفت افشین درصدد برآمد که عوامل ایرانی دیگر را بخویش جاب کند و از بیک سوی بایک خرم دین و از سوی دیگر مازیار پسر قارن حکمران طبرستان را با خویش همدمت و با طاهریان دشمن کرد و ایرانیان دیگری که در بغداد متنفذ بودند چون محمد بن حمید طوسی و یحیی بن معاذ و عیسی بن محمد بن ابی خالد و علی بن صدقه و علی بن هشام گاهی بسوی طاهریان و گاهی بسوی افشین مایل می شدند و آن اتحادی که در دربار بغداد در میان ایرانیان بود بنفای بدل شد که از بیک سوی طاهریان و از سوی دیگر افشین و از بیک سوی ترکان با هم کشمکش داشتند و ازین حیث زبان بسیار بایران رسید و چون در میان ایرانیان نفاق افتاد قهرآ تا زبان بر ایشان غلبه کردند .

# زلزله

نگارش آقای گل گلاب

۱

زمین در اصل توده گداخته ای بوده و در فضا حرکت وضعی و انتقالی سریعی داشته است و چون فضائی که محل دوران آن توده گداخته بوده درجه حرارتش (۲۷۰) درجه زیر صفر است کم کم قسمتهای سطحی آن کره گداخته سرد تر شده ابتدا بحالت خمیری و پس از آن بصورت جامد درآمده ولی قسمت درونی مرکزى بحالت مذاب باقی مانده هنوز هم بهمان حالت باقی است و نسبت ضخامت طبقه جامد سطحی با قشر زمین بقسمت مایع بسیار کم است — برای مایع بودن بقسمت درونی زمین دلائل متعدد میتوان ذکر کرد که مهمترین آنها آشفشانی و پس از آن زلزله و سومی تجربه ذیل است — اگر در ناحیه مسطحی از زمین چاهی حفر شود پس از چند متر بنقطه ای خواهند رسید که درجه حرارت آن در تابستان و زمستان تقریباً ثابت و تغییر ناپذیر است و این عمق اگرچه در نقاط مختلف تغییر پذیر است ولی در هر حال از سی یا چهل متر بیشتر نیست و درجه حرارت ثابتی که در این عمق مشاهده میشود در حدود ۱۲ درجه بالای صفر است ولی هر قدر بعمق جاه افزوده شود کم کم بدرجه حرارت اضافه میشود یعنی تقریباً در هر سی متر با سی و دومتر يك درجه حرارت ترقی میکند و در جاه های عمیق معادن زغال سنگ بحدی میرسد که کار کردن کارگران مشکل و غیر ممکن میشود... اگر بجای ۱۲ درجه حرارت که آنرا حرارت متوسط سطح زمین مینامند درجه حرارت سطحی را صفر فرض کنیم بطریق فوق در هر سی متر عمق يك درجه بحرارت افزوده شود پس در عمق سیصد متری درجه حرارت ده و در سه هزار متری ۱۰۰ و در سی هزار متری ۱۰۰۰ و شصت هزار متری ۲۰۰۰ خواهد بود و در این درجه حرارت تمام اجسام موجوده کره ارض حتی طلای سفید که دیرتر از همه ذوب میشود بحالت مایع در می آید چون شعاع زمین بطول ۶۳۶۶ کیلومتر است اگر شصت کیلومتر فوق را از آن کسر کنیم باز هم متجاوز از ۶۳۰۰ کیلومتر باقی میماند که بحالت مذاب خواهد بود پس ضخامت قشر جامد نسبت بقسمت مایع از يك صدم هم کمتر میشود ولی باید متوجه بود که این نسبت از يك صدم بسیار کمتر است زیرا مطابق تحقیقات اخیر در معادن سیلزی آلمان و معادن بیتسبورگ انازونی ازدیاد درجه حرارت اگرچه در مترهای اولیه در هر سی متر يك درجه است ولی در اعماق بیشتر در هر بیست و نه متر و بیست و هشت متر بلکه بیست متر بيك درجه میرسد پس قبل از شصت کیلومتر بدرجه حرارت دو هزار میرسیم و علاوه بر این اگر تمام اجسام زمین را از طلای سفید فرض کنیم ضخامت قشر جامد شصت کیلومتر میشود در صورتیکه اجسام

دیگر زمین و فازات مختلف که آهن در آنها بیش از همه است از ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ درجه ذوب میشوند بنا بر این ضخامت قشر جامد از ۳۰ تا ۴۰ کیلومتر خواهد بود و در نقاط مختلف تغییر میکند و نسبت آن در حدود یک دوستم طبقه مایع درونی میشود. مسکن انسان بر روی طبقه جامد سطحی و بناهای انسانی بر روی این پوست نازک است که میتوان آن را چون ورقی از کاغذ نازک گسترده بر سطح آب دانست و تمام حرکات آب و لرزه‌هایی که در آن حادث شود بر صفحه کاغذ تاثیر نهوده آن را بحرکت درمیاورد. برای توضیح مطلب اگر به (ش ۱) رجوع شود تاحدی وضع



ش ۱

طبقات جامد و توده گدازه معلوم خواهد شد ولی در این شکل ضخامت قشر جامد بسیار زیاد تر از آن چه هست ترسیم شده و حالت اولیه آن قبل از چین خوردگی ها در نظر بوده است. — طبقه مایع درونی بر حسب قوانین فیزیکی هنوز هم حرارت خود را از دست داده و سرد میشود و حجم آن باین واسطه کم میشود و چون قشر جامد سطحی کمتر منقبض میشود نمیتواند حالت لرویت خود را نگاهدارد و مطابق (ش ۲) در آن چین



ش ۲

خوردگی ها پدید آمده نا هموار میشود و فشارهای مختلف در قسمتهای قشر جامد حادث شده موجب شکستها و فرورفتگیها و برآمدگیهای متعدد میگردد و زلزله حادث میشود. پس مبدا حرکات زمین در قسمتهای عمقی قشر جامد است ولی حرکات آن قسمتهای سطحی را بارزه در می آورد و غالباً اختلاف سطح روی میدهد و این اختلاف سطح اگرچه شاید از یکی دو میلیمتر تجاوز نمیکند ولی برای خراب کردن ابنیه و بهم ریختن نواحی وسیع کافی است.

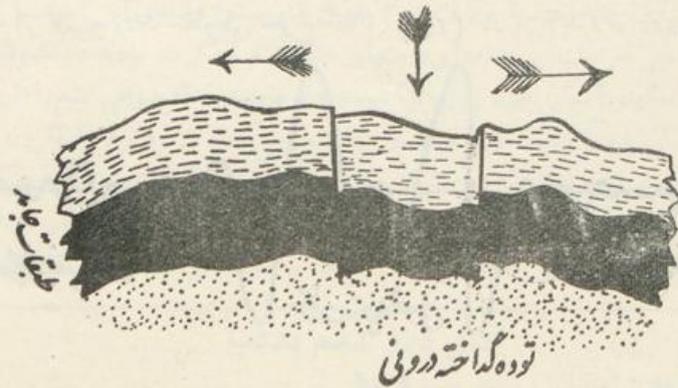
## انواع زلزله

زلزله هارا بر سه نوع تقسیم میکنند اول زلزله های ریزشی  
دوم زلزله های آتشفشانی سوم زلزله های اصلی که مهمتر  
از دو نوع اول است :

۱- علت زلزله های ریزشی آن است که آبهای نافذ در اعماق زمین موادی مانند  
نمک یا سنگ گچ و آهک را حل کرده قسمتهائی را خالی میکند و اگر طبقات فوقانی  
محکم باشند بهمان حال باقی میمانند؛ ولی اگر استحکامی نداشته و سست باشند يك  
مرتب فرور یخته و حرکاتشان در سطح زمین محسوس میشود ولی شدت و وسعت این حرکات  
بسیار کم و منحصر بناحیه کوچکی است .

۲ - زلزله های آتشفشانی عموماً در نواحی مجاور کوههای آتشفشان و در  
هنگام انفجار کوه است و اگر چه ممکن است شدید باشد ولی خرابی زیاد بواسطه آن  
ها حادث میشود . — برخی تصور میکنند که تمام زلزله ها مربوط به آتشفشان ها هستند  
ولی چنانکه اشاره شد زلزله های اصلی هیچ ارتباط مستقیمی به آتشفشانی ندارد و نقاطی  
که در مناطق زلزله واقعت هر چند گاهی مجاور آتشفشانها است ولی غالباً از آتشفشانها  
دور و علت حرکات آنها یکی نیست .

۳ — زلزله های اصلی بواسطه فرو نشستن بعضی از قطعات قشر جامد زمین  
و در نتیجه کم شدن حجم کره مایع مرکزی است و چنانکه در (ش ۳) دیده میشود



ش

توده گدازه درونی

قطعاتی از قشر جامد در هنگام فرو نشستن بتقطعات مجاور خود فشار وارد آورده و آنها  
را از دو جهت مخالف حرکت میدهد یعنی در ناحیه مرکزی زلزله حرکت قائم ولی  
در اطراف آن نقاطی است که امتداد حرکات آنها افقی است و مانند دواپری در اطراف  
نقطه مرکزی قرار گرفته اند .

زلزله دارای مرکزی است که شدت حرکات در آنجا بیشتر است و حرکات  
زمین بصورت امواجی بشکل دایره در اطراف آن مرکز منتشر شده بتدریج از شدت  
حرکات آنها کاسته میشود تا بکلی محو شود چنانکه اگر سنگی را در آب افکنیم موج  
هایی بصورت دایره بدید آمده بتدریج از مرکز دور شده محو میگرددند — علاوه  
بر مرکز ظاهری زلزله که در سطح زمین و شدت خرابی و حرکت در آن بیشتر است

در اعماق قشر جامد در حدود ۱۰ یا ۱۵ کیلومتر مرکز حقیقی زلزله است که فرو-نشستن طبقات از آن مرکز شروع میشود و بهمین واسطه قبل از حرکت قسمتهای سطحی صدای مبهمی شنیده میشود که مقدم بر حرکات میباشد. مرکز ظاهری و مرکز حقیقی زلزله هر دو در امتداد یک شعاع زمین قرار گرفته اند.

چون جنس مواد زمین و ساختمان نقاط مختلف آن یکسان نیست امواج زلزله با سرعت های مختلف حرکت میکنند مثلاً در زمین های نرم شنی در هر ثانیه سرعت حرکت آنها سیصد متر و در قسمتهای سخت تر مخصوصاً طبقه مایع درونی به پنج هزار متر در ثانیه میرسد و مطابق تجارب مختلف معلوم شده است که امواج زلزله قریب بیست و دو ثانیه قطر زمین را می پیماید و از همین جا معلوم میشود که طبقه مایع درونی زمین باید از جسمی شبیه به آهن باشد که سرعت حرکت امواج در آن به پنج هزار متر برسد.

مدت و شدت حرکات زمین را بوسیله زلزله سنج در موقع

حرکت زمین معلوم میکنند و زلزله سنج ها عموماً وزنه

### زلزله سنج

های بسیار سنگینی هستند که بر بسامانهای طویل و محکمی

آویخته شده و در یکی از نقاط آنها قلم ثباتی است که بر روی نواری از کاغذ تکیه کرده و نوار کاغذی مزبور با سرعت معینی از مقابل قلم ثبات میگذرد و نوک قلم بر روی آن همیشه در حالت عادی خطی مستقیم رسم مینماید ولی در موقعی که زمین حرکت کند اثر قلم بصورت خطوطی معوج مطابق (ش ۴) در می آید و از روی انحراف



ش ۴

منجنی و دور شدن نوک قلم از خط مستقیم اصلی شدت و تواتر حرکات و مدت آنها بخوبی معلوم میشود و در هر زلزله چنانکه از روی شکل واضح است سه دوره میتوان تمیز داد دوره اول هنگام حرکات ضعیف اولیه و مقدماتی دوره دوم هنگام حرکات شدید اصلی دوره سوم هنگام حرکات ضعیف آخر که پس از آن حرکات قطع میشود.

چون زلزله در جهات مختلف حادث میشود برای ثبت حرکات آن باید زلزله سنج های متعدد موجود باشد که نوارهای مقابل هر یک از آنها در امتدادی از فضا مخالف دیگری حرکت کنند و حرکات را ثبت نماید — زلزله سنج ها برای پیش بینی زلزله هیچ فایده ندارد و از روی آنها فقط مدت و شدت و امتداد زلزله پس از وقوع معلوم میشود.

مهمترین تغییراتی که بواسطه زلزله در زمین حادث میشود از قرار ذیل است  
اولاً مطابق شکل ۳ بواسطه زلزله شکافهایی در زمین پدید آمده موجب اختلاف  
سطح دو نقطه مجاور میشوند و شکافهای مزبور ممکن است بهم آیند یا بازمانده یراز  
کل و لای و آب شوند و عمراً آب هاو گل ولای از قسمتهای عمیق قشر جامد وارد  
شکاف شده است. ثانیاً در مرکز ظاهری زلزله فرو رفتگی زیادی تولید شد. در اطراف  
آن شکافهایی در امتدادهای مختلف بظهور رسیده قسمتی از زمین بصورت قیفی در آید.  
ثالثاً شکافهایی بطول چند کیلومتر در ناحیه پدید آید و این شکافها عموماً یا در دامنه  
کوهها و یا در سواحل دریاها یعنی در تقاطعی است که ساختمان اراضی تغییر میکند  
اگر زلزله در ساحل دریا اتفاق افتد خطرناکتر است زیرا که فرونشستن زمین  
موجب پیش آمدن آب دریا در ساحل شده و چون مجدداً موج بر میگردد هر چه در راه  
خود می یابد بدریا برده جز زمین صاف چیزی بر جای نمیگذارد و مکرر اتفاق افتاده  
است که قایقهای ساحل را پس از فرونشستن امواج زلزله در چند کیلو متری داخل  
خشکی یافته اند.

زلزله نه تنها در ساختمانها و مساکن و طبقات زمین تأثیر میکند بلکه در حیوانات  
و انسان نیز اثری کامل دارد که بعضی از علل آن تأثیرات کاملاً مشخص نشده است -

حیوانات اهلی عموماً قبل از وقوع زلزله در حال وحشت و اضطرابند و اضطراب  
آنها یکی از بهترین وسایل پیش بینی حرکت زمین محسوب میشود مثلاً چند روز قبل  
از زلزله معروف پاناما در سنه ۱۸۸۲ تمام طوطیهای بر سر و صدای آن ناحیه ساکت  
و صامت شده بی حرکت بر شاخه های درختهای جنگلها قرار گرفته بودند و یکشب قبل از  
وقوع زلزله سگهای آنجایی جهت زوزه میکشیدند و اسبها مانند آنکه حیوانی سبع را از دور  
دیده باشند لرزیده و وحشت زده بودند و نیز یک ربع قبل از وقوع زلزله ۱۸۸۴  
اندلس تمام حیوانات اهلی که در طوبه ها بودند بند ها و طنابهای خود را پاره کرده  
باصدا های عجیب سر بصحرا و بیابان نهادند و عموماً در زلزله های ژاپون مشاهده  
شده که قرقاولها فریادهای شادید میکنند و وزغها خاموش میشوند. **حسین گل گلاب**

### فصل درو گندم در دنیا

**ژانویه :** استرالیا ، زباند جدید ، شیلی .

**فوریه و مارس :** هند شرقی ، مصر علیا .

**آوریل :** مصر سفلی ، سوریه ، قبرس ، آسیای صغری ، هندوستان ، مکزیک و کوبا .

**مه :** ایران ، الجزایر ، آسیای وسطی ، چین ، ژاپون ، مراکش ، تکزاس و فلوریدا .

**ژون :** ترکیه ، یونان ، ایتالیا ، اسپانیول ، یرتقال ، جنوب فرانسه و کالیفرنیا .

**ژویه :** رومانی ، بلغاری ، اطریش ، هندری . جنوب روسیه ، آلمان ، سوئیس ،

فرانسه ، جنوب انگلستان ، واشنگتن ، اندیانا ، نیویورک ، کانادای شمالی .

**اوت :** بازیک ، هلند ، انگلستان ، دانمارک ، لهستان . کانادای سفلی .

**سپتامبر و اکتبر :** اسکندند ، سود ، نروژ ، شمال روسیه .

**دسامبر :** برمه ، آرژنتین .

# جزایر آتش فشانی

## در اثر زلزله مفقود میشوند

کراکاتوا که فعالترین آتش فشان فعلی است مجدداً شروع به فعالیت نموده است. این آتش فشان واقع در جوار جاوا در پنجاه سال پیش مهیبترین نمایشی را داد که در صفحات تاریخ نظیری برای آن دیده نشده است. اینک مجدداً شروع بیابانهای عجیبی نموده است. در حین فوران ابخره و مواد ذوب شده بهتلاً ازین آتش فشان قلهای در فراز امواج اقیانوس پدید آمد و بر جزایر هند شرقی جزیره ای افزود. بمحض اینکه امواج دریا بر این خشکی جدید الولاده تماس کرد خشکی دوم نمایان شد و متعاقب آن خشکی سوم. اینک چهارمین نام دارد نمایان شده و محتمل است باقی بماند. آنانکه کراکاتوای «Anak Krakatoa» چهارم نام دارد نمایان شده و محتمل است باقی بماند. این واقعه بی سابقه نبوده است و اغلب اتفاق می افتد که در ضمن غرش و لرزش قشر زمین اینگونه جزایر تولید میشوند. این قبیل وقایع موجب زحمت علمای جغرافی میشود و ایشان آرزو دارند دنیا یک چندی ثابت بماند تا بتوانند نقشه آنرا ترسیم کنند. ولی غالباً جزایر مرموزی در دریا از عدم بر صفت وجود می آیند و از یک روز تا ده سال باقی میمانند سپس مجدداً با همان طرز مرموز که تکوین یافتند نابود میشوند. علمای طبقات الارض میدانند که تکوین و امحاء اینگونه جزایر در اثر بیخ و خم قشر بیرونی زمین است که بواسطه فشار فوق العاده داخلی بوقوع می پیوندد و چون آب دریا از کف اقیانوس نفوذ کند و بمواد ذوب شده تحتانی رسد انفجار عظیمی تولید گشته مؤید این حوادث میشود. پیدایش جزایر جدید، ثبت کیفیات زمین لرزه، جنبشهای بی مورد آبهای دریا تنها علائم ظاهری انقلابات تحت البحری است و حاکی از این است که هنوز تحولات سطحی زمین با تمام نرسیده است.

دنیا از دو سال پیش زمانیکه فرمانده کشتی انگلیسی لیلاند «Lelande» اطلاع داد که دو جزیره جدید در ساحل شمالی برزیل در چند فرسنگی صخره های سن پل «St. Paul» و سن پتر «St. Peter» پیدا شده است بشگفت در آمد و چون این اکتشاف مقارن بود با ثبت زمین لرزهائی در جوار همان محل معلوم شد که آتش فشان سبب بر آمدگی جزایر مذکور در دریا شده است. متخصصین میگفتند اولین مملکتی که بر این جزایر دست باید حق دارد آنها را فرودگاه آئر و پلانها و مخزن سوخت کشتیهای خود سازد، و وقتیکه دول فرانسه و انگلیس دندان طمع برای ربودن این جزایر و فرستادن قوای بحری تیز میگرددند دولت برزیل تقدم جسته کشتی جنگی خود موسوم به بلمنت «Belmonte» را باشتهای تصرف جزایر مزبور با نجا روانه کرد. مهندسین و علمای طبقات الارض که مخصوصاً با کشتی مزبور اعزام شده بودند طرز تهیه نقشه جزایر مذکور و تعیین اینکه این

جزایر بر فراز سطح آب ثابت خواهند ماند یا نه در دماغ خود میپروراندند. وقتی که بامنت بمحلی رسید که مطابقت باطول و عرض جغرافیائی جزایر معهود داشت اثری از آنها ندیدند! این آقایان که دست خالی مراجعت فرمودند اطلاع دادند که جزایر مزبور وفاداری نکرده زود بقعر دریا فرو رفتند.

برای علمای طبیعی بیدایش جزایر آتش فشانی نعمت غیر مترقبه محسوب میشود. سطح بکر و دست نخورده این اراضی که هیچ شیئی ذیروحی در آن وجود نداشته بهتر بنویساید. برای مطالعه در طرز نمو ابتدائی حیات نباتی و حیوانی است. در تعقیب این نظریه وان لیوون «W. Van. Leeuwen» عالم حیات شناس

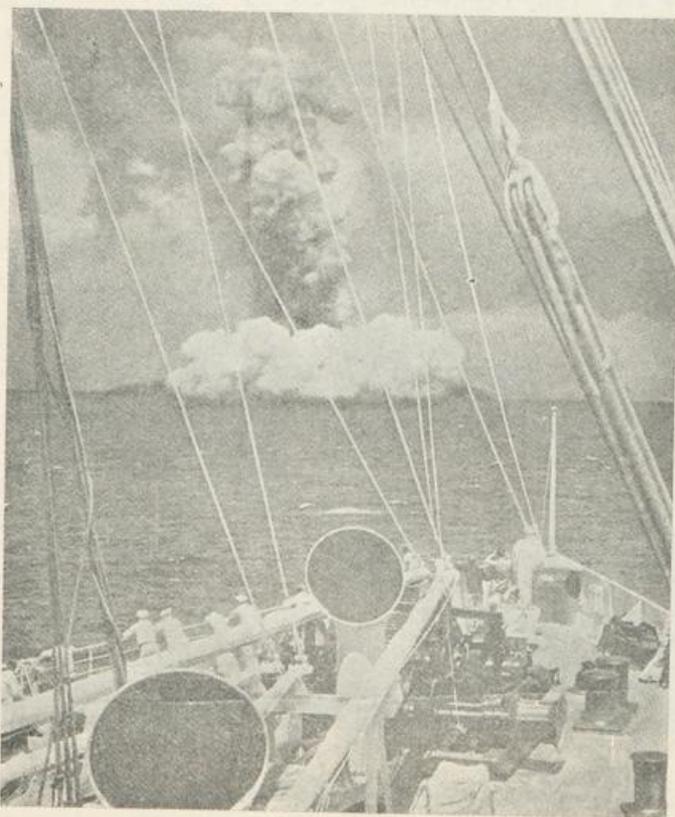


شکل فوق نشان میدهد چگونه جزایر جدید در اقیانوس پدیدار میشوند.

هائندی اخیراً حیات خود را بمخاطره انداخته بجزیره آنآک کسراکانوای چهارم رفت در صورتیکه ممکن بود هر لحظه آتش فشان در نقطه مزبور شروع بفعالیت کند. عالم مزبور در نتیجه این فداکاری موفق شد هشت قسم مختلف گیاه را پیدا نموده و تقسیم بندی کند. این گیاهها از بذرها نیکه امواج بساحل آورده بودند نشو و نما یافته بودند این معلومات جدید طرز نشو و نمای درخت نارگیل را نشان داد. خانمه باختلاف نظری داد که مدت‌های متمادی در بین علمای نبات شناس برقرار بود و معلوم شد که درخت مزبور بخودی خود از طریق دریا انتشار یافته است.

چون بیش از نصف سطح زمین در زیر آب مستور است و منطقه آتش فشان

محدود بخطوط ساحلی یا حدود قطعه‌ای نیست زمین لرزه‌ها و فعالیتهای آتش فشانی تحت الارضی همه روزه در تمام اقطار دنیا واقع میشود بقسمی که گاهی از اوقات بحدت طوفان مهیب میرسد. يك موج و انقلاب دریائی که در اثر همچو عاملی در سنه ۱۹۲۰ وقوع یافت کشتی جنگی دول متحده امریکارا که مارینند «Merylend» نامیده میشد در نزدیکی هونولولو Honolulu بخشکی برتاب کرده آب دریا وارد سطح فوقانی آن شد. عمده کشتی انگلیسی که در بحر متوسط در چند سال پیش دریا بیمائی میکردند از روی تجربه احساس کردند که واقم شدن برفراز اینگونه آتش فشانیهای تحت البحری چه اثری



عکس فوق جزیره کراکاتوا نشان میدهد که واقع است بین سومترا و جاوا. آتش فشانی له در عالم معروفیت دارد و سبب قتل هزاران نفوس شده بود اینک شدیداً مشغول آتش فشانی شده و جزایر جدیدی را پدیدار ساخته است.

دارد. آنها تکانی احساس کردند مثل اینکه کشتی بکل نشسته، متعاقب آن ستونی از آب دیدند که دایره آن ۸۰۰ متر و بارتفاع ۶۰ قدم فوران داشت و ابخره ای همراه داشت که بارتفاع يك ربع میل بهوا صعود میکرد.

پنج روز بعد جزیره ای در آن محل یافت شد که تدرجاً بزرگ شد تا آنکه دایره آن بسه میل رسید چندماه بعد امواج دریا از آن سائید، بالاخره ناپدید شد. این قبیل قضایا راجع بجزایر آتش فشانی در اقطار جهان مکرر شنیده شده است مخصوصاً در میان جزایر آلوسئین السکا و جزایر اقیانوس کبیر.

# در راه هند

۵

بقلم آقای شادمان

\*\*\*

وقتی که ربرت کلایو در هندوستان قدم گذاشت کوئی خواب پریشان میدید  
کنید های رنگارنگ، هیئتهای کوناگون، قصرها، مدرسه ها، کوچه ها هر يك در  
نظرش جلوه خاصی داشت. وحشت زده وحیران با يك عالم تعجب بمردم فیل سوار  
برهنه سر، برهنه پای لنگ بسته نگاه میکرد. هندهای سوخته پوست سیاه قام زار و  
نزار بچشمش جانورانی می نمودند که صورت آدمیراد پذیرفته باشند، پس با خود  
اندیشید که چه بزرگ میدانی برای هنر نمائی خویش یافته ام. در این جا می مانم و  
مثل بازیگری زبر دست باچنین مهره هائی سیاه بازی میکنم.

راه یافتن بیگانگان هندوستان را از خواب غفلت بیدار نکرد، در اوضاع  
ممالک تغییری که سودمند باشد روی نمود، عشرت طلمی و تن آسانی افزوده شد.  
دیو جهل قویتر گشت و فرشته سعادت چهره پوشید و این ملت خیال باف که میخواست  
ارواح را مسخر سازد و جن و پری را زیر فرمان آورد نتوانست آرام گاه خود را  
حفظ کند.

روز ورود ربرت کلایو نیز مانند سایر ایامی که بر هندوستان میگذشت بنادانی  
و هرزه گوئی سیری شد. راما که از خاندان بزرگ هندو بود در غازی نشسته،  
دستها باسمان دراز کرده ریاضت میکشید و دعا میخواند. نواب عبدالاحدخان بشکار  
رفته بود، شیردل خان بهادر جنگ در اندرون خانه نشسته بادختری دلفریب شطرنج  
می باخت مهاراجه پات پنهر و که اندکی فارسی میدانست زیر سایه درختی آرمیده در  
بیوفائی دنیا شعر میگفت.

در مدرسه دیوبند شهر دیوبند سید هبه الدین پمشاوری طشتی مقابل خود گذاشته بود  
و پیرهن خویش می شست. شیخ عارف کشمیری برای کباب گوشت بسیخ میکشید.  
ملا سعادت عالی با معین الاسلام در باب نماز غریق گفت و شنید داشت. شیخ فریدالدین  
الله آبادی وسید محمد دکنی بر سر این کلمات بحث میکردند که: «هل يجوز للخصی  
ان ينظر الى المرأة قبل نعم وقيل لا والاعمى لا يجوز له سماع صوت المرأة ولا يجوز  
للمرأة النظر اليه» که آیا جائزست خواجه بزنگاه کند. در این باب دو قول هست  
جمعی آن را جائز و گروهی نا جائز دانسته اند و نیز روا نباشد که نا بینا بانگ  
زن بشنود وزن هم نباید بمرد کور نگاه کند....

شیخ علی حکیم ناهار خورده، قلبان کشیده، در حجره را بسته برو افتاده  
بود و از کتاب حقایق، با آواز بلند، این ایات میخواند:

دید موسی يك شبانی را براه  
کو همی گفت ای خدا وای اله

چارقت دوزم ز نسیم شانه سرت  
شیر پیشت آورم ای محتشم  
من ترا غمخوار باشم همچو خوبش  
وقت خواب آیم برویم جایکت  
روغن و شیرت بیارم صبح و شام  
خمرها چغرات های نازنین  
از من آوردن ز تو خوردن تمام  
ای بیادت هی هی و هیهای من

نو کجائی تا شوم من چاکرت  
جامه ات دوزم شیشهایت کشم  
ور ترا بیمارئی آید به پیش  
دستکت بوسم بمالم پایکت  
گر به بینم خانه ات را من دوام  
هم پنییر و نان های روغنین  
سازم و آورم پیشت صبح و شام  
ای فدای تو همه بز های من

\*\*\*

ربرت کلایو از کار دوپلکس خوب آگاه بود و میدانست که اگر دربار فرانسه همراهی خود را از چنین آدمی کاری و جاه پرست دریغ نکند پیشرفت انگلیسی ها دشوار خواهد بود. روزی ادوارد هر فورد، رفیقش باو گفت ای ربرت من نمیدانم در این اوضاع درهم که اکنون در هندوستان هست سر نوشت ما چه خواهد بود. بیشتر هموطنان ما بتجارت مشغولند و غیر از آنکه کیسه خود را پر کنند منظوری ندارند، فرانسوی ها نیز بجان میکوشند این سر زمین عجائب را میدان تجارت و فرمانروائی خود کنند و درد بی درمان وجود دوپلکس میباشد که بالای جان ماست. این مرد را بهیچ چیز قانع و راضی نمی توان ساخت. هزار گونه تدبیر بکار برده ایم تا عاقبت ژان لامار محرم اسرار و برا با خود همراه کرده ایم و باین طریق خیالات دور و دراز دوپلکس بر ما پوشیده نیست. همدم و همراه او هفته ای دوبار نزد من می آید و با يك عالم بیشتر می هر چه میداند میگوید. روزی باو گفتم آقای ژان لامار، دوپلکس بی پول بی پشتیبان چه میخواهد. مگر نشوری پهناور مانند هندوستان را با چند سر باز عربان بی چیره و مواجب میتوان زیر فرمان آورد. چنین دشوار کاری را باز بیچه مگیرید و بدانید که بیش ازین در هندوستان مانند و بمخالفت ما یا فشردن برای شما زیانی دارد که تصور آن هم امکان پذیر نیست. ژان لامار در جواب گفت چه میگوئی و از دوپلکس چه انتظار داری؟ از دست این مرد حریص بلند پرواز جانم بلب رسید. مگر نمیدانی که وی دیوانه آدمیست. نصیحت نمی پذیرد، نکته سنجی نمیداند، معنی کلمات را نمی فهمد. بارها بکنا به اشاره گفته ام که بیا ازین خیال خام در گذر، ترا بتسخیر هند چکار. خرج بازگشت و ضرری که ازین مراجعت برای تو متصور است انگلیسیها میکنند بدهند و اگر چنین شود میتوانی بقیه عمر را در فرانسه یا در هر گوشه دنیا که بخواهی بکامرانی و خوشی بگذرانی. دوپلکس بشیدن این کلمات خشمگین میشود و می گوید من از هندوستان قدم بیرون نمیگذارم چرا که خدا مرا برای فرمانروائی این سرزمین آفریده است.

ربرت کلایو کلام ادوارد هر فورد را قطع کرد و گفت چنانکه من می دانم خیالات دوپلکس بی اساس و بی باست. فرانسویها چنان از هندوستان و اوضاع آن فارغ

نشسته‌اند که هرگز گفته‌های این مرد را نخواهند شنید و آخر روزی بیاید که دوپاکس بادل‌ی بر حسرت از اینجا بیرون برود.

پیش‌بینی کلایو درست بود. کوتاه نظری حاسدان، هم‌چشمی کوتاه نظران، سیاست بی بنیان فرانسه در آن عهد باعث آمد که دوپاکس معزول و ناامید بفرانسه باز گردد و در وطن که مردمانش هنوز قدر و قیمت کارهای او را نشناخته بودند در تنگدستی و بیچارگی بمیرد و آرزوی تصرف هندوستان را بگور ببرد.

\*\*\*

در این ایام عالی‌وردی خان، نواب بنگاله، در مرشدآباد چشم از جهان فرو بست. وی نواده خویش سراج الدوله را که جوانی بیست و پنج ساله و بگفته انگلیسها خودپسند و کینه‌ورز بود بجان‌نشینی برگزید. عالی‌وردی خان با آنکه بارها از انگلیسها پول خواست هرگز پنجه‌برویشان نکشید و تأمیه‌توانست با ایشان مهربانی میکرد. اما چون سراج الدوله بر تخت سلطنت بنگاله نشست دلباش چنان خواست که یکباره ثروت انگلیسها را بر باید. پس کار را برایشان سخت گرفت و چندان خواهش بیجا کرد که انگلیسها را بستوه آورد. روزی که از رفتار صالح‌آمیز خود برای تحصیل پول ناامید شد مؤسسات و کارخانه‌های انگلیسی را که در کاظم بازار بود غارت کرد و باسپاهی فراوان بطرف کاکته‌رفت. مدافعان این شهر بزرگ شصت سرباز ناآزموده و مشتی تفنگدار بی نظم و ترتیب بودند و باین سبب هنگام شب که لشکر نواب بار دوگاه انگلیسی حمله برد سربازان تاب مقاومت نیاوردند و گریختند و صدوجهل و شش نفری که بجای ماندند گرفتار آمدند.

سراج الدوله حکم داد که گرفتاران را در زندانی که مساحتش هجده قدم بیشتر نبود نگاهدارند. چنین محبسی تنگ و تاریک که جز منفذی بسیار کوچک روزنی نداشت قتلگاه زندانیان شد.

تابستانی طاقت فرساست. گرمائی هست که مغز استخوان را بجوش می‌آورد. سپاهیان خانمان سوز نواب خانه‌های اطراف زندان را آتش میزنند. دیوار از پای در می‌آید، سقف فرو می‌نشیند، حاصل عمرها زحمت و مشقت در یک چشم بهم‌زدن نابود میشود. گوئی از آسمان آتش میبارد. شعله‌های زبانه کشیده می‌خواهند دنیا را باهرچه در آنست ببلعند. لشکریان نیز خود در آتش جنب‌وجوش میسوزند. میدوند، فریاد میکنند، ناسوخته را بدهان آتش میاندازند، نیم سوخته را ویران میسازند، خاکستر چیزهایی که درین حریق وحشتناک نابود شده است بیاد میدهند. در این میان گرفتاران زندانی، با در و دیوار هم‌ناله میشوند، یاری میطلبند، می‌افتند، بر میخیزند، وصیت خویش با یکدیگر میگویند، اشک میریزند. گاهی بیچاره و درمانده، خاموش و دل‌بم‌رگ نهاده دست از جان میشوند و گاهی بامید زندگی فریاد میکنند و از آسمان و زمین مدد میخواهند.

ظلمت شب عالم را گرفته و این مکان که از روشنائی ضعیف اختران هم بی نصیب است از هر جائی دیگر تیره تر و هولناکتر مینماید، در این ظلمات تنها

يك چیز نمایانست . کاشکی که آن نیز ناپیدا بود و روی نمینمود ، اما دریغ که سیاهی و تیرگی هم نمیتواند این صورت زشت را از چشمها پنهان دارد . مرگ با جنگال نیز خود بانگایسها حمله آورده است و این تیره بختان در وحشت تاریکیها و سوز گرما بی آنکه یکدیگر را ببینند با مرگ ، با این مرگ هولناک میجنگند ، پای بر زمین میسایند ، با ناخن دیوار زندان میخراشند ، پیراهن میدرنند ، بر روی خویش پنجه میکشند ، هر دقیقه گوئی سالمست که بر آنان میگردد . عمرها با آخر رسید و عمر شب بیابان نرسید . چهره بگشای ای خورشید عالمتاب که شاید شعاعی چند از روزن این زندان بتابد تا گرفتارانی که جان میسازند بتوانند دردم و ایسین یکدیگر را ببینند . ناله و زاری سودمند نیست شب سیاه دیویست بیا ایسانده که از جای خود نمیچنبد . زندانیان بیهوش و بیگوش و بیزبان یکایک از پای در میآیند ، دیگر چیزی نمیفهمند ، سخنی نمیگویند . گاهی چون مرغ نیم بسمل جنبشی میکنند .

شب رفت ، آتش و دود نابود شد ، گرما از شدت کاست و باز خورشید از دریچه صبح روی نمود و از روزن زندان نعش زندانیان را دید . مرید عالی و محبوب حسن که نگاهبان زندان بودند نیز آمدند . در را کشودند ، گوئی بوادی خاموشان قدم گذاشتند چرا که هر چه گفتند جوابی نشنیدند . بیشتر رفتند و برجسدها دست گذاشتند ، گرفتاران را مرده یافتند از جمع زندانیان فقط بیست و سه نفر نیمه جانی داشتند .

\*\*\*

نواب سراج الدوله مست باد فتح بکامرانی و خوشگذرانی مشغول شد و از فتنه انگیزی دشمن فارغ نشست . ظاهربین را بی حرم و احتیاط بود و از حقیقت کار خصم که در خانه او راه یافته بود آگهی نداشت . روزی در مجالس عشرت میگفت عاقبت ندانستیم این انگلیسها کیستند ، از کجا آمده اند و در وطن خود چگونه زندگی میکنند . نیاز محمد خان که در آن محفل انس حاضر بود گفت اگر رخصت باشد در این باب خطی چند خواهم نوشت و از لحاظ انور خواهم کنرانند .

نیاز محمد خان کتابی در اخلاق و آداب و تاریخ انگلیسها جمع آورد و بیاداش این زحمت سراج الدوله او را نعمت و خاعت بخشید . در آن نوشته بود : « سیاست »  
 « خداوندی را سزاست که از نیست هست آفرید و آدمی را اشرف مخلوقات گردانید »  
 « و او را قوت نطق و بیان داد تا دهان بتنای آفریدگار جهان و خالق عالمیان بگشاید »  
 « و بندگی خویش اقرار کند . تعالی شانه عما یقولون ، ستایش خدا خاص انسان »  
 « نیست بحکم آنکه جملة کائنات شکر گزار پروردگارند و ان من شیئی الا وقد یسبح »  
 « بجمده ، مرغ و ماهی درنده و چرنده ، کوه و دشت ، جن و انس ، هر کس و هر »  
 « چیز ، چه بی زبان و چه با زبان باسان عذب البیان عربی شب و روز بتسبیح و »  
 « تهلیل مشغولند . »

قدیر عطوف کریم حلیم  
 مشیر و رؤف و خبیر و حلیم

عزیز و دود حکیم عظیم  
 خدائی که باشد ز اسماء او

« گاه مشیتش قومی را از نعمت حضر برخوردار سازد تا از تغییرات هوا و  
 « انقلابات دریا بر کنار مانند و گاه سخطش گروهی را بیابان گردی و دریا نوردی  
 « راغب کند تا همیشه غریب و آواره باشند و گرد جهان گردند و از وطن دورافتند  
 « و طعمهٔ پلنگ و نهنگ شوند چون این کفار بيمقدار انگلیسی که بر آرز مردمانی  
 « دنیا دار و تنگ چشمند و بهوای نعمت آجل راحت عاجل را از دست داده اند و زن  
 « و فرزند و قوم و خویش و بیوند را گذاشته بسودا گری تانشیمنگاه سیمرخ هم میروند.  
 « درود نامعدود تثار روان یاک محمد و جانشینان و فرزندان و یاران او  
 « باد که اختران برج سعادت بودند و مردان راه هدایت و بعد چنین گوید بندهٔ گنهگار  
 « و ذرهٔ خاکسار نیاز محمد خان بن فیض علیخان بن محمد اسحق خان بن محبوب  
 « حسن خان کشمیری که چون خطهٔ بنگاله بمیان عدل و نصفت قطب الاسلام و المسلمین  
 « قاتل الزنادقه و المشرکین، محب سید المرسلین، کفھ الانام، مفخر الایام، حکمر وای  
 « کشور هندوستان، صاحب تخت و تاج، حضرت مستطاب فخامت انتساب امیر دارا  
 « شکوه، اسکندر دربان، قیصر یاسبان، نواب مستغنی از القاب سراج الدوله والدین  
 « جمال یافت کارها رونقی دیگر گرفت و اساس ظلم و ستم برافند.

« تاسراج الدین و الدوله شه بنگاله شد دشمنان مملکت را کار آه و ناله شد  
 « شاه، بنگاله است و خورشید جهان افروز هم زین سبب روشن جو بختش کشور بنگاله شد  
 « خنجر دشمن شکارش را پسر عم شد ظفر ز مع اورا نصرت و اقبال دختر خاله شد  
 « انگلیسی شیر و آمد بجنکش با تفنگ تیغ خونریزش بندید و در زمان گوساله شد  
 « چیست گوساله که با شیر زبان آردستیز کی پلنگ خشمگین افتاده بزغاله شد!  
 « کشت نواب سراج الدوله دشمن را بسنگ سنگ آری در کف تو آلت قتاله شد

« بحکم آنکه پروردهٔ این خاندانم همیشه در خاطر داشتم که ادای حق نعمت  
 « را خدمتی بیابان برم تاروزی که در بارگاه جهان پناه امیر عالمگیر شرف بوس  
 « حاصل بود در میان درفشانی و شکر شکنی نواب عالیجناب بگوش خویش از دهانش  
 « شنیدم که میگفت آخر ندانستیم این انگلیسها کیستند و از کجا آمده اند. بنده خانه زاد  
 « که نمک پروردهٔ این دودمانم و نقد عمر عزیز را در فرا گرفتن تاریخ خرج کرده ام  
 « زمین خدمت بوسیدم و اجازت خواستم که در شرح احوال این قوم عجیب سطری  
 « چند بنویسم. نواب کامیاب را عرض این خدمتگزار مقبول افتاد، پس کمر همت  
 « بستم و در گوشه ای نشستم و این مجموعه را گرد آوردم و آن را بنام نامی حضرت  
 « نواب سراج التواریخ نامیدم. این بود سبب تألیف کتاب والسلام علی من اتبع الهدی.  
 « « علمای بزرگ و سیاحان که در اوضاع و احوال بلاد و عباد رساله ها و  
 « کتابها نوشته اند بلدهٔ انگلیس را چنانکه شاید و باید توصیف نکرده اند. در  
 « مصنفات خویش سطری سه یا چهارمینگارند و از آن میگنارند. صالح بن عبدالرحمن  
 « حجازی در کتاب مشهور «مرآة البلاد» نوشته است: «مدینهٔ انگلیس را هشتاد  
 « درجه طول و سی و نه درجه عرض معین کرده اند. از اقلیم چهارم خارج و در  
 « اقلیم پنجم داخل باشد. طالع این شهر برج میزانست. در صورت کف الجوزاء با

« ستاره شعری هنگام عبور در سیزده درجه سرطان اشتراکی دارد همچنین سیزده »  
 « درجه با برج جدی مقابله میکند . هر مردم این ناحیت بسبب بعضی دلائل نجومی »  
 « طولانی میشود . »

« حمید بن کافور بن شریف السیاح در « الافطار » آورده است که : « انگلیس »  
 « جزیره ایست در مشرق جابلسا و سالیان دراز مکان دیوان بود تا آنکه قومی از »  
 « اولاد یافت بن نوح بحمله و تزویر بدانجا راه یافتند و دیوان را بدزیا انداختند »  
 « و خود جانشین آنان شدند اما چهارصد تن از خطر غرق جان بدر بردند و شب »  
 « هنگام بجزیره باز گشتند . صبحگاه که انگلیسها آنها را دیدند سخت ترسیدند و »  
 « از بیم و هراسی که داشتند اراضی وسیع بدیوان بخشیدند . کم کم دیوزادگان »  
 « بخوی و روش سکنة جزیره آشنا گشتند و اکنون در همه جای این جزیره عزیز »  
 « و محترمند و لرنام دارند . گویند قبر شاروج نبی در آن جاست والله اعلم بالصواب »  
 « آنچه در باب انگلیس نوشته اند همه ازین قبیل است ولیکن مرا که »  
 « در جمع علما بیجیزی میگیرند و بگفته ام اعتماد دارند نشاید در حضرت نواب جز »  
 « بدرستی و تحقیق سخن راندن . خاصه که امروز جسارت قوم بی باک انگلیسی »  
 « بجائی رسیده است که تا این اقطار هم آمده اند و بروی هندوستانی شمشیر میکشند . »  
 « پس ، بر ماست که هر چه خوبتر ایشان را بشناسیم و بدانیم که حریف کیست و راه »  
 « چاره چیست . »

« مکانی را که بغلط انگلیس یا انگلستان میخوانیم در اصل انگلند نام »  
 « دارد و آن از دو کلمه مرکبست یکی انگ برون خنک و دیگری لند برون »  
 « بند . در زبان انگلیسی انگ دیوانه و لند زمین است و بآن سبب این جزیره را »  
 « در ابتدا سرزمین دیوانگان نامیده اند که ساکنانش هرگز در یکجا قرار نگیرند »  
 « و سرنوشت خویشان را بامید سودی نامعلوم بدست موجهای خروشان دریا دهند »  
 « و برای تحصیل مال سختیهای غربت و خطر سفر بر خود روا دارند . »

« باوجود این احوال سکنة انگلند مردمانی با حزم و دور اندیشند ، در »  
 « جوگان بازی و شناوری و سواری و کشتی رانی زبردستند . سرخ قام و بلند قد »  
 « و تیز رو و ترش روی و کج طبعند ، از چپ بر راست مینویسند . در سرمای سخت »  
 « زمستان هم تا یکدیگر را ببیند کلاه ارسر بر میدارند . در نفعجویی چندان حرصند »  
 « که از لغت دزدی هم نمیگذرند مثلا مادر را « مزر » و برادر را « برزر » دختر را »  
 « دوتر » و گاورا « کو » و ابرورا « آی برو » میگویند . »

« پیر مرد شصت ساله انگلیسی چون طفلی هفت ساله بازی میکند . برای »  
 « ستر عورت یارچه ایکه بقدر نیم شلوار هم نیست بخود می بیچد ، پیراهنی آستین »  
 « کوتاه بر مینماید و خندان خندان بی هیچ شرم و حیائی برابر هزاران هزار تماشاچی »  
 « بدنبال توپ میدود . شکر خدا را که بمسلمانان سنگینی وفار عطا کرد تا مانند »  
 « جزیره نشینان انگلند انگشت نمای خلق نباشند . لله الحمد حمد الشاکرین . »  
 « اگر چه باور کردنی نیست ولیکن من بچشم خویش در سیاحتنامه ای »

« خواندم که مرد انگلیسی بیش از يك زن نمیگیرد و عمر عزیز را با يك همخوابه »  
« بسر میبرد . »

« از عجائب رسوم این ناحیت آنستکه دختر شوهردار را بنامی که پدر و  
« مادر بوی نهاده اند نمیخوانند و بر او اسم شوهرش را میگذارند . مثلا دختریکه  
« کلارا نام دارد وقتی بخانه شوهر رود دیگر او را کلارا نمیخوانند و اگر اسم  
« شوهرش وود باشد ویرا میسوزود یعنی زن وود می نامند . »

« در بی عفتی چنانند که دختر برابر پدر و مادر و شوهر برمیخیزد و مردی  
« را که شاید چهار پنج بار بیشتر ندیده است در آغوش میکشد و با هزار غمزه و ناز  
« با او میرقصد و در گوش او اسرار عشق و محبت میگوید . . . . »  
در ایامی که نیاز محمد خان این ترهات مینوشت و نواب سراج الدوله در  
دریای عیش و عشرت غوطه میخورد انگلیسها بدل و جان میکوشیدند و راه چاره را  
جستجو میکردند .

پس از آنکه خبر فتح نواب و گرفتاری انگلیسها بمدرس رسید کلایو مأمور شد که  
بطرف بنگاله برود و با سراج الدوله بجنگد . کلایو با میرجعفر که از مقرران و خاصان سراج الدوله  
بود باب مذاکرات مفتوح کرد و بجمله تزییر او را فریفت و در این ناجوانمردی کار را  
بحدی رساند که از جعل سند نیز خود داری نکرد . عاقبت میرجعفر بولینعمت خویش خیانت  
نموده و اسباب شکست او را فراهم آورد .

کلایو بعد از آنکه نواب را شکست داد میرجعفر را بجانشینی او برگزید  
و این مرد خائن سراج الدوله را کشت . آنگاه بیاداش همراهی کلایو دو بست و سی و  
چهار هزار لیره او داد و کلایو این مبلغ خطیر را بر منفعتهایی که از پیش بدست  
آورده بود افزود .

کمیانی هند در آنوقت بکسانی که در هند برای او کار میکردند پول بسیار  
کمی میداد . باین سبب انگلیسیهایی که از وطن خود هجرت کرده و سختیهای غربت را  
برخود پسندیده بودند بکار تجارت پرداختند و ازین راه سود فراوان بردند و کار را  
برهندها دشوار کردند .

سر زمین هندوستان جزو نگاه انگلیسیهایی شد که جاه پرست بودند و منفعت  
دوست . بهزار طریق از هندها نفع می بردند . نه ساله بیش از دوازده کرور لیره از  
مردم گرفتند . رشوه خواری چندان رایج گشت که هیچ کاری بی رشوه بسر نمی رسید .  
کلایو خود بیشتر از دیگران حریص و طماع بود و با آنکه از رشوه گیری دارائی  
فراوان داشت باز چشم دلش بدنبال ثروت نوابها و راجه های هندوستان میدوید . عاقبت  
بدرفتاریهای او باعث آمد که و کلای ملت انگلیسی از او سبب این همه منفعت پرستی  
را باز پرسند و ازینرو آشکاراست که کارهای ناشایست او چندان بوده که ملت انگلیس را  
هم متوجه ساخته است .

بعد از کلایو وارن هیستینز امور کمیانی را در هندوستان برعهده گرفت . در  
ایام حکمرانی وارن هیستینز هم ظلم و بیاداد و رشوه خواری در هندوستان پا برجا بود .

این مرد کاری برای استوار کردن قدرت انگلیس در سر زمین عجایب رنجها کشید ولیکن در پیشرفت مقصود خویش از ستمگری چیزی فرو نگذاشت. شرح مظالم او در تاریخ انگلیس مشهور است، زیرا که وی را هفت سال در مجاس و کلای مات محاکمه کردند. وارن هیستینز محکوم نشد زیرا از ثروت فراوانی که اندوخته بود وسائل رهایی خویش را از اتهامات گوناگون فراهم آورد و دهان دشمنان منفعت پرست خود را بست. بعد از وارن هیستینز هر کس بحکومت آمد در بر قرار کردن ساطه و اقتدار انگلستان کوشید ولی در سال ۱۸۵۷ میلادی در هندوستان شورشی عظیم برپا شد و دولت ایران در این ایام نمیتوانست منفعت بسیار بدست آورد اما غفات و کوتاه نظری رجال آن عهد باعث آمد که ایران نتواند از این پیشامد نفعی که باید برد. در آنوقت ایران با انگلیسیها در جنگ بود و اگر زمامداران امور ما میدانستند که انگلیسیها ناچارند بواسطه شورش هندوستان قشون خود را احضار کنند کار رنگ دیگر میگرفت و ایران بمنافع بسیار میرسید.

شورش هندوستان را علت بسیار بود و در آن عصر انگلیسیها که با هزار چشم نگران اوضاع بودند نفوذ ایران را هم یکی از علل می‌بنداشتند. سر اولین ودد که کتاب بسیار معتبری در تاریخ شورش هند تألیف کرده در صفحه اول نوشته است که وقتی لرد دالهوزی در باب اوضاع هندوستان با جانشین خود لرد کیننگ گفتگو میکرد باو گفت تنها خطری که ممکن است متوجه هندوستان گردد ایران است. در کتاب مهم دیگری هم نوشته شده است که گروهی از مورخها علت شورش هندوستان را نفوذ ایران میدانند. باری عاقبت تدبیر وجد و جهد انگلیسیها آتش فتنه را خاموش کرد. و از آنوقت دیگر اسم کمپانی هند از میان رفت، و بکتوریا ملکه انگلستان لقب امپراطریس هندوستان اختیار کرد و اداره امور این سرزمین مستقیماً بدست دولت افتاد و از آن ایام تا امروز فتنه‌ای که اقتدار انگلستان را در خطر اندازد روی نتموده است.

### رباعی

افسانه شهر قصه مشکل ماست	دیوانه دهر این دل بیحاصل ماست
بر ما نکند رحم اگر دل دل تست	وز تو نشود سیرا اگر دل دل ماست
	مجدد همگر

# اختلاف روحیات ملل

## بقلم آقای هژیر

در کارخانه‌ی اعتبار روزگار خاک ایرانی را از آستان بلند نظری گرفته‌اند و خون او را مایه عبرت بینی زده‌اند چنانکه در سختی بردبار و آرام است و در خوشی خود دار و فروتن، اما فرنگی را همواره دستخوش شتابزدگی و فزون جوئی خواسته‌اند چنانکه در کامیابی خدارا بنده نیست و در ناکامی سر به تن کسی نمیتواند دید.

از این جاست که ایرانی آرزو مند بی خبری و گذشت و نرمی و مرده‌ی است و فرنگی شیفته پی جوئی و کینه توزی و سخت کمائی و خود کامی.

\*\*\*

در کنار رود رن ولایت کوچکی است که بزبان مردم فرانسه لرن نام دارد و اکنون هزار سال است که مردم فرانسه و آلمان بر سر آن باهم در جنگ و ستیزند.

در سال ۱۲۸۸ بیسمارک صدر اعظم با عزم و تدبیر پروس این ولایت و ولایت آنزاس را از فرانسه بگرفت و خراجی نیز معادل یک هزار کرویر تومان بر فرانسه سته مهلتی بجهت ادای آن مقرر نمود و ضمناً فرمود که سپاه آلمان در خاک فرانسه بمانند تا تنخواه تمام و کمال کارسازی شود اما اگر موعد سر بیاید و تنخواه نرسد ولایات دیگر فرانسه نیز از آلمان باشد. مردم فرانسه بشتاب تنخواه مزبور را اگر د کرده با آلمان دادند و خاک خود را از سپاهیان آلمان برداختند. لکن از همان روز در صد تلافی بر آمده با سباب چینی برخاستند و شب و روز از پیران سالخورده تا کودکان خردسال آنها همه در فکر انتقام بودند و چون آماده شدند کوس خرنزیری فرو گرفتند چنانکه آتش جنگ زبانه کشید و عالمی را بسوخت. عاقبت آنزاس

را پس گرفته و خراجی بر آلمان بستند که رقم آن موی را بر بدن راست میکند اما از همان روز کار باژ گونه شد و این بار آلمان بخود آرائی پرداخت تا جبران مافات کند.

این است که باید گفت کینه جوئی این دو قوم تا امروز نه چندان خون خورده و دودمان بر باد داده و خاندان کوچک و بزرگ بخاک نشانده و آتش افروخته و کاخ و کاشانه سوخته است که بحساب بیاید و ازین بعد نیز خدا داناست که چها خواهد کرد.

\*\*\*

درمائه گذشته دولت نا حساب روس بخاک ایران هجوم آورده بزر پاشی و زور نمائی «هفده شهر» از ایران بردوهم برای اینکه نگذارد دیگر ایران کمر راست کند دست و پای او را در قید عهد نامه های تجارت و غرامت گذاشت عهد نامه غرامت که در پنجم شعبان المعظم ۱۲۴۳ در قریه تبرکمان چای بامضای میرزا ابوالحسن خان ایچی و بتصدیق عباس میرزا رسید خراجی بمبلغ ده کروور تومان بر ایران بست بقرار ذیل :

«فصل دوم - نظر بماحصل فصل ششم عهدنامه عمده امروزه که بموجب آن اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران بصراحت متعهد شده است که باعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه بعوض خسارت ده کروور تومان رایج که عبات از بیست ملیون منات سفید روسی بدهد ، ما بین دولتین علیتین معاهدتین مقرر گشته است که سه کروور تومان از آن در مدت هشت روز که بلافاصله بعد از اختتام عهدنامه مذکورہ انتظامی باید بوکلای مختار روسیه بابکماشتگان ایشان داده شود و دو کروور تومان نیز یانزده روز دیرتر وصول یابد و سه کروورهم درغرة شهر آوریل ۱۸۲۸ مسیحیه که عبارت است از ۲۶ شهر رمضان ۱۲۴۳ هجری ایصال گردد و دو کروور باقی هم که تتمه ده کروور تومانی است که دولت ایران بدولت روسیه متعهد ایصال گشته در غرة شهر بنوار ۱۸۳۰ مسیحیه که عبارت است از بیست و دوم جلی ۱۲۴۵.

فصل سوم - به نیت اینکه باعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه جهت ایصال صحیح و کامل وجه خسارت مذکورہ رهنی بدهند ما بین دولتین علیتین متعاهدین قرار داده شده است که تا ایصال کل هشت کروور تومان تمامی ولایت آذربایجان در تصرف بی واسطه عساکر روسیه مانده اداره و انتظام آن بالانحصار برای منافع روسیه باشد بنوعی که حکومت مستعاری که الحال در تبریز وضع

شده است در اجرای تسلط و رفتار خود که بر عایت و حفظ ضابطه و آسایش درونی متعلق و با مضای وسایل مخصوصه جهت تدارک ضروریات عساکری که باید علی سبیل العاریبه در ولایت مذکوره مقیم باشد مربوط است امتداد یابد. اگر خدا نکرده مبلغ مذکور فوق که هشت کرور تومان است تا روز پانزدهم ماه اغوست سنه ۱۸۲۸ مسیحیه که عبارتست از پانزدهم شهر صفر المظفر ۱۲۴۳ بتمامه تسلیم نشود معلوم بوده و خواهد بود که تمام ولایت آذربایجان از ایران انفصال دائمی خواهد یافت و اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه مطابقاً استحقاق خواهد داشت که آنرا یا ضمیمه مملکت خود سازد و یا در زیر حمایت بیواسطه و بالا نقراد خود خان نشینهای خود سر که انتقال آنها بارت باشد در آن معین کند. در باب مبلغهایی که بروفق این قرارداد در آن وقت بدولت روسیه وصول یافته باشد ایضاً معلوم است که همه بی مطالبه و استرداد برای نفع او میماند اما در این صورت دولت ایران نزد دولت روس بالمره از تعهدات تقدیه بری الذمه خواهد بود لکن مقرر است که همینکه اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران دو کرور از این سه کرور که بعد از پنج کرور تومان وجه خسارت مشروطه میبایست داده شود تسلیم کرد همه آذربایجان انتهای مرتبه در مدت یکماه از عساکر روسیه تخلیه خواهد شد و باختیار ایرانیان واگذار خواهد گردید اما نلعه ولایت خوی مانند رهن ایصال کرور سیم از کرورات مذکوره که باید بالتمام در پانزدهم ماه اغوست ۱۸۲۸ مسیحیه برسد در اقتدار عساکر روسیه خواهد ماند. جنرالی که لشکر روسیه در اختیار او خواهد بود در باب تخلیه و رد همه یا جزء آذربایجان موافق آنکه اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران بدولت امپراطور روسیه در موعد معهوده همه هشت کرور یا همین هفت کرور تومان را داده باشد پیش از وقت دستور العمل لازمه در دست خواهد داشت و حکومت مستعار تبریز در آن وقت اختیاری را که دارد از خود سلب کرده و کلای ایران که برای این کار از طرف اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران مامور خواهند بود فوراً بتصرف آن خواهند پرداخت لکن بدون اینکه ضابطه و آسایش خاق مشوش تواند شد و در شرایط و تعهداتی که در عهد نامه عمده مصالحه الحاله و درین فصول زایده مقرر گشته است تغییر حاصل تواند کرد.

فصل چهارم - عساکر روسیه که بنا بر فصل سابق چند وقت آذربایجان را در تصرف خواهند داشت چون اختیار تام و تمام دارند که موافق صوابدید فرمانفرمای عساکر روسیه در هر جای این مملکت اقامت نمایند لهذا قرار داده شد که عساکر ایران که هنوز در بعضی اماکن آذربایجان منتشرند بلافاصله بیرون روند و خود را بولایات داخله ایران بکشند»

از این خراج هشت کرور تومان بهر زحمتی بود تأدیه شد و صفحه آذربایجان از قشون روس مصفا گردید.

کرور نهم را در سال ۱۲۴۵ که خسرو میرزا برای عذرخواهی از

وقعه گری بایدوف بسفارت به پترزبورغ رفته بود امپراطور روس محض «تحکیم مقام» عباس میرزا بدولت ایران بخشید.

اما کرورد هم همچنان بر ذمه دولت ایران باقی مانده و کار گزاران روس همواره آنرا مطالبه میکردند و حتی از آن بابت در عهد محمدشاه چیزی هم از دولت گرفتند تا آنکه در سال ۱۲۷۱ که زمان صدارت میرزا آقاخان نوری بود و زردخوردی فیما بین روس و عثمانی در گرفته منتهی به جنگ قریم گردید دولت روس باقیمانده آنرا بدولت ایران وا گذاشت و در عوض دولت ایران در آن جنگ بیطرفی اختیار نمود.

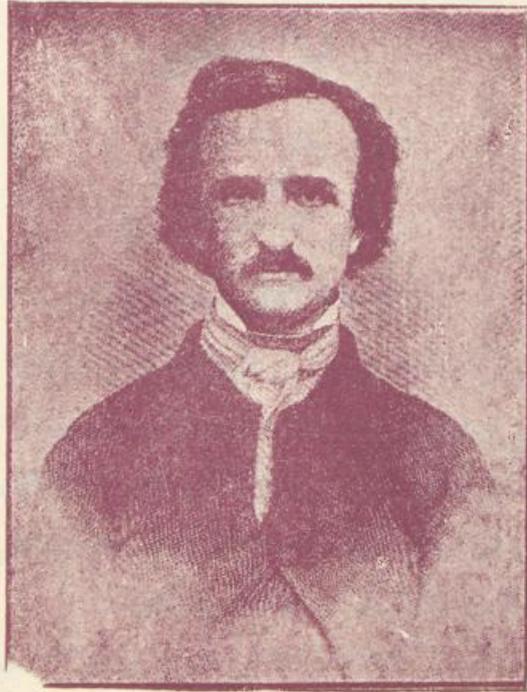
باین ترتیب عمل خراحی که در ضمن عهدنامه ترکمانچای بدولت ایران تحمیل گردیده و ممکن بود بالمآل موجب انفصال آذربایجان از بیکر ایران شود خاتمه یافت و چنان بطاق فراموشی رفت که نه تنها در آن ایام هیچکس در مقام بست این شکست بر نیامد و لزوم تلافی را تلقین نکرد بلکه روزی دو نگذشت که سران ملک بدولتخواهی روسیه گرویدند و مردم نیز مثل اینکه بلا بر همسایه نازل شده باشد از همه جا بیخبر ماندند. کمتر کسی بود که سنگ تدارک کار را بدل به بندد و پیرامون کینه وری بگردد. باین امید که دور فلک جز بر منهج عدل نمیرود و عدالت و نور سرانجام بر ظلم و ظلمت چیره خواهد شد از گذشته یاد نکردند و دل فرزندان خود را بآن نیاز زدند و همچنان یکده سال در زیر فشار عهدنامه ترکمانچای بزبان حال نالیدند تا عاقبت ریشه این بیداد در روسیه و ایران هر دو بر کنده شد و عهدنامه ترکمانچای خود بخود بر افتاد.

\*\*\*

اکنون از کسانی که بدقت بر این احوال مینگرند آنکه خود فزون جووی آرام است رفتار قوم ایران را دلیل کم خونی و تن پروری میدانند و روش مردم فرانسه و آلمان را شایسته جلوه در عرصه زندگی می شمارد اما آنکه خود از گروه میانه خواران کناره گرد است خواهد گفت:

خود بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد این راهم بدان

عبدالحسین هژبر



## ادگار الن پو

### Edgar Allan Poe

که ملقب به « پادشاه افسانه نویسان » میباشد  
سال ۱۸۰۹ در بوستون متولد شد و سال ۱۸۴۹ در  
بالتیمور وفات یافت - اهمیت عظیمی که فن افسانه نویسی  
(Short Story Writing) در عصر جدید کسب کرده  
است مستقیماً نتیجه نفوذ فوق العاده آثار و انتقادات و  
ابتکارات اوست .

## به هلن

منظومه انگلیسی

اثر ادگار آلن پو<sup>۱</sup>

ترجمه آقای مسعود فرزاد

من ترا يك بار دیدم ... فقط يك بار ... سالها پیش از این ...  
نباید بگویم شماره آن سالها چیست ... اما بسیار نیست .  
نیمشبی بود در تابستان - ماه که قرصش تمام آشکار بود در ارتفاعات  
آسمان جولان میکرد ، و مانند روح تو در جستجوی راهی بود که هر چند  
سخت باشد ویرا بالاتر از آن جایگاه برساند .  
برده نوری که تارش از ابریشم و پودش از سیم خام مینمود به  
خاموشی و آرامی ، بر چهره هزاران گل که در باغی مسحور رسته و  
سرهای خود را بسوی آسمان گردانده بودند افتاده بود .  
در این باغ هیچ بادی - جز بر نوک پا - یارای حرکت نداشت .  
پر تو مهر آمیز بر چهره این گاهها که همگان ببالا مینگریستند افتاده

### ۱ - ادگار آلن پو (۱۸۰۹-۱۸۴۹) Edgar Allan Poe

شاعر و افسانه نویس بینظیر امریکاتی در حدود نوزده سالگی بهوای جنگیدن  
بهمراهی یونانیها که برای آزاد کردن خود از ساطه ترکان سخت میکوشیدند و چند  
سالی پیش اردبایرون انگلیسی بهمین قصد به یونان رفته بود از موطن خود عازم سفر  
گردید و دو سال بعد بازگشت و از احوال او در این دو سال بهیچوجه اطلاعی در دست  
نیست فقط مسلم است که او به یونان رفته است -

بتصور من یو با آ که نسبت بهین ذوق و وجدیا ارغشتیاقی ایب داشته زودی  
از سفر به یونان که همه کس آنرا ندیده و دیگران بهمین قصد یش از خود او بدانجا  
رفته و تازگی امر را از میان برده بودند فسخ عزیمت کرده و از میان راه بجانب  
آسیا آمده و در عربستان و ایران مدتی سیاحت کرده است - از حقایق مؤید این

بود و گالها پپاس این موهبت از سر اشتیاق جان سپرده و ارواح عطر آگین خود را به ماه نیاز مینمودند .

پرتو بر چهره این گالها که بیلا مینگریستند افتاده بود و آنان یکان یکان لبخندی زده جان فدا میکردند ، و اینهمه از آن روی بود که تو در آن باغ آرمیده بودی و همه چیز بسبب حضور تو لطف یافته و افسون شده بود .

ترا دیدم که لباسی سفید بر سر اپای خود آراسته و بر بستری از بنفشه باز تکیه زده ای . - تو نیز مانند آن هزاران گل ، چهره خود را بسوی آسمان گردانده بودی و ماه بر آن میتافت ، اما ، دریغا ، که بر چهره تو اندوه نقش بسته بود !

آیا این سر نوشت نبود - (سر نوشت ، که نامش اندوه نیز هست)؟  
 آیا سر نوشت نبود که مرا واداشت تا در این نیمشب تابستان برای تنفس بوی خوشی که چون بخور از گیاهای خفته بر میخاست برابر آن باغ توقف کنم؟ ... هیچ پائی گام بر نمیگرفت و جهان منقور سراسر بخواب رفته بود ، فقط تو و من - (آه ای آسمان ! - ای خدا ! چگونه هنگام توأم کردن این دو کلمه قلب من به طیش میافتد!) فقط من و تو بیدار بودیم ... من درنگ کردم ... نگرستم ... ناگهان همه چیز ناپدید شد!  
 (آری - بیگمان این باغ مسجور بود!)

فرض (که البته نمیتوان بطور قطع درباره آن حکم کرد) یکی اینست که یو پس از مراجعت به امریکا اول کتاب شعری موسوم به «الاعراف - Al Aaraaf» و پس از آن کتاب شعری دیگری موسوم به «تیمورلنگ - Tamerlane» (بترتیب مسافرت اول به عربستان و سپس با ایران) انتشار داد - قبل از این موقع هیچ اثر ادبی از وی ظاهر نشده بود - اما در کایه آثار وی رنگ آمیزی شرقی با اصول صنعتی غربی به بهترین طرز ترکیب یافته و قابل ملاحظه آنکه از مشرق زمین جز ایران و عربستان به هیچ مملکت دیگر (مثلا عثمانی یا هند یا چین) اشاره نمیکند - اما بسیار شیفته کلمه Arabesque بوده و تشبیهاتی ماخوذ از زندگانی عرب بکار برده و حتی کلمه «مسلمین» را عینا (Moslemim) استعمال کرده در حالیکه معاصرین و نویسندگان بعد از او برای جمع «مسلمان» یا Moslems استعمال میکنند و یا Musulmans\* .

تلاو مرواریدگون ماه از میان رفت، مرزهای خزه پوش و جاده های پیچاپیچ، گلهائی که در نزدیکی تو خرم بودند و درختان ناشاد دور از تو، دیگر هیچ دیده نمیشدند، حتی عطر گلهای خفته در آغوش هوای شیفته فرو مرد.

همه چیز - همه چیز پایان رسید - جز تو، جز چیزی کمتر از تو؛ جز همان فروغ ملکوتی چشمان تو، جز تنها آن روحی که در چشمان متوجه با آسمان تو جای داشت.

من فقط چشمان ترا میدیدم - آنان دنیای من بودند.

فقط آنها را میدیدم... ساعتی دراز نگر ایستم و جز آن چیزی ندیدم، و هنگامیکه ماه پائین رفت - باز آن دو چشم در مقابل من بود. چه سرگذشتهای شورانگیزی در آن دو گوی بلورین خوانده میشد! چه تیره اندوهی! - چه دراز آیدی! چه غروری عظیم و خاموش چون دریا! چه آرزوهائی بی پروا! و با اینهمه، چه عشقی شدید و بی پایان! باری ماه یکبار از نظر ناپدید شد و در جانب مغرب سر بر بالینی از ابرهای رعذزای بنهاد تو نیز همچون شبح یک پری دور شدی و درختان گور مانند، ترا در بر گرفته از من نهان ساختند.

اما چشمان تو بر جای بماندند - ماندند و نرفتند - هنوز هم نرفته اند! آن شب که تنها تا خانه رفتم در تمام راه پیش پای مرا روشن

\* اشارات راجع بایران او بسیار زیاد است - مکرراً شهر شیراز و «شاعر شیراز» و «پرسپولیس» را نام برده و یک افسانه مخصوص بنام «شب هزار و دوم» راجع بشاهزاده خانم ایرانی شهر آزاد دارد -

فرض دیگر من اینست که در این مسافرت شرقی بدحتری دل باخته و البته بمناسبت جوانی و سرگردانی و بی پولی و مفارقت زادی و زبانی باو دست نیافته و از این قضیه بی اندازه متأثر و معنوم گردیده است بطوریکه در تمام عمر خود آن راز را عزیز داشته و ذکر آن با دیگران میان نیاورده ولی تصویر آن دختر را در اشعار و افسانه های بسیار گنجانده است، و معشوقه ای که با سامی مختلف در آثار خود از او سخن میراند و از جدائی او اظهار تأسف شدید بلکه جنون آمیز میکنند همین دختر شرقی و شاید ایرانی باشد - \*\*

میداشتند، و تا کنون (بر خلاف امیدهای من که از من گریزان شده‌اند) هرگز چشمان تو مرا ترك نگفته‌اند. مرا پیروی میکنند - رهنمای سالیان عمر من گردیده‌اند، ایشان فرشتگان مباشر من هستند - و من بنده آنانم، کار ایشان روشنی بخشیدن و افروختن است و وظیفه من نجات یافتن بوسیله نور پر مهر ایشان، و طاهر شدن در آتش شوق ایشان و مقدس گشتن در شعاع بهشتی ایشان.

چشمان تو روح مرا از زیبایی (که نام دیگرش امیدست) بر میکنند و بر مقامی بلند در آسمان قرار دارند - آنان ستارگانی هستند که من در پاسداریهای خاموش و غم افزای شبانگاهی خویشتن در پیش آن بزانو میافتم ... و حتی در میان درخشندگی خیره کننده نیمروز نیز آنها را می بینم - که بشکل دو ناهید درشت بر من بلطف میتابند و خورشید از خاموش کردن آنان عاجز است!

\*\*\* شك نیست که دلایل حاضر ناقص و محتاج به تشریح مفصلتری است که عجاله مجالی برای آن نیست - ولی راجع به شعری که ترجمه شده است یعنی «به هان» من دوست دارم پیش خود خیال کنم که یو شی تنها در یکی از شهرهای خودمان مثلا همان شیرازی که بتکرار از آن یاد کرده‌است بوده و از نزدیک باغی میگذشته - بنور ماه دختری را که چادر نمازی سفید رنگ بسر داشته ولی فقط چشمان فتان ایرانیش نمایان بوده در آن باغ مشاهده کرده‌است - دختر بمحض دیدن او بداخل باغ گریخته و پشت درختان انبوه پنهان شده و فقط خاطره چشمان خود را تا ابد در دل پویا دگر گذاشته‌است. يك چیز را خواننده میتواند کما بیش بطور قطع حس بکند - و آن نکته این است که موضوع چنین شعری را در هیچ کجای امریکا نمیتوان یافت -

### وطن پرستی

هیچکس را در جهان آن زهره نیست کوی سخن راند ز ایران بر زبان  
مرغزار ما بشیر آراسته است بد توان کوشید با شیر ژبان!  
فرخی سیستانی (متوفی در ۲۲۹)

# داستان بزرجمهر حکیم

بقلم آرتور کریس تن سن ترجمه آقای عبدالحسین میکده

۴

در این صورت دو ماخذ پهلوی ما پند نامک و کتاب بازی شطرنج بایستی دیرتر تدوین شده باشند یا لا اقل آنها را چندی بعد نوشته باشند و مؤلف یا نویسندۀ آنها هم معرب بزرجمهر را بشکل پهلوی وزرک مهر ساخته باشد .  
با مطالعه در قسمتی دیگر از دیباچه بندنامک که بزرجمهر در آن اشاره ذیل را نموده است می توان ثابت کرد که پند نامک - بشکل فعلی - کتابی است که مبدأ آن زیاد کهنه نیست .

« در مدت سیصد سال ۱ خاندانی تباه شد و نامش فراموش شد که کسی یادی هم از آن نمی کند و مابعد معان در هم ریخت و بنایا کی آلوده شد . »  
بدیهی است که این کلمات پس از غلبه مسلمان بر ایران نوشته شده است . بر طبق این جمله ما می توانیم تاریخ انشاء آنرا بسه قرن بعد از سلطنت خسرو اول یعنی در اواسط قرن نهم میلادی ( قرن سوم هجری ) تعیین کنیم .

این درست همان موقع بحیوۀ تدوین کتب پهلوی است بدست علماء دین زرتشت از روی بقایای ادبیات مذهبی عهد ساسانیان گمان می کنم بنا بر مطالبی که گفته شد می توان با قدری احتمال بسط و توسعه داستان بزرجمهر را به ترتیب ذیل خلاصه نمود .

در موقع سلطنت خسرو اول ایران در تحت نفوذ ادبیات و تمدن هندوستان قرار گرفت . یکی از اولین محرکین جریان این نفوذ برزویه طبیب بود که برای مطالعه در حرفت و شغل خویش به هندوستان رفت و کتاب پنجنتترا را با اسم کللیک و دمنگ به پهلوی آورد و مقدمه بر آن نوشت مشتمل بر ترجمه حال خویش که در آن فلسفه بشری متمایل بزهد و ریاضت راعرضه کرد که هر چند باطناً با مذهب زرتشت مخالف است ولی چون با مذهب قدریان که نتیجه زروانیت رسمی است آمیخته بود ذوق و فکر مفکرین ایران قدیم را جلب نمود .

برزویه مورد عنایت خسرو اول بدین جهت واقع شده بود که پادشاه کمتر از روحانیان زرتشتی تعصب داشت و بافکار فلسفی یونانیان و هندیان علاقه مند بود . کتاب کللیک معروف گشت و بزودی در طبقات فاضل ایران قدیم شناخته شد و چنان باعث شهرت مترجم آن گردید که نسلهای بعد نام او را بدیباچه یک کتاب دیگر هندی - بازی شطرنج به پیوستند . کلمات و عبارات حکیمانهای از برزمهر - نام اصلی برزویه - نقل نمودند و جملاتی پر از اندرز و پند باو نسبت دادند که شخص او هرگز آن جملها را ادا

۱ - بکتاب « تحقیقات درباره مذهب زرتشت و ایران قدیم » که مؤلف نوشته است مراجعه شود . صفحه ۵۰ و مابعد .

نکرده است. بعدها افسانه‌ها و داستانهای مختلفی که بحکماء دیگر مرتبط بود با اسم برزهمر پیوسته شد. با این ترتیب در طول چند قرن راجع به برزهمر افسانه‌هایی ساخته شد که حتی موضوع کتابهای کوچک افسانه‌های عرب واقع گردید. - در نتیجه قرائت غلط رسم الخط عربی پهلووان داستانها و گوینده جملهای حکیمانه «بزهمر» نامیده شده است ولی چون نام مترجم پهلوی کلایک همواره بشکل مصغر برزویه ضبط شده بالاخره چنین گمان میکنند که برزویه و بزهمر دو شخص مختلف و معاصر هستند که هر دو نیز در یک شهر تولد یافته‌اند. - معهذاتر هويت و شخصیت اصلی آنها باقی است: میگویند بزهمر یاره‌ای از قسمتهای کلایک را تدوین نموده یا بیشتر آنکه برزویه آنرا از هندوستان آورده و بزهمر آنرا ترجمه کرده و مقدمه بر آن نوشته است. (در آن مقدمه برزویه بصیغه متکلم وحده افعال را صرف میکند. ۱۰) بالاخره داستان جستجوی گیاه روان بخش و کشف کتاب کلایک با اسم برزویه متصل شده در صورتیکه تمام افسانه‌ها و عبارات حکمتی با اسم بزهمر پیوسته شده است.

بر طبق نمونه داستان احیقر که روایت آن در تهیه افسانه بزهمر دخیل بوده بزهمر را وزیر اعظم پادشاه بزرگ قلمداد نموده و باین مناسبت کلمات و پندهای مربوط بمملکتداری را باو نسبت داده‌اند.

در قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری که روحانیان زرتشتی سعی در احیاء ادبیات مذهبی بزبان پهلوی که در آنوقت جزء السنه مرده بشمار میرفت مینمودند اسم مجعول حکیم را گرفته و آنرا بترکیب پهلوی (وزرگ مهر) درآوردند و با تفصیلات مقدمه کلایک کتابی بسبک اندرزهای زرتشتی تألیف نمودند که در آن چند عبارت که فلسفه بشری و وارستگی برزویه را افشا میکند با مطالب حکمتی و الهی تالیف نمودند بطوری که از آن این پندنامک را که یک کتاب اساسی برای حاجت مؤمنین است ساختند.

ظاهراً در حدود همان موقع است که داستان بازی شطرنج بزبان پهلوی نوشته شده است.

در اواخر قرن دهم میلادی (قرن چهارم) پندنامک با اصلاحات و الحاقات لازمه برای موافق کردن آن باذوق و فکر عامه مسلمان بفارسی ترجمه شد و این همان ترجمه ایست که فردوسی آنرا در شاهنامه [بشعر] آورده است. ظفر نامه فارسی که امروز وجود دارد نیز همان ترجمه است که با تعبیرات بیشتری آمیخته شده است. افسانه‌های مربوط ببزهمر در ترجمه عربی حدای نامک که منبع اصلی آثار تعالی و فردوسی بوده نیز داخل شده بودند.

بالاخره هويت سیاه برزین یا [سیماه] برزهمر با هويت بزهمر توأم شده و با انتساب قتل برزین به برزهمر تقیصه ای را که در ترجمه حال او موجود بوده باین ترتیب رفع نموده‌اند.

۱ - با کتاب و . شوون شرح کتابهای عربی مجلد دوم صفحه ۸۴ راجع به «کلایک»: فصل چهارم مربوط به برزویه طیب نگارش بزهمر پسر بختگان مقابله شود.

چون لااقل دو یاسه نفر از بزرگان بامر هرمزد چهارم بقتل رسیده اند - مطابق جامع ترین روایات که روایت فردوسی میباشد - باید دانست سومین این رجال تاریخی ۱ سیماه برزین یا برزههر برزویه طبیب (برزمهر) است که بقتل رسیده یانه . تصور میکنم این احتمال خیلی ضعیف و سست است و دو دلیل مؤید این تصور می باشد :

اولاً خیلی عجیب است اگر نام یکنفر را بدو شکل مصغر مختلف ضبط کنند یعنی برزویه و برزین .

ثانیاً از روایاتی که پایه و اصل منابع ما میباشد چنین برمیآید که شهیدان ظلم و تعدی هرمزد از نجباء عالی ترین طبقات الناس بوده اند ولی هیچ دلیلی نیست که ثابت کند برزویه طبیب - هرچند از خانواده خوبی هم باشد - بطبقه مزبور تعلق داشته باشد خاصه که تا زمان خسرو دوم عروج باین طبقه کاری بسیار مشکل بوده است . بعدها افسانه ها و حکایات و قصص جدیدی بافسانه های پیشماری که درباره بزرجمهر موجود بوده علاوه شده است . تعجب این است که داستان رشته جواهری که مرغی بلید و مطابق روایت شاهنامه باعث خشم خسرو انوشیروان بر بزرجمهر واقع گردید باطرز دیگری در یکی از دو افسانه ای که مربوط ببزرجمهر در مرزبان نامه یافت میشود نقل گردیده است .

۱- ایزدکشسب یا ایزدکشنسب وزیر هرمزد - برطبق داستان بهلوی وهران جوین - کشته شده است اما نه بدست هرمزد بلکه یکی از ههراهان خاص او در جنگ او را بقتل رساند ( در دیناوری و نهایت الارب و باعمی منقول است که پسر عمویش او را کشت ) این یکی از بزرگترین رجال است که یرو کویوس «Procopé» و مناندرس «Ménandre» اسمش را ایسندگوسنس ، یسندگوسنت ضبط نموده اند ( پوستی در کتاب اسامی ایرانی صفحه ۱۴۹ ) و هران اذرمهان محتمل است همان وهران اذر اذرمهان باشد که نام و تصویر او برنگینی نقر شده است . ( موردتمان در مجله انجمن تحقیقات شرقی سال سی و یکم صفحه ۵۹۴ نمره ۳۰ ) Z. D. M. G.

## ضمیمہ

مستخرج از مقدمه کمالیہ و دمنہ کہ برزویہ بہ پهلوی نوشته و ابن المقفع آنرا  
بعربی آورده است :

چنین گوید برزویہ طبیب مقدم اطباء پارس کہ پدر من از لشکریان ۱ بود و  
مادر از خاندان علماء دین زردشت و اول نعمتی کہ خدای تعالی ۲ بر من تازه گردانید  
دوستی پدر و مادر بود و شفق ایشان بر حال من چنانکہ از فرزندان دیگر مستثنی بودم و  
بمزیت تربیت و تشریح مخصوص شدم و چون سال عمر من بہفت رسید مرا بمؤدبان سپردند،  
چون در کتابت ماهر شدم پدر و مادر را شکر گفتم و در علوم نظر کردم نخستین چیزی  
کہ در آن رغبت کردم علم طب بود و چندانکہ اندک مایه وقوف افتاد و فضیلت آنرا  
شناختم بر رغبتی صادق و حرصی غالب در تعلیم آن می کوشیدم تا بدان صنعت شہرتی  
تمام یافتم و در معالجه بیماران مہدی شدم . آنگاہ نفس خویش را میان چهارکار  
کہ تکابوی اهل دنیا از آن نتواند گذشت مخیر گردانیدم: و فورمال، لذات حال، ذکر  
سایر و ثواب باقی . آنچه مرا باین انتخاب واداشت این بود کہ علم طب بنزدیک همه  
خردمندان ستوده است و پیروان هیچ کیش و مذہبی آنرا ذم نکنند و در کتب طب  
آورده اند کہ فاضل ترین اطباء آن است کہ بر علاج از جهت ثواب آخرت مواظبت  
نمایند کہ بملازمت آن سیرت نصیب دنیا ہرچہ کاملاً تر بیاید و دستگیری عقبی مدخر  
گردد تا چون آن تاجر نباشد کہ یا قوت سرخ گرانہائی را کہ بدان تمام ثروت دنیا  
میتوانست یافت بخرمہر بی بہائی داد، و باز در کتب قدماء یافتیم کہ طبیعی کہ بصنعت  
خویش مزد اخروی طلبد از نصیب دنیوی باز نماند و بدان کشاورز ماند کہ غرض  
او در پراکندن تخم دانہ باشد کہ قوت اوست اما گاہ کہ علف ستور است خود بتبع  
حاصل آید .

پس بر مداوی بیماران بجهت ثواب آخرت اقبال کردم و ہر کجا از بیماری  
نشان یافتیم کہ در وی امید صحت بود معالجه او بروجہ حسبت کردم و اگر امیدشفا  
بیز مقطوع بود برای تسکین درد و رنج او ہرچہ در قوه داشتیم دریغ نکردم و بر کار  
خود اجر و مزدی نخواستم و چون یکچندی گذشت و طائفہ از امثال خود را کہ در علم  
دو ن یا برابر با من بودند در مال و جاہ برخوبستن سابق دیدم نفس بدان مایل گشت  
و تمنی مراتب این جہانی بر خاطر گذشتن گرفت نزدیک آمد کہ پای از جای برود  
با خود گفتم ای نفس میان منافع و مضار خویش فرق نمیتوانی کرد و خردمند چگونه  
آرزوی چیزی در دل جای دہد کہ رنج و تعب آن بسیار باشد و انتفاع و استمناع آن  
اندک و اگر در عاقبت کارها فکرتی شافی واجب داری حرص و شرہ این عالم بر تو  
بسر آید و قویتر آسیبی در کارهای دنیا مشازکت مشتت دوز عجز است کہ بدان مغرور

۱- راجع بلشکریان و « اسواران » بکتاب « شہنشاہی ساسانیان » بصفحہ ۴۴  
مراجعه شود . این کتاب را دوست فاضل و محقق ابن بندہ آقای مجتہبی مینوی بفارسی  
ترجمہ فرمودہ اند و قریباً طبع خواهد شد .

۲- منظور یزدان یا اورمزد است کہ در ترجمہ تغییر یافته است .

گشته اند از این اندیشه ناتوان در گذر و همت بر اکتساب ثواب آخرت مقصور گردان که راه مخوف است و ... چون بر این سیاحت در مخاصمت نفس مبالغت نمودم بر راه راست باز آمد و برغبتی صادق و حسبتی بی ریا روی بعلاج بیماران آوردم و روزگار دراز در آن مستغرق گردانیدم تا بمیامن آن در های روزی بر من گشاده گشت و صلوات پادشاهان بر من متواتر شد و پیش از سفر هندوستان و پس از آن انواع دوستگامی و نعمت دیدم و بجاه و مال از امثال و اقران گذشتم .  
( سپس مقداری از مشهودات و آراء شخصی خود را درباره ادیان و ملل و صعوبت تمیز بین بدو خوب بیان نموده است . بصواب یا بخطا نولد که گمان میکنند که این قسمت را ابن المقفع بر این فصل علاوه نموده است ؟ )

بنابراین از رنجابیدن جانوران و کشتن مردمان ... ( چون ابتداء فصل )  
( پس از مباحثات جدیدی بانفس مؤلف بر آن میشود که چون تقدیر انسانی نامعلوم است بهتر این است که بکارهای اخروی و بامور معنوی بپردازد )  
... بدین امید عمری میگذرانستم ... تا سفر هندوستان پیش آمد بر قدم و در آن دیار هم شرائط بحث و استقصاء هر چه تمامتر بجای آوردم و بوقت بازگشتن کتب [ استنساخ نموده ] آوردم و یکی از آن کتابها کلیله و دمنه است . ( نقل از کلیله بهرامشاهی )

### مستخرج از پندنامک بزرجمهر

#### ۱ - پندنامک پهلوی

۱ - من بزرگمهر بختگان ... ۴ . این یادگار را بیاری و نیروی بزدان و دیگر روانهای خوب و بفرمان خسرو شاهنشاه ایرانیان هوشتم تا فرهنگ خوب بودن را برای آنان که بحکم تقدیر و امتیاز بر مسند سعادت تکیه زده اند شاید و آنرا بگنج شایگان نهادم .

۱ - مقصود شاهنشاه ( شاه شاهان ) و شاهزادگانی است که بعنوان پادشاهی حکومت میکردند .

۲ - مترجم گوید عقیده یروفسور نولد کد تأیید میشود با آنچه که ابوریحان بیرونی در کتاب الهند گوید :

« آرزو دارم کتاب پنج تنترا را که نزد ما به کلیله و دمنه معروف است ترجمه کنم زیرا این کتاب که از هندی بفارسی و بعد از فارسی بهربی رفته است بردست کسانی گذشته است که از تغییر مصون نمانده است . چنانکه عبدالله ابن المقفع باب برزویه را بر آن افزوده است بقصد آنکه مردمان سست عقیده را در دین بشک اندازد تا بسهولت بمذهب مانوی در آیند . در صورتیکه ابن المقفع از اضافه کردن این باب دریغ نکرده لابد از تغییر اصل کتاب نیز خودداری ننموده است . »

۳ - استاد کریستنسن ترجمه مناصبی که بزرجمهر برای خود شمرده چنین کرده است : « وزیر اعظم شورای خصوصی ممالکت و هیر بد خسرو » ولی این ترجمه با دین پهلوی که آن نیز چندان روشن نیست کاملاً تطبیق نمیکند .

از آنجا که خواسته گیتی همه گذرنده و تباہ شدنی و گردنده است آنکس هم که دارای خواستهای این جهانی شود، و موهبت الهی بر او فر و بزرگی بخشد، و کوشش بی رنج او را میسر گردد، و خواسته فراوان اندوزد، و بمهترین کار و پادشاهی رسد، و برترین جاه را گیرد، و بزرگترین نام خواهد، و بنامبردارترین طریقی افروزش مان و میهن کنند ۱، و او را زندگانی دراز و افزایش فرزند و بیوند و امید بزرگ و موهبت نیک برای عدل و داد و سود مردمان و پایداری نام و کارهای پادشاهی و نیز هرگونه فرخی دیگر در گیتی که هر یک گسواه دیگری است حاصل شود چون با صاحبان این عقیده همداستان باشد که آن چند چیز را پایداری نیست مردی دورین گردد.

در مدت یکصدسال تن بیایان و پادشاهی به نیستی رسید و در مدت سیصدسال دوده به بتباهی و نام بفراوشی رسید و از خاطرها محو شد و مان و میهن بسوی ویرانی و آلودگی و ناپ و بیوند به پستی و ناپایداری رفت و کوشش به بی بری و رنج و بار به بی ثمری رسید و پادشاهی بدست خدایان نماند و خواسته بدست آنانکه فرخی زمان ایشانرا آفریده شده بود نایستاد اما کار روز بازبین پایداری است و تباہی نیابد و حقیقت رادی و نام آنجهانی و کردار نیک هیچکس را نتوان از میان برد.

۱ اکنون من هر چند میلی غالب بکوشش در رادی ورزیدن و پرهیز از گناه کردن دارم در قدرتم نیست که از عمل بر موجب فرمان خدایان زمان حکومت جائزه جلوگیری کنم، چشم را از دیدن گناهان تا آنجا که می دانم بمیل پرهیز می دهم. به هستی یزدان و نیستی دیوان، دین و روان و هشت و دوزخ و روز شمار و جزای سومین روز بعد از مرگ و رستاخیز و زندگی آنجهانی بیگمانم و رادی و آسایش تن و روان و جان و هر نیکی دنیوی و اخروی دلخواه من است و نیز برای سود مردم روزگار کلمه ای چند بر این یادگار نوشتم.

۲ - کدام مردم فرخ تر است؟ آنکه بی گناه تر

۳ - کدام بیگناه تر؟ آنکه بقانون یزدان راست تر ایستد و از قانون دیوان

بیشتر پرهیزد.

۴ - که قانون یزدان و چه قانون دیوان؟ قانون یزدان خوبی و قانون دیوان

بدی است.

۵ - چه خوبی و چه بدی است؟ خوبی در اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار

نیک و بدی اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد است ....

۸ - بخوبی کیست شایسته تر؟ آنکه دانای تر.

۹ - که دانای تر؟ آنکه فرجام تن و دشمنیهای روان شناسد و خوبشتر از دشمنی

روان بی بیم و برتر داند.

۱۰ - چه فرجام تن؟ فرجام تن تباہی بدن و دشمنی روان این اند: دروج،

۱ - ترجمه مؤلف محترم باین ترتیب است: «که افروزش آنش مقدس در خانه

مغان کند».

اهریمنی، بفریفتن و نابودی مردمان فراز دادن.

۱۱ - آن دروج چه؟ - آزونیاژ، خشم و رشک و ننگ و شهوت و کین و غفلت و سخن چینی

.....

۲۲ - مردمان را کدام هنر به؟ - دانش و خرد [ خداداد ].

۲۳ - ... کدام يك ازین دو بهتر؟ آنکه تن بی بیم تر و بی گناه تر و بی رنج تر تیمار کند.

۲۴ - دانش یا خرد [ خداداد ] کدام برای مردم بهتر؟ خرد شناسائی کار و دانش پسندکار است.

۲۵ - گهر کدام به؟ زیرمنشی و چرب گوئی.

۲۶ - خوی چه به؟ نهانی بهشت ایزدان خواهی

۲۷ - دادچه به؟ بهی

۲۸ - کام کدام راست تر؟ بی گناهی

۲۹ - خوبکاری کدام به؟ خرسندی باندک

۳۰ - کرداری چه به؟ دین بیادداری

۳۱ - فرهنگ کدام به؟ آن که بدان راندن زمان و رهانیدن روان بهتر توانند

۳۲ - آزرم کدام به؟ بهدوستی و خوشکنی

۳۳ - دام (Gloire) چه مه؟ خویشکاری

۳۴ - هیما (دشمن) کدام سترتر؟ کنش بد

۳۵ - بمردمان فرهنگ به یا گوهر خرد؟ افزایش تن از فرهنگ باشد و خیم (Caractère) پایدار از گوهر خرد آید. فرهنگ آراینده تن است و خیم نگاهبان جان.

.....

۵۶ - چیزیکه بمردمان رسد بیبخت بود یا به کنش؟ بخت و کنش بایکدیگر چنان اند که تن و جان، چه تن بی جان کالبدی بیکار است و جان بی تن باد ناگرفتنی است، و چون بایکدیگر آمیخته باشند نیرومند و سودمند باشند ۱.

۵۷ - بخت چیست و کنش چیست؟ بخت نیز کنش نهانی است که بمردمان داده شده است.

۵۸ - خواسته گیتی بچه ماند؟ بچیزیکه بخواب بیند گاه نیک و گاه بد، چون از خواب بر آیند چیزی آنجا نیست.

۱ - این موضوع در اواخر دوره سلطنت ساسانیان همواره مورد بحث بوده و بافکری قدری در کتاب «مینوی خرد» که کتاب پهلوی آن دوره میباشد مورد فحص و بحث قرار گرفته است. در دوره بعد از ساسانیان متابعت شدیدی که از مذهب زرتشت بعمل میآمد این عقیده را قدری مطرود و مردود ساخت. بکتاب «تحقیقات درباره مذهب زرتشت در ایران قدیم» تألیف آقای کریس تنسن بصفحه ۵۷ و مابعد مراجعه شود.

۵۹ - اندر گیتی که سر بلند تر؟ فرمانروای نیرومند پیروزگر نکوکار

۶۰ - که متمدن تر؟ درویش نابخرد کجرو

۶۱ - که نافرغ تر؟ دین آگاه کجرو

.....

۱۶۹ - به گیتی فریخته موبد اگر چند بسیار خواسته اندر جهان دارید، چه گیتی

بکس بنماید و نه گوشک و خان و مان و شادی بارت دهد ... ۱

## روایت فردوسی

### مستخرج از اولین ظفرنامه فارسی

یکی آفرین کرد بر شهریار	که دل شد بکردار خرم بهار
چنین گفت کای داور تازه روی	که بر تو نیابد سخن عیب جوی
خجسته شهنشاه پیروز بخت	جهاندار با دانش و نیک بخت
نوشتم سخن چند بر بهاوی	ابر دفتر و کاندن خسروی
سپردم بگنجور تا روزگار	بسر آید بخواند مگر شهریار
بدیدم که این گنبد دیر ساز	نخواهد همی لب کشادن بر از
اگر مرد برخیزد از تخت بزم	نهد بر کف خویش جانرا بر زم
زمین را ببردازد از دشمنان	شود ایمن از رنج اهریمنان
شود پادشا بر جهان سر بسر	بباید سخنها همه در بندر
بگیرد بهردی جهان فراخ	کند گلشن و باغ و میدان و کاخ
نهد گنج و فرزند کرد آورد	بسی روز بر آرزو بشورد
فراز آورد لشکر و خواسته	شود کاخ و ایوانش آرامه
گرایدونکه درویش باشد برنج	فراز آرد از هر سوئی نام و گنج
ز روی و ز ناروی کرد آورد	ز صد سال بر بودتش نگردد
شود خاک و بی بر شود رنج اوی	بدشمن بماند همه گنج اوی
نه فرزند ماند نه تخت و کلاه	نه ایوان شاهی نه گنج و سیاه
چو بنشیند آن جستن باد اوی	بگیتی نگیرد کسی باد اوی
برین کار چون بگذرد روزگار	ازو نام نیکو بود یادگار
ز گیتی دو چیز است جاوید و بس	دگر هر چه باشد نماند بکس
سخن گفتن نغز و کردار نیک	بماند چنان تا جهانست و ربک
ز خورشید و ز آب و ز باد و خاک	نگردد تبه نام و کفتار یاک
بدینسان بود گردش روزگار	خنگ مرد با شرم و برهیزگار

۱- تمام این قسمت بسعی و اهتمام دوست فاضل و ارجمند من آقای مینوی

از کتب گنج شایگان که نسخه‌ای از آن در کتابخانه مجاس موجود است استخراج شد و چون بی یاری و همراهی ایشان انجام این کار از عهد من بنده خارج مینمود فرصت را مغتنم شمرده و با بن وسیله تشکرات همیشگی خود را از ایشان تجدید میکنم ..

# جشن مهرگان

نگارش آقای ذبیح‌الله صفا

۴

\*\*\*

اما پس از تسلط یونانیان چنانکه مشهور است تاریخ اوستائی در دربار متروک گردید و تاریخی بمیان آمد که در نزد ما بتاریخ اسکندری معروف است و مبداء آن شاید سال ۳۱۲ ق. م یعنی سال تاسیس ساسانه‌سلوکی باشد. ماههای این تاریخ مقدونی بوده است. بدین ترتیب دیده میشود که ماههای اوستائی و بتبع آنها اعیاد ملی و مذهبی ایرانیان در دربار سلاطین از نام و نشان بیفتاد و شاید در این اوقات فقط ملت ایران را بتوان پشتیبان و ضامن بقای آنها دانست. از این جهت نمیتوانیم در باب اعیاد ایرانی و مخصوصاً مهرگان که موضوع بحث ماست بتحقیق چیزی بگوئیم و مراسم آنرا در این هنگام معاوم سازیم.

در عهد اشکانیان یارتی، باز مهرگان سر از بالین احترام برداشت و دوباره پاس در دربار شاهان نهاد و این معنی از حکایتی که تعالی در کتاب «غرر اخبار مارک انفرس و سیرهم» در باب موبدان موبد وقت و خسرو یسر فیروز اشکانی مینویسد بخوبی بر میآید و برای اطلاع از آن باید بصفحات ۴۷۱ و ۴۷۲ از کتاب مزبور رجوع کرد. مطلب مهمی که از این حکایت بر میآید اینست که شاه در روز مهرگان بار میداد و بزرگان ممالک بتقدیم هدایا مبادرت میکردند و موبدان موبد نیز در این کار از دیگران بیرونی مینمود و شاید هدایای او زودتر از سایر پیکشها بخدمت شاه فرستاده میشد. بهر حال وجود جشنهای تاریخ اوستائی در دربار اشکانی از وجود اسامی شهور تاریخ مزبور بر روی سکه ها و اسناد دولتی؛ و نیز از اقدامی که در

۱ - مبداء این تاریخرا باختلاف سال اول جلوس اسکندر (۳۳۶ ق. م) و وفات او (۳۲۳ ق. م) و هفتمین سال سلطنت او (۳۳۰ ق. م) یعنی سال شکست قطعی داریوش سوم و قتل او (دوازده سال پس از مرگ او) (۳۱۲ ق. م) یعنی سال جلوس ساوکرس نیکاتور بتخت سلطنت ایران) نوشته اند ولی اکثر از محققین همین قول اخیر را قبول کرده اند. (رجوع شود بشرح بیست باب).

۲ - ایران باستانی س ۲۶۷ - این تاریخ اسکندری بتاریخ ساوکری معروفست.  
۳ - آقای مینوی حکایت فوقرا در مجله تقدم ترجمه کرده اند.  
۴ - ایران باستانی ص ۲۶۷.

کتاب دینکرت Dinkart به وَلَکَش Valkach پادشاه اشکانی (۵۱-۷۷ میلادی) در باب جمع آوری اوستا نسبت داده شده است. بر ما ثابت میشود و از نیروی میتوان قول تعالی را قبول کرد و حکایت فوقرا اقلاً دایل مرسوم بودن جشن مهرگان در دربار شاهان اشکانی دانست.

### مهرگان در عهد ساسانیان

دربار شاهان ساسانی برای مهرگان مراسم مخصوصی قائل میشد و اساساً از آنجا که سلاطین ساسانی پایه قدرتشان بر اصل مذهب استوار بود و در احیاء مراسم قدیم ایران و قوانین مذهب زرتشت سعی بلیغ داشتند تشریفات جشنهای ایران و مخصوصاً نوروز و مهرگان را باقصری الغایه افراط رسانیده بودند. بجز در موقع نوروز و مهرگان که یکی در هنگام بهار و دیگری بفصل خزانست بارعام معمول نبود و شاید شاهان ساسانی در این امر پیروی از سلاطین هخامنشی کرده باشند.

یکی از خصایص درباری ساسانیان اینست که هر روز از ایام سال را شعری جدید و نواختنی تازه در خدمت شاهنشاه مرسوم بود. و بنا بر این در هر يك از ایام اعیاد آوازهها و آهنگهایی وجود داشت که بهمان روز اختصاص داده میشد چنانکه در ایام نوروز آهنگهای «نوروز بزرگ» و «نوروز کبچاد» و «نوروز خردک» و «ماز نوروز» و «بادنوروز» و اقسام این الحان نواخته میشد و نیز چنانکه جاحظ میگوید در این ایام مغنیان با آوازهایی از قبیل «غنا و مخاطبه» و «آوازهای بهاری» و آوازهایی که اخلاف زرتشتیان از آنها یاد کرده اند و باغانی «آفرین» و «خسروانی» و «ماذرستانی - مازندرانی» مترنم میشدند.

در ایام مهرگان نیز ناگزیر از اقسام این آهنگها نامی بمیان میآمد که امروزه از آنجمله جزاسامی الحان «مهرگانی» و «مهرگان بزرگ» و «مهرگان خردک» برای ما چیزی نمانده است.

در روزهای مهرگان و نوروز معمولاً یارسیان مشک و عنبر و عود هندی بیکدیگر هدیه میدادند و ملوک روغن بان را تبرکاً بر خود میمالیدند و گاه عوام الناس نیز بدین کار مبادرت مینمودند. رسم پادشاهان ساسانی در مهرگان بر سر نهادن تاجی بود که صورت آفتاب بر خود داشت و سببش اعتقاد ایرانیانست باینکه در روز مهرگان خورشید درجهان آشکار شد و بقولی اولین کس که در اینروز بنزد شاه میآمد موبدان موبد بود و او طبقی با خود میآورد که در آن ترنج و قطعه شکر و کنار

۱ - هارلز. اوستا ص ۲۱۵ از مقدمه آن.

C. de Harlez Avesta. int. CCXV.

۲ - برای اطلاع از رسوم که در بارعام معمول بود رجوع شود بهروج الذهب

مسمودی. مجلد دوم. شرح سلطنت اردشیر بابکان.

۳ و ۴ - الحاسن والاضداد ص ۲۳۶.

۵ - ج ۱ بلوغ العرب تألیف. د. محمود شکری. بغداد ۱۳۱۴ هجری

۶ - آثار الباقیه ص ۲۲۲

و بهی و عناب و سیب و خوشهٔ انگور سفید و هفت دستهٔ مورد که بر آن زمزمه خوانده باشند، وجود داشت. ابن خلف تبریزی نیز عین همین رسم را با جزئی اختلاف در برهان قاطع ذکر میکند.

در این روز شاهان ساسانی جامه‌ای از بردیمانی ووشی میپوشیدند؛ چنانکه در کتاب بلوغ الارب از عبدالله بن مقفع نقل شده است. و نیز بترتیبی که از بیانات جاحظ در المحاسن والاضداد؛ بر می‌آید، و ما اکنون بنقل مخلوطی از آندومبادرت می‌جوئیم: در این روز (و نیز در جشن نوروز) چون پادشاه زینت خود را میپوشید و بمجلس حاضر میشد مردی خجسته نام و مبارک قدم و گشاده صورت و نیکویبان که از هنگام شب تاصحبگاهان بردرخانهٔ شاه توقف میکرد بامدادان بدون اجازه بر شاه داخل میشد و چندان بریای می‌استاد تا شاه ویرا ببیند. پس شاه از او میپرسید که کیستی و از کجا آمده‌ای و ارادهٔ کجا داری و نامت چیست و که ترا آورد و با کدامین کس آمده‌ای و با تو چیست؟ آن مرد در جواب میگفت: من نیروی فتح و ظفرم. و از جانب خدای می‌آیم (جاحظ: از نزد دو فرخنده تر می‌ایم) و ارادهٔ پادشاه نیکبخت کرده ام (جاحظ: ارادهٔ دو نیکبخت تر کرده ام). اسمم خجسته و آورندهٔ من نصرت و ظفر میباشد. سال جدید بهمراه منست و سلامت و بشارت و گوارائی ره آوردم. پس پادشاه میگفت اجازهٔ ورودش دهید و سپس خود بوی میگفت که درون آی. آن مرد درون رفته می‌نشست و بعد از او مردی داخل میشد که با وی طبقی سیمین بود که در اطرافش نانهای گردی که از انواع حبوب مانند گندم و جو و ارزن و زرت و نخود و عدس و برنج و کنجد و باقنی و لوبیا پخته میگردد جمع بود و از حبوب مزبور نیز هر یک هفت دانه و هفت خوشه و قطعه‌ای از شکر و دینار و درهم جدید و شاخه‌ای از اسبند بر این طبق گذاشته میشد. در میان طبق هفت شاخه از درختهایی که بدانها و باسم آنها تقال میکنند و نظر کردن بدانها نیکوست مثل بید و زیتون و بهی و انار گذاشته میشد. بعضی از این شاخها بر یک گره و بعضی بر دو گره و برخی بر سه گره بریده می‌شده و هر یک را بنام شهری از شهرها مینامیدند و بر روی آنها ایزود و ایزاید و ایزون و پروار و فراخی و فراهیه مینوشته اند که معنی آنها عبارتست از بیفزود و بیفزاید و افزون و رزق و فرح و سعه. آن مرد تمام این چیزها را بدست گرفته خلود و دوام ملک و سعادت و عزت شاه را میخواست، و پادشاه در این روز در باب هیچ کاری بمشورت نمی‌پرداخت از ترس اینکه مبادا از آن چیزی پدید آید که ناپسند باشد و در تمام سال جاری شود اولین چیزی که درین روز برای شاه آورده میشد صینی زرین یا سیمینی بود که بر آن شکر سفید و جوزهندی مقرر تازه و جامهای سیمین یا زرین قرار داشت. پادشاه از شیر

۲۱ - بلوغ الارب ج ۱ ص ۳۹۱

۳ - ص ۳۸۵ - ۳۸۶ در این کتاب رسم مزبور فقط بنوروز اختصاص داده شده

است ولی ذکر و تصریح جاحظ این مدعا را باطل مینماید.

۴ - ص ۲۳۴ - ۲۳۵ چاپ مصر

تازه ای ابتداء میکرد که در بعض از آن خرمای تازه خیسانیده بود و ناز گیل و خرمائی چند بر میداشت و بکسی که در نزدش از همه عزیز تر بود میداد و از شیرینی آنچه را که میخواست میخورد. پس ازین مقدمات هدایا بعرض شاه می رسید.

اما در باب هدایائی که درین عهد بخدمت شاه فرستاده میشد: باید دانست که این هدایا را با پادشاهان ممالک مجاور و متعاقد و والیان ایالات و ولایات و امرای دست نشاندۀ شاهان ساسانی بدربار میفرستادند و با خواص و اطرافیان و اقرباء پادشاه و سایر مردم بوی تقدیم می کردند.

نوع هدایای دسته اول عبارت بود از طرائف هر سرزمین. چنانکه از هندفیل و شمشیرهای هندی و مشک و پوست حیوانات و ازسند طاوس و لوطی و از روم دیبا و فرشهای قیمتی میفرستادند. قواد شاه و مرزبانان تیرها و شمشهای مصمت از سیم و زر تقدیم میکردند و اگر از عمال کسی بود که بقایای مالیات سال گذشته در نزد وی باشد آنها را جمع کرده و در بدرهای حریر چینی بسته و بخدمت میفرستاده است و همچنین میکرد از عمال هر کس که میخواست که بزبانی اموال و فزونی عمل و یا ادای امانت خویش تزیین کند.

۱ - العجاسن والاضداد ص ۲۳۸

۲ - کتاب التاج فی اخلاق الملوك چاپ مصر

### خسارات ثقلب و اختلاس در دول متحده امریکا

ویلهیم جایس Wiliam B. Joyce رئیس شرکت بیمه ها

خسارات مات دول متحده امریکا را از ثقلبات و اختلاسات در هر سال بقرار ذیل تخمین میزند	
سرقت	۲۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار
ثقلبات اعتباری	۲۷۵۰۰۰۰۰۰۰ دلار
ورشکستگی به ثقلب	۵۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار
جعل	۲۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار
ثقلبات در بیمه	۲۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار
ثقلبات در مستغلات	۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار
ثقلبات در اسهام	۵۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار
ثقلبات تجارتي	۵۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار
سالی معادل	۶۵۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار بیمه بر علیه دزدی میشود و صرف آن ۳۶۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار است. يك خمس این مبلغ هنگفت را جم به شهر نیویورک و مضافات آن است.

## نفت عراق

در زمانیکه کمپانی ایران و انگلیس امتیاز نفت ایران را تحصیل کرد در صدد برآمد که نفت عراق را هم که آن زمان قلمرو دولت عثمانی بود بخود انحصار دهد. ولی در منظور خویش کامیاب نشد و رقیبان زورمندی مانند شرکت آلمانی «دوچ بانک»<sup>۱</sup> و «روایال-دوچ شل»<sup>۲</sup> مانع کار وی شدند و بالاخره بموجب قراردادی که در ۱۹ مارس ۱۹۱۴ بین دول انگلستان و آلمان منعقد شد آن سه رقیب باتفاق یکدیگر برای استفاده از نفت عراق شرکتی بنام «شرکت نفت ترکیه»<sup>۳</sup> تأسیس کردند که نصف سهام آن متعلق بشرکت نفت ایران و انگلیس و نصف دیگر بتساوی متعلق بدو شرکت سابق الذکر بود.

لکن در همین اوان آتش جنگ بین المللی زبانه کشید و در نتیجه صاحب ورسای و معاهده سانرموسهام شرکتهای آلمان در «شرکت نفت ترکیه» نصیب دولت فرانسه گردید. درین حال دولت امریکا هم در صدد برآمد که ازین نمد کلاهی بدست آرد و بعنوان اینکه حقوق «شرکت نفت ترکیه» قابل انتقال نبوده است درین امر مداخله نمود و بالاخره شرکت نفت ایران و انگلیس ناگزیر نصف سهام خود را از نفت عراق باشرایطی بآن دولت واگذار کرد. بالنتیجه در سال ۱۹۲۶ چهار کمپانی «نفت انگلیس و ایران» و «آنگلوساکسون پترولیوم کمپانی»<sup>۴</sup> (که شعبه ای از کمپانی روایال دوچ شل است) و «کمپانی فرانسوی نفت»<sup>۵</sup> و «نیرایست دولوپمنت کرپوریشن»<sup>۶</sup> (شرکت امریکائی)

۱ - Deutsche Bank  
 ۲ - Royal Dutch-shell  
 ۳ - Turkish Petroleum Co.  
 ۴ - Anglo-Saxon Petroleum Co.  
 ۵ - Compagnie Française des Pétroles  
 ۶ - Near-East development Corporation

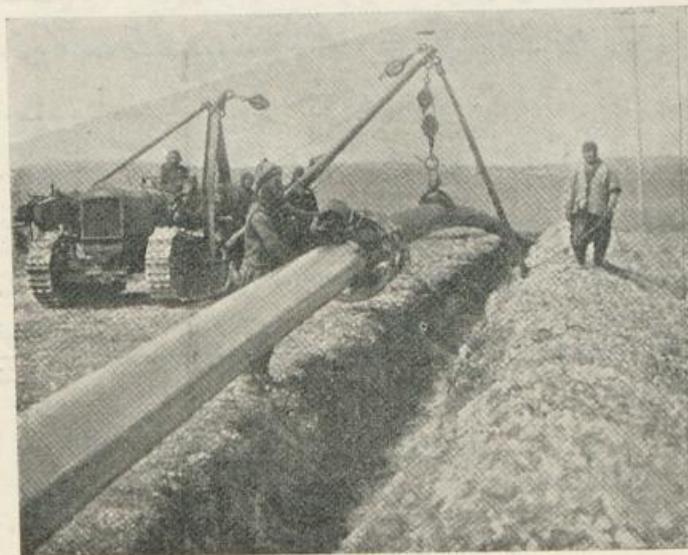
متفقاً با سهام و حقوق متساوی « شرکت نفت ترکیه » را تجدید کردند و بموجب قراردادی که با دولت عراق بستند آندولت نیز حقوق ایشان را در نفت موصل تصدیق کرد. هر یک از شرکت‌های چهارگانه دارای ۲۳٫۷۵ درصد از سهام کل شرکت است و پنج درصد از سهام را نیز بمسیو گلبنکیان<sup>۷</sup> که « شرکت نفت ترکیه » فی الحقیقه بدستیاری او در سال ۱۹۱۴ تأسیس شد اختصاص داده اند.

بموجب قراردادی که با دولت عراق بسته شده بود شرکت ناگزیر بود که در مدت محدود و معینی از میان بیست و چهار ناحیه از نواحی شمالی عراق که هر یک در حدود بیست کیلومتر مربع وسعت داشت یکی را برای استخراج نفت انتخاب کند. پس شرکا و مخصوصاً فرانسویان که بنفت احتیاج فراوان دارند بسرعت مشغول تهیه مقدمات امر شدند و در اندک مدتی لوازم کار از قبیل ماشینهای مخصوص حفر چاه و لوله و امثال آن بجاناب عراق فرستاده شد و برای حمل آنها بمحل کار قریب ۸۰ فرسنگ راه ارا به رو تسطیح گشت.

در ۱۴ ماه اکتبر ۱۹۲۷ حفر اولین چاه در نزدیکی کرکوک در محل « باباگر گر » بانجام رسید و ازین چاه نفت فراوانی جستن کرد که میزان آن در روز قریب سی تا چهل هزار خروار بود و پس از حفر چاههای دیگر در همان حدود معلوم شد که نفت ناحیه باباگر گر از سایر نواحی بیشتر است.

پس متخصصین با دقت و مطالعه کامل در اطراف محل مذکور ناحیه‌ای را که ۱۵ فرسنگ طول و نیم فرسنگ عرض دارد برای استخراج نفت انتخاب کردند و در اندک مدتی ۳۶ چاه درین سرزمین حفر شد که فقط محصول ۱۵ چاه آن در سال قریب ۱۴ میلیون خروار (چهار میلیون تن) است. پس از آنکه از فراوانی نفت این ناحیه اطمینان حاصل شد شرکت

درصد برآمد که قرارداد اساسی استخراج نفت را با دولت عراق منعقد سازد و وسائل صدور آن محصول گرانهارانیز فراهم آورد. پس شرکت که ازین تاریخ به «شرکت نفت عراق» موسوم گردید با دولت عراق وارد مذاکره شد و بالاخره امتیاز نفت ناحیه شرقی دجله را تا سرحدات ترکیه و ایران بمدت هفتاد و پنج سال تحصیل کرد و بموجب امتیازنامه مقرر شد که از هر تن نفت مبلغ چهار شلینگ طلا بدولت عراق پرداخته شود و حد اقل مبلغی هم که در هر سال به آن دولت تادیه میشود از ۴۰۰۰۰۰۰



طریق استوار کردن لوله‌های نفت در زیر خاک

لیبره انگلیسی کمتر نباشد. ضمناً شرکت تعهد کرد که احتیاجات مملکت عراق را نیز از حیث نفت تأمین کند و با شرایطی چند یک کارخانه تصفیه هم در آن مملکت دائر نماید و پس از انقضای مدت قرارداد نیز تمام مؤسسات محلی خود را از کارخانه و ائانه و غیره بدولت عراق واگذارند.

پس از آن شرکت در صدد برآمد که وسائل صدور نفت را بوسیله لوله فراهم سازد. متخصصین چنین تشخیص داده بودند که نزدیکترین راه برای حمل نفت از معدن بکشتی راهیست که ناحیه باباگر گر را به

بندر طرابلس در سوریه اتصال دهد، ولی انگلیسیها باین امر تن نمیدادند و میخواستند که انتهای لوله نفت در بندر «حیفا» در فلسطین باشد. بالاخره پس از مذاکرات بسیار قرار بر آن شد که از کرکوک تا محل «حدیثه» در مغرب فرات دورشته لوله بموازات یکدیگر کشیده شود و از آنجا لوله ها از یکدیگر جدا گشته یکی ببندر طرابلس و در سوریه دیگری ببندر «حیفا» در فلسطین پیوندد. طول لوله نخستین قریب ۱۴۲ فرسنگ (۸۵۰ کیلومتر) و طول لوله دوم قریب ۱۶۵ فرسنگ (۹۹۰ کیلومتر) است.

مخارج لوله کشی و مؤسسات دیگری که برای فرستادن نفت از معدن بندر گاه برپاشده بهشتصد ملیون فرانک یعنی قریب هشتاد ملیون تومان رسیده است. از آغاز سال مسیحی ۱۹۳۴ استخراج نفت و حمل آن از طریق لوله های سابق الذکر ببندر بحر الروم شروع شده است و در این سال قریب چهارده ملیون خروار (چهار ملیون تن) نفت از معدن عراق خارج خواهد شد و هر یک از شرکا سه خود را در مؤسسات مخصوص مملکت خویش تصفیه خواهد کرد.

مطبوعات جدید

## سرودهای مدارس

### دفتر اول

#### تصنیف آقای علینقی خان وزیری

کتابیست در هفتاد صفحه حاوی سرودهاییکه بایستی بنا بر تصویب شورای عالی معارف در کلاسهای چهارم و پنجم و ششم مدارس ابتدائی تعلیم داده شود، با نت های هر یک. موضوع سرودها بسیار مفید و اخلاقی و دلپسند است و غالب آنها مانند یزدان پرستی، گهر بی هنر، دلیری، کوشش، قناعت، نکوهش، حرص و آز، مذمت بیکاری، گذشته، دانش یزوه، دوستی، دانش، کردار نیک، پروردگار، نیکنامی و امثال آن از شاعر بزرگوار ایران فردوسی است. علاوه بر آن سرودهای دیگر نیز در وطن پرستی و شاه دوستی و ایران خواهی و عظمت ایران ترتیب داد، شده است. آقای وزیری با تصنیف و تدوین این مجموعه نفیس افکار بلند و حکیمانه شاعر سخن سنج ملی ایران را با آهنگهای دلنواز در آمیخته اند و جای تردید نیست که آن نغمات شورانگیز زحمات این استاد موسیقی را یاداش خواهد داد و روح نوبنی از وطن پرستی و مردانگی و دلیری و راستی و وفاداری در فرزندان ایران خواهد دمید.

# محصولات نفتی ایران

در همه جا بقیه‌های ارزان‌تر از  
پیش‌فروش میرسد و از حیث  
خوبی جنس و صرفه جوئی در  
مصرف بی‌نظیر است  
شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران

## قیمت اشتراك

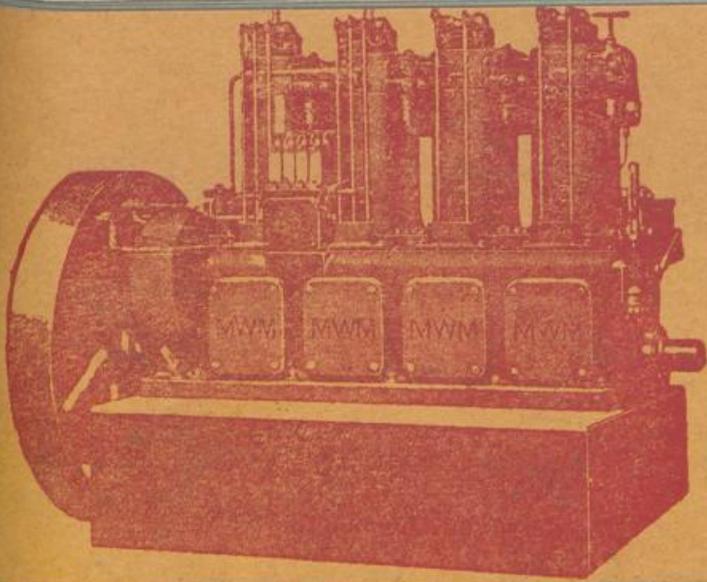
سه ماهه	ششماهه	یکساله	
۱۴ ریال	۲۵ ریال	۵۰ ریال	تهران :
» ۱۵	» ۲۸	» ۵۵	ولایات :
۵ شلنگ	۱۰ شلنگ	۱ پوند	خارجه :

بمحصلین و محصولات و نظامیان صده از وجه اشتراك تخفیف داده میشود  
در مقابل معرفی ده نفر مشترك یکسال و در برابر معرفی پنج نفر  
ششماه مجله مجاناً برای معرفی کننده فرستاده خواهد شد، مشروط بر اینکه  
وجه اشتراك معرفی شدگان قبلاً ارسال گردد

هر سطری	۴ ریال	قیمت این شماره ۵ ریال است
بصف صفحه	۶۰ ریال	
تمام صفحه	۱۰۰ ریال	

از آقایان مشترکینی که هنوز وجه اشتراك را نپرداخته‌اند خواهش میکنیم  
پس از وصول این شماره بفرستند

یکی از  
معروفترین  
و بهترین  
موتورهای  
دیزل عالم



بِز

B  
E  
N  
Z



خیابان ناصریه

نمره تلفن ۲۲۶۵ - عنوان بنگرانی - شاهرخان

اقسام متنوعی از موتورهای دیزل و ماشین آلات ریسندگی  
و بافندگی و پنجه سازی و آسیابهای گندم و برنج و لوازم  
الکتریک و سیم از برقیل